



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پیشانی



مہدی فقیہ ایمانی

پہلی جلد

عزیز کے حقوق و فرائض اور احکام و سنن کے ساتھ ساتھ ان کی تعلیم و تربیت کے بارے میں مفصل اور جامع معلومات فراہم کرنے کے لیے لکھی گئی ہے۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حق با علی علیه السلام است

نویسنده:

مهدی فقیه ایمانی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	حق با علی علیه السلام است
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه چاپ پنجم
۲۴	مقدمه چاپ دوم
۲۴	انگیزه تألیف این کتاب
۲۸	گردش حق با علی علیه السلام
۳۰	تقدیم
۳۲	پیش گفتار
۳۲	حق جویی و حق طلبی
۳۷	خلافت و رهبری از دیدگاه سنی و شیعه
۴۰	نقش پیامبران الهی در ادامه رهبری
۴۴	پیامبر اسلام و مسأله رهبری
۵۲	نقش خلفا در امر رهبری
۶۲	اسناد و مدارک «الحق مع علی و علی مع الحق»
۶۵	قرن سوم:
۶۵	قرن چهارم:
۶۶	قرن پنجم:
۶۷	قرن ششم:
۶۸	قرن هفتم:
۷۰	قرن هشتم:
۷۱	قرن نهم:

- ۷۱ قرن دهم:
- ۷۲ قرن یازدهم:
- ۷۳ قرن دوازدهم:
- ۷۳ قرن سیزدهم:
- ۷۴ قرن چهاردهم:
- ۷۵ روایت ابوبکر
- ۷۵ روایت سعد بن عبادہ انصاری
- ۷۶ روایت ابوذر غفاری
- ۷۹ روایت مقداد و...
- ۸۰ روایت حدیفه
- ۸۱ روایت سلمان و...
- ۸۱ روایت عمار یاسر
- ۸۲ روایت علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۸۶ روایت ابو موسی اشعری
- ۸۷ روایت کعب بن عجره
- ۸۷ روایت ابویوب انصاری و عمار یاسر
- ۸۹ روایت سعد بن ابی وقاص
- ۹۰ روایت ابویسیر انصاری
- ۹۰ روایت عایشه دختر ابوبکر
- ۹۵ روایت أم سلمه
- ۹۸ أم سلمه وسعد بن ابی وقاص
- ۱۰۰ روایت امام حسین بن علی علیه السلام
- ۱۰۱ روایت ابوسعید خدری
- ۱۰۲ روایت زید بن ارقم
- ۱۰۵ روایت عبدالله بن عباس
- ۱۰۷ روایت براء بن عازب

- ۱۰۷ روایت جابر بن عبدالله
- ۱۰۸ روایت جابر بن عبدالله و علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۱۱۱ روایت سهل ساعدی
- ۱۱۱ روایت ابولیلی غفاری
- ۱۱۳ ابو الطفیل عامر بن واثله
- ۱۱۴ شأن ورود حدیث «الحق مع علی و...»
- ۱۱۶ دروغ پراکنی ابن تیمیه حرانی
- ۱۱۸ نمونه هایی از خیانت های مزدوران اموی
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۲۰ ۱. حدیث منزلت
- ۱۲۲ ۲. ﴿أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ﴾
- ۱۲۸ آثار اختصاصی پیرامون «الحق مع علی» و ...
- ۱۲۹ عمار و معیت او با حق
- ۱۳۳ احتجاج به «الحق مع علی و...»
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ۱. احتجاج امام علی علیه السلام
- ۱۳۵ ۲. احتجاج ابویوب انصاری
- ۱۳۶ ۳. احتجاج سعد بن ابی وقاص
- ۱۳۸ ۴. احتجاج محمد بن ابی بکر
- ۱۳۸ ۵. احتجاج عبدالله و محمد پسران بدیل و رقاء
- ۱۳۹ ۶. استدلال ام سلمه
- ۱۳۹ ۷. استناد عایشه در کشتار خوارج
- ۱۴۱ ۸. استدلال ابن جوزی
- ۱۴۲ ۹. استدلال سبط ابن جوزی
- ۱۴۲ ۱۰. استدلال امام فخر رازی
- ۱۴۳ ۱۱. استدلال ابن ابی الحدید

- ۱۴۵ کلمه حق یراد بها الباطل
- ۱۵۴ امتناع امام علیه السلام از بیعت با ابوبکر
- ۱۵۶ حدیث «الحق مع علی» و شؤون خلافت و رهبری
- ۱۵۶ تقدم علمی
- ۱۵۸ تقدم تقوایی
- ۱۶۰ تقدم سیاسی
- ۱۶۱ تقدم اخلاقی امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۶۴ مقام عصمت علی علیه السلام
- ۱۶۸ جدایی از علی جدایی از خدا و رسول اوست
- ۱۷۱ نتایج پربار حدیث: «الحق مع علی و...»
- ۱۷۵ چرا امام احقاق حق نکرد؟
- ۱۷۶ تظلم ها و دادخواهی های امام
- ۱۹۳ نامه معاویه به علی علیه السلام
- ۱۹۴ پاسخ امام علیه السلام به معاویه
- ۱۹۸ موضع گیری امیر مؤمنان در برابر جریان شورای خلافت
- ۲۰۳ امیرمؤمنان و حق
- ۲۰۳ امیرمؤمنان علیه السلام راهنمای به حق
- ۲۰۵ امام علیه السلام و سفارش به حق
- ۲۰۹ اعترافات، عمر عمروعاص و... به حقانیت علی
- ۲۱۴ کتابنامه
- ۲۱۴ الف)مصادر اهل سنت
- ۲۲۴ ب)مصادر شیعی
- ۲۳۹ درباره مرکز

سرشناسه : فقیه ایمانی، مهدی، 1308 -

عنوان و نام پدیدآور : حق با علی علیه السلام است / مهدی فقیه ایمانی.

وضعیت ویراست : ویراست 2.

مشخصات نشر : قم: موسسه بوستان کتاب، 1385.

مشخصات ظاهری : 200 ص.

فروست : بوستان کتاب قم؛ 604. عقاید؛ 42. کلام و عقاید؛ 66.

شابک : 17500 ریال: 8-037-548-964-978 ؛ 30000 ریال: چاپ نهم 2-729-548-964-978 ؛ 30000 ریال(چاپ دهم) ؛ 80000 ریال(چاپ یازدهم)

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی: (Mahdi-ye Faghih Imani.Hagh ba Ali (a) ast = the truth is with Ali (a)).

یادداشت : چاپ قبلی: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، 1377.

یادداشت : چاپ هفتم.

یادداشت : چاپ نهم: 1388.

یادداشت : چاپ دهم: 1390.

یادداشت : چاپ یازدهم: 1392.

یادداشت : کتابنامه: ص. [195] - 200؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- احادیث

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 3 2 4 2 2 2 2

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

موضوع

عقاید: 42 (کلام و عقاید: 66)

گروه مخاطب

عمومی

شماره کتاب: 604

مسلسل انتشار: 2690

فقیه ایمانی، مهدی، 1308 -

حق با علی علیه السلام است / مهدی فقیه ایمانی - [ویرایش 2] - قم مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، 1368.

200 ص . - (مؤسسه بوستان کتاب؛ 604) عقاید؛ 42 . کلام و عقاید؛ 66)

17500 ریال X - 03 - 548 - 964 ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

ص . ع . به انگلیسی

Mahdi-ye Faghih Imani . Hagh Ba Ali (A) Ast

[(The Truth is with Ali (A)]

کتابنامه : ص . [195] - 200؛ همچنین به صورت زیر نویس

چاپ هفتم 1385

1. علی بن ابی طالب علیه السلام امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق . - اثبات خلافت. 2. احادیث خاص (الحق مع علی و علی مع الحق) الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ب. عنوان.

7 ح 7 ف / BP 223/54

1385

حق با علی علیه السلام است

ویرایش دوم

مهدی فقیه ایمانی

بوستان کتاب

1385

ص: 3

حق با علی علیه السلام است

• نویسنده: مهدی فقیه ایمانی

• ناشر: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

• چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی • نوبت چاپ هفتم / 1385

• شمارگان 1500 • بها: 1750 تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (صفائیه)، ص پ 917، تلفن: 7-7742155، نامبر: 7742154، تلفن پخش: 7743426

فروشگاه مرکزی: قم، چهار راه شهدا (عرضه 12000 عنوان کتاب با همکاری 170 ناشر)

فروشگاه شماره 2: تهران خیابان فلسطین جنوبی دست چپ کوچه دوم (پشن)، تلفن: 66460735

فروشگاه شماره 3: مشهد، چهار راه خسروی مجتمع، یاس جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: 2233672

فروشگاه شماره 4: اصفهان، چهار راه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان تلفن: 2220370

فروشگاه شماره 5: اصفهان میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: 2221712

نمایندگی های فروش کتاب مؤسسه در داخل و خارج کشور (فهرست انتهای کتاب)

پست الکترونیک [E-mail:info@bustaneketab.com](mailto:info@bustaneketab.com)

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت

<http://www.bustaneketab.com>

ص: 4

فهرست مطالب

مقدمه چاپ پنجم...10

مقدمه چاپ دوم...11

انگیزه تألیف این کتاب...11

گردش حق با علی علیه السلام...15

تقدیم...17

پیش گفتار...19

حق جوئی و حق طلبی...19

خلافت و رهبری از دیدگاه سنی و شیعه...23

نقش پیامبران الهی در ادامه رهبری...26

پیامبر اسلام و مسأله رهبری...30

نقش خلفا در امر رهبری...37

اسناد و مدارك «الحق مع علیّ و علیّ مع الحق»...47

قرن سوم...49

قرن چهارم...49

قرن پنجم...50

قرن ششم...51

ص: 5

قرن هفتم...52

قرن هشتم...54

قرن نهم...55

قرن دهم...55

قرن یازدهم...56

قرن دوازدهم...57

قرن سیزدهم...57

قرن چهاردهم...58

روایت ابوبکر...59

روایت سعد بن عبادہ انصاری...59

روایت ابوذر غفاری...59

روایت مقداد...63

روایت حذیفه...64

روایت سلمان...65

روایت عمار یاسر...65

روایت علی بن ابی طالب علیه السلام...66

روایت ابو موسی اشعری...69

روایت کعب بن عجره...70

روایت ابو ایوب انصاری و عمار یاسر...70

روایت سعد بن ابی وقاص...72

روایت ابویسیر انصاری...73

روایت عایشه دختر ابوبکر...73

روایت اُمّ سلمه...77

اُمّ سلمه و سعد بن ابی وقاص...80

روایت امام حسین بن علی علیه السلام...82

روایت ابوسعید خدری...83

ص: 6

- روایت زید بن ارقم...84
- روایت عبدالله بن عباس...87
- روایت براء بن عازب...89
- روایت جابر بن عبدالله...89
- روایت جابر بن عبدالله و علی بن ابی طالب علیه السلام...90
- روایت سهل ساعدی...93
- روایت ابولیلی غفاری...93
- ابو الطفیل عامر بن واثله...95
- شأن ورود حدیث «الحق مع علی و»...96
- دروغ پراکنی ابن تیمیه حرانی...98
- نمونه هایی از خیانت های مزدوران اموی...100
1. حدیث منزلت...102
2. «انا مدینه العلم»...104
- آثار اختصاصی پیرامون «الحق مع علی» و...110
- عمّار و معیت او با حق...111
- احتجاج به : «الحق مع علی و...»...115
1. احتجاج امام علی علیه السلام...115
2. احتجاج ابو ایوب انصاری...117
3. احتجاج سعد بن ابی وقاص...118
4. احتجاج محمد بن ابی بکر...120
5. احتجاج عبدالله و محمد پسران بدیل و رقاء...120

6. استدلال ام سلمه...121

7. استناد عایشه در کشتار خوارج...121

8. استدلال ابن جوزی...123

9. استدلال سبط ابن جوزی...124

ص: 7

10. استدلال امام فخر رازی...124
11. استدلال ابن ابی الحدید...125
- کلمة حق یراد بها الباطل...127
- امتناع امام علیه السلام از بیعت با ابوبکر...135
- حدیث «الحق مع علی» و شؤون خلافت و رهبری...137
- تقدم علمی...137
- تقدم تقوایی...139
- تقدم سیاسی...141
- تقدم اخلاقی امیر مؤمنان علیه السلام...142
- مقام عصمت علی علیه السلام...145
- جدایی از علی جدایی از خدا و رسول اوست...149
- نتایج پربار حدیث: «الحق مع علی و...»...152
- چرا امام احقاق حق نکرد؟...156
- تظلم ها و دادخواهی های امام...157
- نامه معاویه به علی علیه السلام...174
- موضع گیری امیر مؤمنان در برابر جریان شورای خلافت...179
- امیر مؤمنان و حق...184
- امیر مؤمنان علیه السلام راهنمای به حق...182
- امام علیه السلام و سفارش به حق...186
- اعترافات، عمر عمرو عاص و ... به حقانیت علی...190
- کتابنامه...195

الف) مصادر اهل سنت...195

ب) مصادر شيعي...200

ص: 8

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله :

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)

حق با علی است و علی با حق است حق با علی می گردد بدان گونه که او بگردد.

(خوارزمی، مناقب، ص 223)

ص: 9

این کتاب در ظرف دو سال چهار مرتبه و هر بار در تیراژ سه هزار نسخه چاپ و بیشتر نسخه های آن در مناطق سنی نشین منتشر شد و بیش از حد انتظار مورد استقبال طبقات مختلف دانشگاهی و فرهنگیان و دیگر تحصیل کردگان غیر روحانی اهل تسنن واقع شد که حتی از قرار اطلاع و گزارش های کتبی و شفاهی پس از مطالعه آن بعضی گرایش به تشیع جسته و بعضی فاصله گیری آنان نسبت به شیعه جای خودش را به انعطاف و خوش بینی داده است. لذا تصمیم به چاپ مجدد آن گرفته شد.

پس با عنایت مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم نسبت بدین گونه کتب، نخست اقدام به ویرایش جدید کتاب گردید و از آن پس برای پنجمین بار چاپ تا در اختیار خوانندگان و علاقه مندان حق جو از هر طبقه و مذهب قرار گیرد.

کسانی که درباره مسائل مندرج در این کتاب بحث و سؤالی داشته باشند می توانند کتباً به آدرس ناشر ارسال کنند.

مهدی فقیه ایمانی

تایستان 1377

ص: 10

اخ‌طب خطبای خوارزم و دیگر حفاظ حدیث از اهل تسنن با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند که فرمود :

(إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرًّا بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَعْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لِيَتْلِكَ الْكِتَابَةَ رَسْمًا وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَ بِهَا بِالِاسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ).

(ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم : أَلْظُرُّ إِلَى أَخِي عَلِيِّ عِبَادَهُ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَهُ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ) (1)

بدون شک خداوند برای برادرم فضایل بسیاری قرار داده است که به شمار در نیایند پس کسی که فضیلتی از فضایلش را بازگو، نماید در حالی که بدان اقرار داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را [با فراهم نمودن زمینه توبه و ترمیم] بیامرزد و کسی که فضیلتی از فضایلش را بنویسد تا هنگامی که اثری از آن نوشته باقی است فرشتگان، پیوسته برای او طلب مغفرت می کنند و کسی که به فضیلتی از فضایل او گوش فرا دهد، خداوند گناهانی که به وسیله شنیدن مرتکب آن ها شده است می آمرزد و کسی که به نوشته ای از فضایل

ص: 11

1- مناقب، ص 2، حدیث 2؛ گنجی شافعی، کفایة الطالب باب، 62، ص 252؛ حموی شافعی، فراند السمطين، ج 1، ص 19؛ امرتسری، حنفی ارجح المطالب، ص 98

او بنگرد خداوند گناهانی را که با نگاه مرتکب آن ها گردیده است می آمرزد.

آن گاه فرمود: نگاه به برادر علی بن ابی طالب و یاد او عبادت است و خداوند ایمان هیچ بنده ای را، نپذیرد مگر در پرتو ولایت علی و بیزاری از دشمنان او.

راستی با توجه به انواع مشکلات و مسؤولیت های شرعی و غیر شرعی، تألیف و نگارش و نشر یک جلد کتاب مذهبی جز محتوای کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و نوید صریح و قاطعانه حضرتش به آمرزش گناهان گوینده و نویسنده و شنونده و مطالعه کننده فضایل امیر مؤمنان علیه السلام چه چیز می تواند انگیزه نوشتن مثلاً کتاب حق با علی علیه السلام است باشد که البته فضلا و محققان خود بهتر از همه می دانند چه مقدار نیروهای گوناگون به کار رفته تا کتاب مختصر و کم حجمی به نام حق با علی علیه السلام است به وجود آمده و دیگر حساب کتاب هایی چون: تشیید المطاعن، عبقات الانوار، استقصاء الافهام المراجعات النص والاجتهاد و الغدیر با حجم مخصوص و ویژگی های هر یک بیرون از حوصله محققان و پژوهشگران است که بتوانند زحمات نویسندگان آن ها را ارزیابی کنند و انگیزه ای برای تألیف آن ها - جز انجام وظیفه اتمام حجت در رهنمود به حق و تشبث به ذیل عنایت علی و فرزندان معصومش علیهم السلام ارائه دهند. همچنان که با انواع کتاب ها و مجلات تفریحی و دیگر وسائل سرگرم کننده و فریبنده یگانه عامل وادار کننده مردم به خواندن این گونه کتب و مقالات یا شنیدن فضائل علی علیه السلام همانا احساس وظیفه امام شناسی و امید به آمرزش گناهان است که فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بیانگر آن بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

(خَيْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذَكَرَ بِأَمْرِنَا، وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا)؛ (1)

بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند که معارف ما را ذکر کنند و مردم را به سوی ما دعوت نمایند.

و یا فرمود

(رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا)؛ (2)

خدا رحمت کند کسی را که معارف و علوم ما را زنده و برپا نماید

ص: 12

1- مفید، امالی (به نقل محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 1، ص 200).

2- صدوق، معانی الاخبار، ص 180؛ بحار الانوار، ج 1، ص 202

با توجه به سخن امام صادق علیه السلام نقش افراد نیکوکار و خیراندیش در این امر خطیر پوشیده نیست؛ آنان که با سرمایه گذاری مالی در راه نشر معارف الهی و علوم و آثار اهل بیت علیهم السلام در این عصر تهاجم فرهنگی کفر و استکبار جهانی تلاش می کنند تا کتاب های سودمند و حیات بخشی را به عالم ارائه دهند و بنابر دعای امام صادق علیه السلام مشمول رحمت الهی شوند

بدیهی است که هرگونه همکاری و کمک مالی در جهت نشر این گونه آثار؛ احیا و زنده نگه داشتن امر ولایت خاندان رسالت و گرایش دادن مردم به سوی ایشان می باشد.

آری، این مردم خیراندیش نیکو کاراند که با گذشت های مالی خود، هم آثار علمی و دینی ذی قیمت علما و نویسندگان را حفظ و منتشر می کنند و هم از راه تکثیر و توزیع و در اختیار عموم قرار دادن این آثار بهترین کمک را به اهل تحقیق و نیازمندان به کتاب های علمی و دینی می نمایند و هم توده مردم مؤمن را با حقایق تاریخی و واقعیات اسلامی و مذهبی آشنا و از گمراهی رهایی می بخشند.

در پایان خدا را شاکر و سپاسگزاریم که هنوز چند ماهی از نشر کتاب حق با علی علیه السلام است نگذشته که بر اثر استقبال بی سابقه و درخواست فراوان از ناحیه طبقات مختلف علمی شیعی و سنی از یک سو و پیشنهاد و درخواست ترجمه آن به زبان های عربی، اردو، ترکی آذربایجان شوروی که به یاری خداوند مسلمانان این منطقه تا حدی از آزادی برخوردار شده و می توانند از کتاب های مختلف علمی و عقیدتی اسلام راستین استفاده و بهره برداری کنند- از سوی دیگر، چاپ مجدد کتاب و ترجمه آن به دیگر زبان ها به شرح زیر فراهم گردید:

1. ترجمه عربی آن با سبکی نو غیر از سبک فارسی و اضافاتی بسیار ارزنده در بخش اسناد و دیگر مباحث مربوط آماده و به یاری خداوند به زودی چاپ و منتشر خواهد شد

2. ترجمه ترکی آن نیز در جریان تنظیم می باشد و امید است با یاری خداوند و همت مؤمنان نیکوکار هر چه زودتر چاپ و منتشر گردد

مهدی فقیه ایمانی

گردش حق با علی علیه السلام

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند :

(اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ)؛

خدایا حق را با علی بگردان هر سو که او می گردد.

نگارنده این اوراق، علی رغم قلت بضاعت علمی با استعانت از خدای سبحان و پیروی از مقام نبوت، با بیان (اللهم أدرنی و أدقلمی مع الحق حیث دار) به بررسی کوتاهی پیرامون سند و دلالت چند فراز مشابه با کلام، مذکور از انبوه فرمایش های پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیر مؤمنان -روحی له الفدا- پرداخته و همواره پای بندی به حق را در این تلاش، نصب العین خویش ساخته است؛ باشد تا با طرح این حدیث و تنظیم این دفتر ذره ای ناچیز از حق آن امام بزرگوار باز گفته شود حق آن راد مرد بزرگی که همیشه با حق بود و حق نیز همواره با او و بر محور وجودش می چرخید

مهدی فقیه ایمانی

ص: 15

(إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارٍ مُّهْدِيَةٍ)

ای امیر مؤمنان! ای مظلوم تاریخ که بارها و بارها بر فراز منبر فرمودی :

از هنگامی که خداوند پیامبر گرامی خود را در ملاء اعلیٰ پذیرا شد تا یوم الناس (امروز که به بیعت شکنی با من برخاسته اند) بر من ظلم شده است . (1)

دریغا که تا امروز با گذشت چهارده قرن همچنان ظلم بی امان بنیان گذاران ستم بر تو هم چنان ادامه دارد و این همه و همه در پی عدم شناخت مقام امامت و ولایت و نادیده گرفتن حق مسلم تو حاصل گشته است .

ای امید همه حق طلبان روزگار تو را همین بس که حبیب خدا درباره ات فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ) ؛

حق با علی است و علی با حق و هرگز از هم جدا نشوند تا (روز قیامت) در کنار حوض بر من وارد آیند .

و شیعیان را نیز همین بس که تشیع و رهروی راه تو را اختیار کرده اند؛ تویی که پیامبر مکرم با اشاره به وجود مقدست فرمود : (إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ) (2)

ص: 17

1- نهج البلاغه، خطبه 6؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 4، ص 106

2- بدون شک علی و شیعیان او رستگارانند. (جهت آگاهی بر ده ها مصدر حدیثی این روایت رجوع شود به فهرست ملحقات احقاق الحق، ص 321 - 324)

نگارنده ناچیز را هم همین بس که از رهگذر بیان گوشه ای از شخصیت والای حضرتت این دفتر را سامان بخشیده و به آستان مقدس آن
امام همام تقدیم دارد تا چه قبول افتد و ...

ص: 18

اگر از قدیم‌ترین ایام حتی در کوچک‌ترین جوامع بشری شخصی سال‌خورده، کاردان و امین را به عنوان کدخدا و یا منصب دیگر بر می‌گزیدند و اختیار و قدرت حل و فصل امور را به او می‌سپردند، نخستین انگیزه آن نیاز به برقراری نوعی نظام و اعمال نظارت بود تا در پرتو آن، حقوق افراد محفوظ بماند و در موارد اختلاف مرجعی برای احقاق حق موجود باشد.

و اگر امروز یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی هر کشور یا منطقه ای با گردهم‌آیی برجسته‌ترین حقوق‌دانان و کارشناسان مسائل حقوقی در چهارچوب قوانین و مقررات دقیقی با نام‌های دادگستری دیوان عدالت و ... ضرورت به سزایی یافته است و با بهره‌گیری از قدرت و اختیارات قانونی خود تا مرز بازداشت محاکمه و برکنار نمودن ریاست جمهوری پیش می‌روند، به خاطر احقاق حق و جلوگیری از تضییع حق مظلوم و به کیفر رساندن متجاوزان به حقوق مردم است.

و اگر بخش مهمی از امکانات مادی و نیروی انسانی متمرکز در تشکیلات دانشگاهی کشورها به تعلیم و تعلّم رشته‌های مختلف حقوق اختصاص یافته است، همه به منظور تربیت حقوق‌دانان کارآمد و داوران لایق برای پذیرش مسئولیت شناخت صاحب حق از متجاوز و احقاق حق مظلوم از ظالم است.

و اگر آزمون و گزینش محصلان مقاطع آموزشی در تمام کشورها - از دبستان تا دانشگاه - براساس ضوابط و مقرراتی سخت انجام می‌شود همه به منظور شناخت افراد واجد شرایط و ذی‌حق جهت اعطای گواهی‌نامه علمی و ارتقای رتبه تحصیلی، صورت می‌گیرد.

و اگر نمایندگان سیاسی ملت ها در محلی به نام سازمان ملل متحد گرد آمده اند و در پی تلاش های اساسنامه ای خود زمامداران خاطی و دولت های متجاوز بزرگ و کوچک را محکوم کنند (صرف نظر از خیمه شب بازی های سیاسی پشت پرده و سوء استفاده از حق و توتوهای انحصاری استعمارگران) هدف اصلی تشخیص متجاوز و پای بندی همه کشورها به رعایت حقوق بین الملل و احقاق حق دولت ها و ملت های مظلوم است .

و اگر در دوران تمدن کنونی انواع مسابقه های علمی و صنعتی و تالیفی، با تشریفاتی وسیع و پر خرج و تعیین و اعطای جوایز و حق الامتیازهای سنگین از سوی دانشگاه ها و دیگر مراکز مربوطه کشورهای پیشرفته برگزار و اعلام می گردد، هر چند انگیزه اصلی آن، تشخیص ذی حق علمی و صنعتی از غیر ذی حق نباشد بلکه اصل ابتکار و اختراع مطرح و منظور است، اما حداقل ، مسأله حق شناسی و تشویق از افراد مبتکر و زحمت کشیده، سهم به سزایی در این مسابقه ها داشته و خواهد داشت.

و اگر از گذشته های دور تا به امروز تعداد فراوانی از کتاب های اسلامی، نوشته دانشمندان شیعه و سنی به زبان های گوناگون در زمینه های کلامی و مباحث اعتقادی اختصاص یافته، اغلب بیانگر آراء و نظریات موارد اختلافی است که از آغاز تا انجام همه در اثبات ادعای حقانیت صاحبان آن آراء و عقاید و باطل بودن گفته های مخالفان و فرق متقابل، خلاصه می گردد .

ناگفته نماند که در این راستا بخش مهمی از گذشته تاریخ اسلام گویای کشمکش های عقیدتی و فقهی مذاهب گوناگون به خاطر اثبات حقانیت خویش است هر چند بیشترین ستیز و موج درگیری و اختلاف بین مذاهب تا مرز کشتار و آتش سوزی های وسیع - به منظور تصاحب واژه «حق» و اعطای سخاوتمندانه برچسب «باطل» به دیگران - دامنگیر جامعه تسنن شده است که یک نمونه ساده و بدون خون ریزی آن بحث و گفت و گوی قفال مروزی با یک عالم حنفی در مجلس سلطان محمود سبکتکین بر سر حق و باطل بودن مذاهب حنفی و شافعی می باشد. (1)

ص: 20

1- قضیه بدین قرار بود که قفال - پس از بگو مگوهای لفظی برای اثبات مدعای خود مبنی بر حقانیت مذهب شافعی و بطلان مذهب ابو حنیفه در خور فهم سلطان محمود و وزرا و دیگر رجال دربار - اقدام به خواندن دو رکعت نماز به شیوه معمول و مشتمل بر آداب واجب و متعارف بین عموم به عنوان دستور فقه شافعی کرد و آن گاه با گرفتن وضوی وارونه بدون نیت و با نبیذ (شیره خرما) به جای وضوی صحیح با آب خالص و هجوم آوردن پشه ها و مگس ها به اطراف او - چون در دامنه کوه بود - و به خود گرفتن پوست دباغی شده سگ و آلوده به نجاست خارجی (به جای پوشیدن لباس پاک یا به خود گرفتن چیزی که ساتر عورت باشد) و شروع به نماز با تکبیرة الاحرام فارسی و گفتن دو برگ سبز (ترجمه آیه مدهامتان) به جای سوره و ترك رکوع و انجام سجده (همانند نوک زدن خروس بر زمین) و نهادن پیشانی بر فضله خشکیده سگ به حسب بعض روایات - (به جای سجده بر زمین پاک و هموار) و در پایان اخراج ریخ در حضور شاه و اطرافیان (به جای سلام نماز) همه بر مبنای فتاوی ابوحنیفه و اثبات تک تک این عملیات از روی فقه ابوحنیفه و نوشته های او بعد از تهدید سبکتکین او را به قتل - در صورت عدم اقامه دلیل بر جواز آن و کافی دانستن ابوحنیفه چنین نمازی را- . در نتیجه سلطان محمود از مذهب ابوحنیفه که مذهب رسمی حکومتی در ایران و عراق و دیگر مناطق تابعه بود روی گردان شد و به مذهب شافعی گرایش جست و رسمیت آن را در سراسر قلمرو حکومتی اش اعلام نمود، پس وزرا و رجال دربار و عموم دست اندرکاران حکومت و متصدیان امور قضایی و دیگر مردم به پیروی او به تقلید شافعی در آمدند و مشروح این قضیه را در مصادر زیر ملاحظه می کنید : امام الحرمین جوینی، مغیث الخلق فی اختیار الأحق ؛ ابن خلکان و فیات الأعیان، ج 4، ص 268، شماره 284 ؛ سبکی، طبقات الشافعیه، ج 4، ص 14 ؛ یافعی، مرآة الجنان، ج 3،

ص 24؛ ذهبي، العبر في خبر من غبر، ضمن وقایع سنه 410؛ دمیری، حياة الحيوان، ج 2، ص 447؛ تاريخ التشریح الاسلامی، نوشته سه نفر از اساتید دانشکده شریعت، قاهره ص 281، به طور اشاره ... و دیگر نمونه هایی از این قبیل (که مایه و بهانه گرایش از مذهبی به مذهب دیگر و حتی توأم با کشتار و خونریزی بوده) فراوان است .

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

و اگر در بین ملل و مذاهب به ویژه مکتب هایی که ریشه آسمانی دارند، انسان هایی از طریق وعظ و ارشاد و هشدارهای اخلاقی به دور از تشریفات و تکلفات اداری و از روی دلسوزی مردم را تحت تأثیر قرار می دهند (صرف نظر از گرگ هایی که در لباس میش در صدد دریدن و بلعیدن مردمان هستند یا با رویاه صفتی به فریب انسان ها پرداخته اند) همه به منظور دعوت بندگان خدا و راهنمایی آنان به راه حق و پرهیز از باطل است

و اگر در برخی از کشورها برای انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان مجالس قانون گذاری و دیگر مسؤولان سیاسی، حقوقی و اداری انتخابات (منهای نیرنگ ها و تبانی) بر پامی شود، به منظور شناخت سره از ناسره و انسان های ذی حق علمی و اخلاقی از افراد ناصالح و غیر ذی حق برای واگذاری منصب ها و مسؤولیت ها، بوده تا با تصدی آن ها حقوق ملت از هر طبقه ای صیانت شود.

و اگر خدای تبارک و تعالی بهترین بنده و آفریده خود را به نام پیامبر یا امام فرمان می دهد که در جوامعی منحط و دور افتاده از ارزش ها و فضیلت ها، به سر برند و با تحمل تمامی رنج ها و

ص: 21

شکنجه ها، تا آخرین لحظه حیات با آن ها مراد شده نمایند نخستین انگیزه آن در دعوت به حق شناساندن حق، دفاع از آن پیشگیری از تضییع حقوق و ... تبلور می یابد .

و اگر به اصطلاح نخواهیم دور برویم چه شاهدهی بهتر محکم تر و نزدیک تر از قرآن مجید که طبق بررسی دقیق آیات شریفه آن بیش از دو بیست و پنجاه بار کلمه مقدس «حق» را به عناوین گوناگون و صیغه های مختلف مطرح کرده و تکیه کلام و مورد توجه و تأکید قرار داده است و عموماً در گرایش دادن مؤمنان به حق شناسی حق جویی حق گوئی، حق نگری، یاد حق پیروی از حق، جانبداری از حق دعوت به حق توصیه به حق داوری به حق از یک سو و پرهیز از حق کشی تضییع حق، تضعیف حق فراموش کردن حق، نادیده گرفتن حق، ناحق گوئی، پوشانیدن حق به باطل حمایت از ناحق و باطل یا دعوت و توصیه به آن و امثال این امور از سوی دیگر، خلاصه می گردد .

سخن کوتاه آن که: بخشی عظیم از امکانات علمی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، مالی و بالاخره سرمایه های مادی و معنوی جمعیت ها در همه مکان ها و عصرها، صرف احیای حق و برافراشتن پرچم حق و حق خواهی شده است هر چند در عمل به آن عنایت لازم را نکرده اند .

از این رو کسانی که کاوش های معرفتی و حق طلبی خود را در سایه مکتب انسان ساز اسلام تداوم می بخشند شایسته است سخنان سراسر حق پیامبر گرامی اسلام را همواره نصب العین خویش ساخته و از پرتو انوار پر فروغ آن در تشخیص حق از باطل ظالم از مظلوم غاصب از مغضوب ... مدد گیرند

و این برادران اهل تسنن هستند که باید قبل از هر چیز با کنار نهادن تعصب، تنها فرموده های مسلم و بی چون و چرای پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله را- که بزرگ ترین مراجع حدیثی و حدیث شناسی و علما و دانشمندان مورد قبول خودشان در کتب تفسیری، حدیثی، تاریخی و کلامی خود آورده اند- معیار و میزان شناخت حق از باطل قرار دهند و سعادت و سرنوشت خویش را پایمال تعصب و یک جانبه نگری نکنند .

آری، جز این نیست که تعصبات خام فرجامی اسف بار به دنبال خواهد داشت و پیرو آن در منجلاب، گمراهی گوهر گران قدر خوشبختی و سعادت ابدی خویش را از دست خواهد داد.

والسلام علی من اتبع الهدی

مهدی فقیه ایمانی

به گواه تاریخ و محتوای کتابهای حدیثی کلامی و تاریخی، اعتقاد جامعه تسنن این است که: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشینی پس از خود منصوب و معرفی نکرد، بلکه این امر مهم را به رأی امت واگذار فرمود. (1)

بر این اساس آنان کلیه احادیثی که خود در رابطه با امر خلافت و رهبری از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند و از عالی ترین درجه اعتبار، صراحت، و وضوح برخوردار است مورد تخطئه و تشکیک قرار داده و به ضعف و بی اعتباری سند و نارسایی در دلالت محکوم می کنند.

بدیهی است که با چنین عقیده ای نه تنها عنوان خلافت زمامداران پیش از علی علیه السلام را رسمیت قانونی و اسلامی بخشیده اند بلکه راه را برای خلافت معاویه ها، یزیدها، مروان ها، عبدالملک ها ولیدها، هشام ها، منصورها، هارون ها، مأمون ها، متوکل ها و اولی الامر بودن امثال آنان در کشورهای اسلامی باز نموده اند. در این زمینه حتی احادیث فراوانی در وجوب اطاعت کورکورانه و بی قید و شرط از نامبردگان و سکوت و تسلیم بی چون و چرا در برابر جنایات

ص: 23

1- ابن قتیبه الإمامة والسیاسة، ج 1، ص 23؛ مسلم، صحیح،، ج 2، ص 193، کتاب الاماره، باب الاستخلاف و ترکة؛ التاج الجامع للاصول، ج 3، ص 57؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 185، ذیل عنوان «قصه الشوری» به نقل از عمر.

زاممداران اموی (سفیانی - مروانی) و عباسی و ... از قول پیامبر جعل و شایع نموده اند که در کتب صحاح و مهم ترین مصادر حدیثی ایشان رقم خورده است و از باب نمونه به ذکر دو حدیثی که بخاری و مسلم آورده اند اکتفا می کنیم:

قال النبي صلى الله عليه وآله:

(مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. أَوْ مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ طَاعِهِ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً) (1)

به طور خلاصه این دو حدیث بیانگر آن است که هر کس از امیر و زمامدار خود کراهت دارد یا امر ناخوشایندی از وی دید، باید صبر کند؛ یا کسی که به اندازه یک وجب از قلمرو حکومت پا فرانههد یا از جماعت مسلمین فاصله گیرد و بمیرد مرگش مرگ جاهلی (همانند کفار و مشرکان عهد جاهلیت) خواهد بود.

اما شیعیان بر این باور اند که پیامبر معصوم و إلهام گیرنده از وحی الهی که حتی برای عادی ترین و ساده ترین شؤون حیاتی پیش بینی های لازم را به عمل آورده و ده ها گونه آداب و احکام درباره آن مقرر کرده است، پذیرفتنی نیست که از مهم ترین و حساس ترین شؤون حیاتی جامعه اسلامی (امر خلافت و نصب و معرفی جانشینی که بقای اسلامی بدو وابسته است) غفلت کند تا کسانی با تکیه بر بند و بست های سیاسی عوام فریبی سازش با دشمنان اسلام و ارتکاب ظلم ها و بدعت های گوناگون سرنوشت اسلام و مسلمانان را به دلخواه خود رقم زنند.

اکنون با توضیح کوتاهی پیرامون نقش پیامبران الهی در جهت رهبری ادیان

ص: 24

1- بخاری، صحیح، ج 5، ص 13 و در چاپ دیگر مصر، ج 9، ص 59، باب فتن، به واسطه ابن عباس و مسلم بنا به نقل سنن بیهقی، ج 8، ص 157

و امت ها پس از درگذشت خود و نقش پیامبر گرامی اسلام در دوران نبوت، به ویژه در مواقع غیبت و خروج از مدینه به خاطر شرکت در غزوات و درگیری های مسلحانه با کفار و مشرکان و نقش زمامداران بعد از پیامبر - که به اعتقاد اهل سنت : خلفای برحق و واجب الاطاعه پس از آن حضرت بودند- می پردازیم به نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امر خلافت و رهبری .

ص: 25

نقش پیامبران الهی در ادامه رهبری

به طور مسلم پیامبران الهی با همه امتیازات علمی و عملی و مصلحت و دوراندیشی و اخلاق بشر دوستی و مصونیت از هوا و خطا که به اتفاق سنی و شیعه داشتند و بیش از هر کس نسبت به وظایف رهبری و ادامه و استمرار برنامه های دینی - چه در دوران حیات و چه بعد از خود- احساس مسؤولیت می کردند دست کمی از افراد و طبقات مختلف حکومتی و غیر حکومتی نداشتند

این افراد معمولاً- چنان چه مشاهده می کنیم- هر یک به هنگام مرگ یا غیبت از محل کار اداری یا غیر اداری، شخصاً یا بر اساس مقررات سازمان مربوط، فردی لایق و واجد شرایط را به جای خود معرفی و مسؤول رتق و فتق وظایف محوله می نمایند تا مبادا - حتی نسبت به تشکیلات یک دبستان یا در مانگاه یا مؤسسه تجاری یا صنعتی تا وزارتخانه ها و دیگر مراکز سرنوشت ساز بالا و پایین مملکتی - هرج و مرج به وجود آید و افراد یا گروه های خرابکار دست به بی نظمی و سوء استفاده زنند

بدین ترتیب شکی نیست که هر یک از انبیای عظام پیش از رسیدن لحظه، مرگ صالح ترین افراد امت را که از همه به خود نزدیک تر و واجد شرایط بودند، به عنوان پیشوا و سرپرست امت به جای خود می گماشتند تا در ادامه خط رهبری

و حفاظت از اصل دین و اجرای احکام آن خللی به وجود نیاید با تأکید از افراد امت نیز می خواستند که از شخص معرفی شده پیروی و فرمان بری کنند. نمونه این، روش واگذاری امر خلافت و رهبری بنی اسرائیل توسط حضرت موسی علیه السلام به برادر خود هارون به هنگام رفتن به میعادگاه الهی در کوه طور است که آیه شریفه: (... وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (1) بیانگر آن است.

نیز روایات وارده از طریق سنی و شیعه بیانگر این موضوع است که ما فقط به ذکر دو روایت از مصادر سنی و شیعه اکتفا می کنیم:

1. علامه محدث میر سید علی بن شهاب همدانی (م 786 ق.م) که از مشاهیر علمای سنی و مورد وثوق است در مودت هفتم از کتاب مودة القربی از ابن عمر -گویا مقصودش عبدالله بن عمر بوده- روایتی آورده است که به طور خلاصه ابن عمر گفت:

سلمان برای اثبات برتری و افضلیت علی بن ابی طالب بدین قضیه استناد و استشهاد نمود که در واپسین دم رحلت رسول خدا صلی الله علیه و سلم به محضر آن حضرت شرفیاب شدم، پس گفتم یا رسول الله! آیا وصیت کرده ای؟

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: ای سلمان! آیا می دانی اوصیا چه کسانی هستند؟

گفتم: خدا و رسولش بدین موضوع آگاه ترند.

پیامبر فرمود: وصی آدم (نخستین پیامبر و وصیت کننده) شیث بود و وی برترین افراد از فرزندان آدم بود.

و وصی نوح، سام بود و او پس از نوح برترین فرد بود. و وصی موسی، یوشع بود (چون برادرش هارون قبلاً از دنیا رفته بود) و او افضل افرادی بود که

ص: 27

1- «موسی به برادرش هارون گفت: تو اکنون پیشوای قوم و جانشین من باش و راه اصلاح پیش گیر و پیرو اهل فساد نباش». (اعراف (7) آیه 142).

به جای گذارد و وصی عیسی شمعون الصفا بود و او برترین کس بود که پس از خود به جای گذارد و وصی من علی است و او بهترین کسی باشد که من پس از خود می گذارم

علامه سید محمد صالح ترمذی، حنفی این روایت را (با اضافه و وصی سلیمان آصف بن برخیا و افضل افراد پس از وی بود) از عمر بن خطاب نقل کرده است. (1)

نیز ترمذی این روایت را با اختلافی اندک از علی علیه السلام آورده است. (2) همچنان که حافظ سلیمان قندوزی آن را از سید علی همدانی نقل کرده است. (3)

اما روایتی از شیعه که نمونه ای از آن روایت مفصلی است که ابن بابویه (پدر شیخ صدوق) و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و دیگران آورده اند، و آن مشتمل بر اسامی تمامی اوصیای پیامبران الهی از آدم تا خاتم و از جمله اوصیای، ادريس عمران ابراهيم خليل اسماعيل، اسحاق، يعقوب، يوسف، شعيب، داود، سليمان، زكريا، شمعون، يحيى بن زكريا و ديگر نامبردگان در حديث فوق می باشد .

و در پایان پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم مقام وصایت خود را به علی علیه السلام واگذار فرموده و دستور می دهد که علی و اوصیایش یکی پس از دیگری، مقام وصایت را به وصی خود (که قبلاً به وسیله پیامبر اکرم تعیین گردیده است) تفویض نمایند تا نوبت به بهترین کس در روی زمین یعنی حضرت بقية الله الاعظم حجة ابن الحسن العسكري (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برسد... (4)

در این جا توجه بدین موضوع لازم و بسیار قابل تأمل و دقت است که روش

ص: 28

1- الكوكب الدرّی ، ص 133

2- همان ، ص 118

3- ینابیع المودة، ص 301، باب 56

4- ابن بابویه قمی الامامة والتبصرة، ص 21، حدیث 1

پیامبران الهی در جهت نصب خلیفه کاری خود سرانه و بدون الهام گیری از وحی آسمانی نبوده بلکه همانند مقام رسالت خودشان مقام وصایت نیز مستقیماً از طرف خدا تعیین و اعطا می شده و شخص پیامبر، مأمور ابلاغ و معرفی او به امت بوده است.

و شاهد بر این امر آیه شریفه زیر است که می فرماید:

(وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد (1)

ابن مغزلی شافعی روایت بسیار جالبی در تفسیر این آیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است که به خاطر اختصار خوانندگان را به اصل کتاب ارجاع می دهیم. (2)

ص: 29

1- بقره (2) آیه 124

2- مناقب الامام علی ...، ص 276، شماره 322

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همچنان که همواره به منظور جلوگیری از هرگونه پیشامدی ناگوار برای، اسلام دستورات لازم را صادر و مقرراتی را به اجرا گذاشت هر وقت برای شرکت در غزوات و جنگ با کفار و مشرکان و یهود و نصارا و سرکوبی توطئه و شورش دشمنان اسلام از مدینه خارج می شد، حتی در مواقع اضطراری و عجله برای رفتن حداقل یک مرد نابینا را برای اقامه جماعت و گاهی علاوه بر او فردی را برای سرپرستی و دیگر شؤون دینی و امنیتی، به جای خود نصب می فرمود. (1)

ص: 30

1- موارد متعددی از آن ها عبارتند از : 1. غزوه ودّان که در صفر سال دوم هجری به نام ابواء (در 23 میلی جُحفه از طرف مدینه) شهرت یافته و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به هنگام خروج سعد بن عباده را در مدینه منصوب فرمودند تا به سرپرستی مسلمانان بپردازد. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 240 و 241) 2. غزوه بواط در ناحیه رضوی در ربیع الاخر سال دوم هجری که سائب بن عثمان بن مظعون مأمور جانشینی پیامبر گردید. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 248) 3. غزوه عشیره نیز در جمادی الاولى سال دوم هجری اتفاق افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله ابو سلمة بن عبدالاسد را در مدینه به جای خود گماردند. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 248) 4. غزوه بدر الاولى که در جمادی الآخرة سال دوم هجری به خاطر دفع تجاوز کرز بن جابر فهري نسبت به شتران و گوسفندان اهل مدینه انجام گرفت زید بن حارثه مأمور سرپرستی مردم مدینه گردید و این غزوه، «سفوان» نیز خوانده شده است. (سیره ابن هشام، ج 2، ص 251) 5. غزوه بدر کبری که سرنوشت سازترین غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله بود در نیمه راه مدینه و مکه در ماه رمضان سال دوم هجری به وقوع پیوست و حضرتش عبدالله بن امّ مکتوم را- که نابینا بود- برای اقامه نماز جماعت منصوب فرمود و ابولبابه را نیز از محل، روحا به منظور سرپرستی مدینه برگردانید (سیره ابن هشام، ج 2، ص 264) 6. غزوه بنی سلیم در شوال سال دوم هجری یک هفته پس از مراجعت پیامبر از جنگ بدر بوده و حضرتش سباع بن عرفطه غفاری را به سرپرستی مدینه وادار کرد. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 46) 7. غزوه سویق در برابر ابوسفیان و قریش در ذیحجه سال دوم هجری انجام گرفت و پیامبر اکرم. صلی الله علیه و اله ابولبابه - بشیر بن عبدالمنذر- را در مدینه گماشت. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 47) 8. غزوه ذی امر در ماه صفر سال سوم هجری بود که پیامبر صلی الله علیه و اله عثمان بن عفان را در مدینه منصوب نمود. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 49) 9. غزوه فُرع، در ربیع الاول سال سوم هجری به وقوع پیوست و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عزیمت، ابن ام مکتوم را به سرپرستی یا اقامه نماز جماعت مدینه گماشت. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 50) 10. غزوه بنی قینقاع در رویارویی با یهود این منطقه بود که در سال سوم هجری به وقوع پیوست و پیامبر صلی الله علیه و اله بشیر بن عبد المنذر را در غیاب خود در مدینه منصوب نمود. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 52) 11. غزوه أُحد در سال سوم هجری به پیشقدمی ابوسفیان و قریش و دیگر قبایل بت پرست بود که به تلافی شکست در جنگ بدر به وقوع پیوست و ابن ام مکتوم از طرف پیامبر برای اقامه نماز جماعت در مدینه منصوب شد (سیره ابن هشام، ج 3، ص 48) 12. داستان برخورد پیامبر با بنی نضیر و تعقیب آن ها و نصب ابن ام مکتوم در مدینه که در ربیع الاول سال چهارم هجری انجام شد (سیره ابن هشام، ج 3، ص 200) 13. غزوه ذات الرقاع در جمادی الآخر سال چهارم (به روایت زرقانی از ابن سعید و ابن حیان در محرم سال پنجم) هجری بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم ابوذر غفاری (و به گفته ای : عثمان بن عفان) را به سرپرستی مدینه مأموریت داد. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 214) 14. غزوه بدر آخر (بدر کبری) در شعبان سال چهارم بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم عبدالله بن ابی بن سلول انصاری را در مدینه گماشت. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 220) 15. غزوه دومة الجندل در ربیع الاول سال پنجم هجری به وقوع پیوست و پیامبر خدا سباع بن عرفطه غفاری را به سرپرستی مدینه برگماشت. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 224) 16. غزوه خندق در شوال سال پنجم هجری رخ داد و پیامبر صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم را برای اقامه نماز

بر مردم مأمور فرمود. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 231). 17. غزوه یهود بنی قریظه پیش از محرم (ذیقعه) سال پنجم هجری بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم را برای اقامه نماز و ... منصوب فرمود. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 244). 18. غزوه بنی لحيان در جمادی الآخره سال ششم هجری؛ نیز ابن ام مکتوم از طرف پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدینه منصوب گردید. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 292). 19. غزوه ذی قرد چند شب بعد از غزوه بنی لحيان به وقوع پیوست و رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابن ام مکتوم را برای انجام مراسم نماز جماعت در مدینه مأموریت داد. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 297). 20. غزوه بنی مصطلق، در شعبان سال ششم هجری با سرپرستی ابوذر و به قولی نُمیلة بن عبدالله لثی از طرف پیامبر صلی الله علیه و اله در مدینه به وقوع پیوست. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 302). 21. داستان حدیبیه که به «صلح حدیبیه» انجامید در ذیقعه سال ششم هجری بود و نُمیلة بن عبدالله لثی از طرف پیامبر صلی الله علیه و سلم به سمت سرپرستی مدینه منصوب شد. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 321). 22. غزوه خیبر در محرم سال هفتم و اعطای سرپرستی مدینه از جانب پیامبر به نمیله. (سیره ابن هشام، ج 3، ص 342) و به روایت بیهقی از ابو هریره سباع بن عرفطه را به جای خود گماشت (سنن، ج 9، ص 40). 23. عمرة القضاء پیامبر صلی الله علیه و آله از عمره ممنوعه سال قبل که در ذیقعه سال هفتم هجری برای انجام آن از مدینه خارج گردید - عؤیف بن اضبط دلیلی را برای ایام، سفر، سرپرست مدینه فرمود. (سیره ابن هشام، ج 4، ص 12). 24. خروج پیامبر برای فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم هجری واقع شد و أبو رهم کلثوم بن حصین بن عتبة (عبید) بن خلف غفاری را به جانشینی خود در مدینه برگزید. (سیره ابن هشام، ج 4، ص 42؛ و سنن بیهقی، ج 9، ص 40). 25. غزوه حنین یا خروج از مکه پس از فتح آن برای سرکوبی توطئه هوازن و اعطای فرماندهی اهل مکه را به عتاب بن اسید یک جوان بیست ساله از تازه مسلمان های مکه (سیره ابن هشام، ج 4، ص 83). 26. اعطای سرپرستی و امارت مسلمانان هوازن به مالک بن عوف هوازنی (سیره ابن هشام، ج 4، ص 134). 27. نیز واگذاری سرپرستی اهل مکه را پس از پیروزی بر هوازن و مراجعت به مدینه به عتاب بن اسید بیست ساله و مسؤولیت آموزش فقه و مسائل دینی را به معاذ بن جبل در ذیقعه سال هشتم هجری. (سیره ابن هشام، ج 4، ص 143؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 123). 28. اسلام آوردن هیأت اعزامی ثقیف از طائف در حضور پیامبر در مدینه و اعطای امارت بر مردم ثقیف - در ماه رمضان سال نهم هجری - به عثمان بن ابی العاص که از همه جوان تر، اما حریص تر به یادگیری و آموختن فقه و مسائل اسلامی بود (سیره ابن هشام، ج 4، ص 185). 29. حجة الوداع در سال دهم هجری انجام شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ابودجانه ساعدی و به قولی سباع بن عرفطه غفاری را به سمت سرپرستی امور دینی مدینه منصوب فرمود. (سیره ابن هشام، ج 4، ص 248).

در غزوه تبوك كه در رجب سال نهم هجرى قمرى زمينه آن فراهم و اعزام نيرو عملى گرديد اما به مرحله پيكار و رويارويى با دشمن نرسيد پيامبر اكرم صلى الله عليه و سلم به خاطر توطئه منافقان و حفاظت مدينه از شر آنان و سرکوبى توطئه گران شخصيت لايقى چون على عليه السلام را به جانشينى خود برگزيد و فرمود: (يا على انت مني بمنزلة هارون من موسى...) (1) و اين را تمام كسانى كه غزوه تبوك را بيان کرده اند، نوشته اند. (2)

ص: 33

1- يا على! تو نسبت به من همانند هارونى نسبت به موسى

2- براى آگاهى بيشتر خوانندگان به اسامى برخى از آنان اشاره مى شود ابوداود طيالسى (م 204ق.)، مسند، ص 29؛ ابن هشام (م 218/212)، سيرة النبويه، ج 4، ص 163؛ ابن سعد (م 230ق.)، طبقات الكبير، ج 3، ص 15 به چهار سند؛ ابن ابى شيبه (م 235ق.)، مصنف، ج 12، ص 60، حديث 12123؛ ابوجعفر اسكافى معتزلى (م 240 ق.)، المعيار والموازنه، ص 219؛ احمد بن حنبل (م 241ق.)، مسند، ج 1، ص 182 و 184 و 185 و 334 و ج 3، ص 88 و نیز در فضائل أمير المؤمنين، حديث 83 و 163 و 291 و فضائل الصحابه، حديث 956، 960، 1006، 1041 و 1168؛ بخارى (م 256ق.)، صحيح، ج 4، ص 208؛ مسلم (م 261ق.)، صحيح، ج 7، ص 119؛ بلاذرى (م 279ق.)، انساب الأشراف، ج 2، ص 95 و 106؛ ترمذى (م 279ق.)، صحيح حديث 3724؛ نسائى (م 303ق.)، خصايص أمير المؤمنين، حديث 9، 23، 45، 48، 56، 57، 58، 59، 61، 126؛ أبويعلى موصلى (م 307 ق.)، مسند، ج 1، ص 285، حديث 84 از مسند على؛ على بن حيان بستى (م 354ق.)، صحيح، ج 9، ص 40 و 41، شماره هاى 6887 و 6888؛ بيهقى (م 458ق.)، سنن، ج 9، ص 40. و در مجموع حدود يك صد نفر از حديث آوران و تاريخ نگاران كه در كتاب «حديث المنزلة عند أهل السنة» به ترتيب تاريخ وفيات آن ها به قلم اين فقير معرفى شده اند حديث منزلت را به عنوان غزوه تبوك آورده اند و اما تعداد ناقلان همه موارد حديث بيش از پانصد مصدر حديثى و تاريخى است كه آن را ذكر کرده اند

بدین شرح که به هنگام خروج، پیامبر علی گفت: من هم با شما خروج نمایم؟

حضرتش فرمود نه؛ و چون علی بر اثر جدایی از پیامبر و عدم شرکت در غزوه تبوک به گریه افتاد فرمود ای علی تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی (که جانشین موسی و واجب اطاعه و شریک در امر نبوت بود).

آن گاه اضافه فرمود: سزاوار نیست من بروم مگر آن که تو خلیفه من باشی .

این حدیث گذشته از این که به خاطر نداشتن هیچ گونه قید تاریخی و مکانی شامل خلافت و جانشینی امیر مؤمنان حتی بعد از درگذشت پیامبر هم می شود حداقل بیانگر این موضوع است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهمیت جانشین و ضرورت نصب و معرفی یک نفر مسؤول شایسته و واجد شرایط را (جهت سرپرستی و رتق و فتق شئون دینی مسلمانان و پیشگیری از شیطنت و خرابکاری منافقان و دشمنان داخلی) اعلام و خاطر نشان فرمود که: نباید من بروم، مگر آن که تو خلیفه من باشی و مسؤولیت زعامت مسلمانان را بر عهده گیری

و در پست فرماندهی نیروهای اعزامی جهت سرکوبی شورش ها و توطئه های دشمنان دور دست گاهی افراد متعددی را به ترتیب مسؤول علی البدل معرفی و مقرر می فرمود تا در صورت مرگ یا شهادت هر یک از آنان، دیگری مسؤولیت وی را بر عهده گیرد. (1)

و هنگامی که دو گروه جنگی را یکی به فرماندهی علی و دیگری به فرماندهی

ص: 34

1- مانند غزوه موته در سال هشتم هجری که زید بن حارثه جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه را به ترتیب به فرماندهی جیش منصوب فرمود. (سیره ابن هشام، ج 4، ص 15؛ احکام السلطانیه، ماوردی، ص 13؛ سنن بیهقی، ج 8، ص 155 به دو سند.)

خالد بن ولید- به طور جداگانه به یمن اعزام، فرمود مقرر داشت: در صورت تلاقی و برخورد این دو گروه با یکدیگر و فراهم شدن زمینه تجمع و به هم پیوستگی آن‌ها امامت و فرماندهی کل قوا (ی هر دو گروه) بر عهده علی باشد. (1)

پیامبر اکرم می‌خواست هم از اختلاف و جدایی دو گروه اعزامی، در جبهه جنگ پیشگیری به عمل آید و هم از مقام‌کاردانی و لیاقت و شجاعت امیر مؤمنان در جهت پیروزی بر دشمن بهره‌برداری گردد.

پس همچنان که پیامبر پیش بینی فرموده بود آندو گروه در محل قبیله بنی زبید (زید) که طرف درگیری بودند به هم برخوردند و کار فرماندهی و امامت هر دو دسته به عهده امیر مؤمنان علیه السلام قرار گرفت و خوشبختانه هم موضوع پیشگیری پیامبر از اختلاف جامه عمل پوشید و هم نقشه حضرتش در جهت پیروزی مسلمانان بر دشمن به دست علی علیه السلام به پیروزی عملی انجامید

در ابلاغ تعدادی از آیات سوره براءت در موسم حج در مکه پس از فرستادن ابوبکر- به خاطر نقش سرنوشت ساز بودن این ابلاغ- وی را از نیمه راه عزل کرد و بازگردانید و علی علیه السلام را اعزام و مأمور انجام آن نمود. (2)

ص: 35

1- احمد حنبل، مسند، ج 5، ص 356 و فضائل الصحابه او حدیث شماره 1175؛ نسائی، خصائص، ص 24؛ طبرانی، معجم اوسط (به نقل مجمع الزوائد) و پاورقی خصائص نسائی، ص 110؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش امام علی) ج 1 ص 400 - 402، احادیث شماره 466-469؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 9، ص 170 با عبارت: رواه أبو عبدالله احمد فی المسند غیر مرة، و رواه فی کتاب فضائل علی و رواه اکثر المحدثین؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج 2، ص 195؛ ابن کثیر البدایة والنهایه، ج 7، ص 242؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 127 و 128 به سه سند، از جمله طبرانی؛ سیدعلی همدانی مناقب السبعین (حدیث 13)، مندرج در ینابیع الموده، باب 56؛ امرتسری، ارجح المطالب، ص 452 (به نقل از: احمد حنبل، طبرانی و نسائی).

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 190؛ ابو عبید، اموال، ص 240 و 241، حدیث 454-456؛ ابن سعد، طبقات، ج 3، ص 14 و 15 (به پنج سند)؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 107، حدیث 43 و ...؛ احمد حنبل، مسند، ج 2، ص 212 - 299 و ج 3، ص 151، 331 و ج 4، ص 164، 165؛ احمد حنبل فضائل امیر المؤمنین، حدیث 69، 212، 291 و 321؛ احمد حنبل، فضائل الصحابه، ج 2، ص 562، حدیث 946 و ص 640، حدیث 1088؛ سنن دارمی، ج 2، ص 67 و 237؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 57؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 135 و 213؛ ابو یعلی موصلی، مسند ج 1 (بخش مسند علی) حدیث 192؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 62. در مجموع با آن‌هایی که به خاطر اختصار از ذکر نامشان خودداری کردیم بیش از هشتاد نفر از اعلام اهل سنت هستند که در کتاب دورنمایی از زندگی امام امیر مؤمنان (علیه السلام) مشخصات آن‌ها را با ذکر مصادر مربوط آورده‌ام؛ نیز مراجعه شود به الغدیر علامه امینی، ج 6، ص 335 - 350.

و قبل از واگذاری همه این مأموریت ها و منصب ها به افراد نامبرده، پیامبر اکرم به هنگام مهاجرت از مکه به مدینه امام علی بن ابی طالب علیه السلام را (علاوه بر مأموریت «لیلة المبيت») و خوابیدن امام در بستر پیامبر به منظور خنثی کردن نقشه قتل حضرتش به دست مشرکان) بنا به تصریح اکثر روایات به مدت سه روز وادار به توقف در مکه فرمود تا در برگرداندن امانت ها و انجام تصفیه حساب ها و نیز انتقال فوادم و برخی از مسلمانان به مدینه اقدام نماید. (1)

ص: 36

1- ابن سعد، طبقات، ج 3، ص 13؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ذیل آیه (و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...) (بقره (2) آیه 207)؛ نووی، تهذیب الاسماء واللغات، ج 2، ص 347؛ گنجی شافعی، کفایة الطالب، ص 182؛ ابن شاکر دمشقی عیون التواریخ، ج 1، ص 44 (به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 287)؛ ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، ص 29 و 34؛ ابن کثیر، سیرة النبویه، ج 2، ص 234؛ ابن افریقی مختصر تاریخ دمشق (مخطوط)، ج 17، ص 124؛ تلمسانی، الجوهره، ص 13 و مصادر فراوان دیگر.

نقش زمامداران و دست اندرکاران خلافت بعد از پیامبر- که به اعتقاد اهل تسنن خلفای بر حق و واجب الاطاعه پس از آن حضرت بودند- در امر جانشین بعد از خود چنین بود

ابوبکر به هنگام مرگ عثمان را احضار کرد و دستور داد قراری به گونه ذیل تنظیم نماید :

«بسم الله الرحمن الرحيم، این عهد و قرار عبدالله بن عثمان (ابوبکر بن ابی قحافه) است به مسلمین، اما بعد ...»

ابوبکر بعد از ادای کلمات مذکور از هوش رفت و عثمان خودسرانه به تکمیل عبارت پرداخت و نوشت :

«قد استخلفت عليكم عمر بن الخطاب ؛ همانا که من عمر بن خطاب را بر شما خلیفه قرار دادم .»

در این حال ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت بخوان پس عثمان آن چه را خود نوشته بود خواند.

ابوبکر که سخت خوشحال شده بود تکبیر گفت و اضافه کرد: «به نظرم رسید ترسیدی که من در حال بیهوشی بمیرم و مردم بر سر تعیین خلیفه به اختلاف در افتند که زودتر و بدون گفته من ، نام عمر را به عنوان خلیفه نوشتی؟!»

عثمان گفت: آری.

ابوبکر گفت: «خداوند به تراز اسلام و اهلس جزای خیر دهد» آن گاه دستور داد عثمان عهدنامه - نصب خلیفه- را تکمیل کرد و آن را بر مردم خواندند! (1)

همچنین عمر پس از زخمی شدن و احساس مرگ دستور به تشکیل شورایی شش نفری داد که بسیار دقیق و حساب شده بود، به گونه ای که قطعاً - همان طوری که مشاهده گردید- به انتخاب عثمان منتهی می شد و پیروزی عثمان در آن آشکار بود. (2)

نیز بعد از معاویه (که به دنبال حکومت شام از طرف عثمان، بر اساس سوء استفاده از عنوان قتل عثمان و شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و طرح عملی نقشه کشتن حضرت امام حسن علیه السلام و کشتار و توطئه و زور و تهدید بسیار، بالاخره بر کرسی زمامداری نشست و خود را خلیفه پیامبر خواند و یزید را به ولایت عهدی و خلیفه بعد از خود معرفی و منصوب کرد) دوازده نفر زمامداران اموی و سی و شش یا سی و هفت نفر زمامداران عباسی - که اهل سنت آنان را واجب الطاعه و خلفای بر حق پیامبر دانسته و سرپیچی از فرامین آنان را مایه ضلالت و گمراهی و محکومیت به قتل و مردن به مرگ جاهلی قلمداد کرده اند- به جز چند نفر از آن ها که با زور علنی و توطئه علیه دیگری بر سر کار آمدند، تک تک آنان بر اساس ولایت عهدی از طرف خلیفه پیشین و اجبار مردم به بیعت بر مسند زعامت و زمامداری نشستند و خود را قیم همه جانبه و مطلق العنان اسلام و مسلمانان شمردند (3)

کوتاه سخن آن که: بر اساس نقل قرآن مجید و روایات اسلامی و شهادت، تاریخ پیامبران پیشین و پیامبر گرامی اسلام (در سفرها و غیبت های اتفاقی از

ص: 38

-
- 1- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 2، ص 618 به نقل از واقعی و در چاپ دیگر، ج 3، ص 429؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 163 و 165، شرح خطبه شقشقیه
 - 2- رجوع شود به: «موضع گیری امیر مؤمنان (علیه السلام) ...» در این کتاب.
 - 3- ماوردی، احکام السلطانیة ذہبی، دول الاسلام؛ سیوطی، تاریخ الخلفا

مدینه) و زمامداران دست اندرکار خلافت بعد از پیامبر هر یک به موجب حق و اختیاری که به حسب موقعیت خود داشتند یا بر مبنای وظیفه شرعی و مسؤولیت محوله از طرف خداوند یا بر اساس مصلحت اندیشی سیاسی و اجتماعی یا از روی انگیزه انسانی و دلسوزی عاطفی برای امت یا عامل دیگری از این قبیل همه و همه اقدام به تعیین و نصب و معرفی خلیفه و حتی اقدام به گرفتن تعهد و بیعت اجباری به خاطر فرمانبری از ولی عهد و مسؤول پس از خود نمودند.

به پندار اهل تسنن، بنیان گذار اسلام- که از هر جهت افضل و برتر انبیا و خاتم پیامبران بود و بدون شک هر یک از موجبات و انگیزه های نصب خلیفه را که فرض کنیم حضرت از بالاترین درجه آن برخوردار بود- بدون تعیین و معرفی، خلیفه درگذشت

آری، اهل تسنن (که خود همه موارد تعیین جانشین و واگذاری مسؤولیت های مختلف را- که سرنوشت ساز موقت و محدود به زمان های خاص و مکان های مخصوص بود- از ناحیه پیامبر به افراد نوشته اند) بر این عقیده و باورند که حضرت نسبت به امر خلافت و جانشینی پس از خود که سرنوشت ساز مطلق و همیشگی بود، بی آن که احساس وظیفه کند یا از حق و اختیاری که داشت، استفاده، نماید یا از روی مصلحت اندیشی و خیرخواهی برای اسلام و مسلمین چاره جویی کند یا از اختلاف و تشتت آرا و بلاهایی که بر سر اهل بیتش وارد شد ترس و وحشت به خود راه دهد و از گرایش های هر گروه از امتش به باطلی پیشگیری نماید، همچنان به دیگر سرای شتافت و اسلام و مسلمانان را بی سرپرست! گذارد

اکنون نویسنده نه به عنوان شیعه و نه به منظور برانگیختن احساسات مذهبی، دیگران که به عنوان یک مسلمان آزاده نه سنی و نه، شیعی، ولی متحیر بر سر دوراهی تسنن و تشیع که نمی داند به کدام یک از این دو فرقه اسلامی گرایش یابد

- و اگر با درگذشت همه دست اندرکاران خلافت بعد از پیامبر، بحث از حق بودن یک طرف و باطل بودن طرف دیگر جای خودش را به صلح و سازش و فراموش کردن گذشته و وحدت اسلامی داده است - می خواهد بداند در فراگیری علمی و عملی احکام حقه اسلام و شناخت حلال و حرام آن، تکلیفش چیست و به چه مبدئی باید رجوع کرد؛ سؤال می کند و برادران اهل تسنن باید پاسخگوی این پرسش ها باشند:

1. پیامبر اسلام چه فرقی با دیگر پیامبران داشت که از ادامه خط تعیین خلیفه و معرفی جانشین امتناع فرمود؟

2. چگونه پیامبر اسلام از خط عملی خویش (در واگذاری سرپرستی مسلمانان در مواقع سفر و غیبت های اتفاقی) نسبت به امر سرپرستی، بعد از درگذشت خود سرباز زد و بدین مسؤولیت یا مصلحت اسلامی اعتنا نکرد؟

3. آیا مصلحت اندیشی و دلسوزی، ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید و دیگر زمامداران و متصدیان امر خلافت - با همه نقاط ضعف و خصوصیت های عقیدتی عملی و اخلاقی که دارا بودند- نسبت به آیین مقدس اسلام بیش از شخص پیامبر معصوم و دلسوز امت بود (که خود بنیان گذار اسلام و به وجود آورنده امت اسلامی بود و از آغاز بعثت تا آخرین لحظات زندگی، همه رنج ها، شکنجه ها مرارت ها، نامردمی ها خطرهای جانی و سختی ها را به خاطر برقراری اسلام و استمرار آن و نجات مسلمانان به جان خرید؟) پس ابوبکر و عمر، در حال جان دادن و دیگران به پیروی از آن ها به خاطر مصلحت اندیشی و ترس از اختلاف بعد از خود اقدام به تعیین جانشین کردند اما پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و سلم نه مصلحت اسلام و مسلمین را رعایت کرد و نه ترس و بیم از اختلاف امت در آینده از خود نشان داد و در این حال جان به جان آفرین تسلیم کرد و رفت !!.

آیا عایشه بیش از پیامبر (با همه شوون عقلی و علمی و علاقه مندی حضرت به اسلام و امت خود) دلسوز اسلام و مسلمانان بود و از فتنه بر آن ها می ترسید که به

فرزندم! سلام مرا به عمر برسان و بگو: امت محمد را بدون سرپرست و رهبر رها مکن، بر آنان جانشینی بگمار و مبادا آنان را به حال خویش رها سازی که من از فتنه برایشان می ترسم. (1)

همچنین عبدالله بن عمر که به پدرش گفت :

اگر شتریان یا چوپان شتران و گوسفندان تو را بدون سپردن به دست کسی رها کند و بیاید، تو او را شخص افراطی و بی بند و بار یا تلف کننده شتران و گوسفندان به حساب می آوری در صورتی که دست اندر کار مردم کارش سخت تر از شتریان و چوپان است تو در قیامت جواب خدا را چه خواهی داد که بندگانش را بدون تعیین خلیفه و رهبر رها کنی و بروی. (2)

و در روایت دیگر چنین آمده است:

عبدالله به پدرش عمر گفت: تو را باید که بعد از خود خلیفه معین کنی، مگر نه این است که اگر کسی را متصدی زمین (کشاورزی یا باغ) خود کرده باشی و إحصار نمایی دوست داری او سرپرستی را به جای خود برگمارد تا خود بر سر کارش برگردد. (3)

4. راستی اگر تعیین خلیفه و جانشین وظیفه ای شرعی و از ضرورت های اسلامی به شمار می رفت چگونه پیامبر عظیم الشان و معصوم، از انجام این وظیفه روی گرداند تا اختلافات حاصل از این امر منجر به آتش زدن بیت مطهر دخت گرامی و پاره تن آن حضرت -فاطمه زهرا علیها السلام - و دیگر حوادث گردد؟

ص: 41

1- الامامة والسياسة، ج 1

2- بیهقی، سنن، ج 8، ص 149 از طریق مسلم؛ ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 44؛ ابن جوزی، سیره عمر، ص 190؛ محب طبری، ریاض النضره، ج 2، ص 74؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری ج 13، ص 175

3- ابن سعد، طبقات الکبیر، ج 3، ص 249.

و اگر تعیین خلیفه کاری غیر اسلامی و نامشروع بود، چگونه به جای عدول و اجتناب از این عمل تمامی زمامداران به اصطلاح خلیفه اسلامی - به جز چند تن از آن ها - همه مرتکب این عمل نامشروع شدند و تمامی نیروهای دینی و غیر دینی اهل تسنن (نه فقط در آن روزگار که در طول چهارده قرن) برای تثبیت این حرکت غیر مشروع که خلیفه اول و دوم آغازگر آن بودند پای فشرده و جنگ ها به راه انداخته اند و هم اکنون نیز این جریان در تمام شؤون اسلامی ادامه دارد!

سؤال: آیا هر یک از ترك و فعل پیامبر و خلفا در جهت نصب خلیفه و معرفی جانشین با چه ضابطه ای از ضوابط اسلامی و بر اساس کدام یک از معیارهای قرآنی منطبق میشود و بالاخره مقصر اصلی این همه اختلافات و فرقه گرایی به نام های سنی، شیعی و خوارج که همزمان با برپایی سقیفه آغاز و در طول چهارده قرن گذشته گریبانگیر اسلام و مسلمانان و مایه سوء استفاده دشمنان اسلام در هر عصر و زمان و محل و منطقه ای بوده چه کسی است؟

آیا - العیاذ باللہ - شخص پیامبر بود که طبق عقیده اهل سنت، بدون تعیین، خلیفه درگذشت یا امیر مؤمنان و همه مدعیان نصب خلیفه از طرف پیامبر صلی الله علیه و اله یا ابوبکر و همه منکران نصب خلیفه از ناحیه آن حضرت؟

آری با توجه به این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بر اساس دستور مؤکد الهی، با انجام تشریفاتمانند: دو مرتبه دعوت توأم با پذیرایی به غذا، از چهل نفر از سران قریش و ایراد سخن نخستین گام را در راه دعوت به اسلام برداشت (1) و با تحمل انواع مشکلات، امنیتی اقتصادی، شکنجه های روحی و جسمی، فداکاری ها جنگ ها، خون ریزی ها و گذشت های جانی و مالی خود و اطرافیانش در طول 23 سال، به اسلام موجودیت همه جانبه بخشید و آمار مسلمانان بدان جا رسید که در قضیه غدیر خم تعداد نود هزار تا 124000 نفر از شرکت کنندگان در مراسم حج

ص: 42

(برحسب نقل مؤرخان) (1) همراه پیامبر اکرم بودند و به هنگام ایراد خطبه، شرکت و حضور داشتند و تعداد همه حجاج مسلماً بسیار بیش از این ها بود.

طبق شرح ابن حجر عسقلانی صحابی شناس اهل سنت، آمار صحابه پیامبر که به درجات مختلف با حضرتش برخورد و دیدار و گفت و شنود داشتند بالغ بر 12280 نفر بود (2) که اگر این عدد را یک دهم جمعیت مسلمانان مدینه- از کودکان شیر خوار گرفته تا جوانان و پیر مردان و زنانی که به دور از محیط زندگانی پیامبر به سر می بردند و از هر جهت فاقد عنوان صحابی و صحابه بودند - به حساب آوریم، عددی بالغ بر 122800 نفر را تشکیل می دهد که بالاخره تعدادی مرد و زن و بچه در این، حدود تنها مسلمانان سکنه شهر کوچک مدینه بوده اند.

پس با توجه به این که حداقل آمار تقریبی مسلمانان آن روزها در سراسر بلاد حجاز و قبایل صحرائشین و مناطق اطراف آن و یمن و بحرین و عمان و مناطق بین

ص: 43

1- یادآوری این مطلب بجاست که به نوشته تعدادی بالغ بر چهل نفر از تاریخ نویسان و حدیث آوران و مفسران اهل سنت (از جمله طبری، تهذیب الآثار، ج 1، ص 57) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این، مجمع رسماً و با صراحت هر چه تمام تر پست وزارت (دوران نبوت) و خلافت (بعد از وفات خود) را به اولین کسی که پذیرای اسلام شود پیشنهاد و اعلام فرمود و در جریان سه مرتبه تکرار این موضوع، تنها علی علیه السلام اعلام قبولی اسلام و همکاری با پیامبر کرد. پیامبر خدا نیز در همان، مجمع موضوع وزارت و خلافت را از مرحله پیشنهاد به مرحله واگذاری جدی و بی قید و شرط در آورد و به طور خلاصه همزمان با آغاز بنیان گذاری اسلام، امر خلافت نیز تثبیت و پایه گذاری و اعلام گردید. (نویسنده به توفیق الهی در کتاب دورنمایی از زندگی امام امیر مؤمنان علیه السلام با تھی دستی از مصادر، لازمه حدود چهل نفر مورد اشاره را به طور مشروح با ذکر مصادر مربوط معرفی نموده و امید است به یاری خدا هر چه زودتر چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گیرد).

2- ابن حجر عسقلانی الاصابة في تمييز الصحابه (این کتاب شامل معرفی 9477 نفر صحابی است که به اسم شناخته می شوند و 1258 نفر صحابی که با کنیه شهرت یافته و تعداد 1545 نفر هم از طبقه زنان به عنوان صحابیات مورد شناخت قرار گرفته اند که در مجموع 12280 نفر می شوند).

شام و حجاز و یمن (1) رقمی در حدود پنجاه برابر تعداد سکنه مدینه را به خود اختصاص می داد؛ باور کردنی نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم بدون هیچ گونه توجهی به سرنوشت این همه مسلمانان که خود حضرت به وجود آورده بود رخت از این جهان بر بسته باشد؛ وانگهی:

گسترش روز افزون اسلام و بالا رفتن رقم مسلمانان از حدود آمارهای ذکر شده و ضرورت برقراری نظام رهبری به وسیله شخصی لایق و واجد شرایط از یک سو.

تهدید عملی و همیشگی اسلام و مسلمانان توسط منافقان فرصت طلب و دشمنان داخلی و خارجی از سوی دیگر.

پیشگویی های پیاپی شخص پیامبر از خطرهای اسفباری که بر امت اسلامی هجوم خواهد آورد از سوی سوم هر یک به تنهایی ایجاب می کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چاره ای بیندیشد و نقشه ای برای اداره مسلمانان موجود و پیشگیری از خرابی ها و توطئه ها و اختلاف ها طرح و به اجرا در آورد که بی شک آن نقشه تنها در تعیین خلیفه و رهبری واجد شرایط می توانست خلاصه و عملی گردد و جای بسی تعجب و شگفتی است که - العیاذ بالله - پیامبر معصوم اسلام صلی الله علیه و سلم نسبت بدین قضایا با این وضوح و روشنی بی توجه و بی تفاوت باشد.

لذا، شیعه با استنادات برهانی خود از نص و نقل بر این باور است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله از نخستین لحظات دعوت به اسلام (همچنان که قبلاً یادآور شدیم) تا واپسین دم عمر پر برکت خود، بیش از هر چیز بر مسأله خلافت و پیشوایی تکیه نمود و آن را در رأس همه امور و شؤون اسلامی، مورد تأکید و توصیه قرار داد تا امر رهبری از مسیر الهی خارج نگردد و زمینه داعیه خلافت و حکومت

ص: 44

1- جهت آگاهی تفصیلی بر مناطق اسلامی هنگام در گذشت پیامبر صلی الله علیه و اله ر.ک: بلاذری، فتوح البلدان؛ ابن هشام سیرة النبویه

از بوالهوسان گرفته شود- آن هایی که در پی ارضای هواهای نفسانی خود و به خاطر اشغال کرسی خلافت از هیچ کوششی در تحریف عقاید و گذاردن بدعت ها و قوانین خلاف و تبدل حلال و حرام و کشتار اولیای حق و ذریه های پیامبر و دیگر مسلمان پروا نکردند-

وانگهی اگر رسول گرامی مطلبی درباره خلافت پس از خود ایراد نکرده و امیر مؤمنان علی علیه السلام را به جانشینی بلافصل خود تعیین و منصوب نرمود، یا در لحظه مرگ با طلبیدن کاغذ و قلم، تصمیم به معرفی علی گرفت، اما عمر به موجب اعتراف خودش چون از هدف پیامبر در تعیین علی به خلافت آگاه شد با ایراد کلمه: (إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ حَسْبَ بِنَا كِتَابِ اللَّهِ) اختلاف به راه انداخت و مانع نوشتن شد. (1) حضرتش - بنا به شهادت و روایت 24 تن از صحابه درجه اول و سی نفر از تابعین و نیز 130 نفر از بزرگ ترین حافظان حدیث و دانشمندان علم کلام و تاریخ نگاران اسلامی و دیگر شخصیت های معروف از اهل سنت - بارها فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ ...) ؛ «حق با علی است و علی با حق ...».

و نیز دیگر فرازهای مشابهی که در مجموع بلکه هر یک به تنهایی بیانگر همراهی و تلازم مطلق و بی قید و شرط حق و علی علیه السلام در تمامی ابعاد و شؤون زندگی و ویژگی های منصب خلافت الهی است و بدون او کسی نتواند زعامت و زمامداری اسلام و مسلمانان را با قید «واجب الاطاعه» بودن بر عهده گیرد.

به بیان دیگر - و شرحی که خواهد آمد - پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم با صدور این سخن - که همه سخنان ایشان حجت و با توجه به آیه شریفه: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (2) ناشی از وحی الهی و به دور از هوا و خطاست - عصمت و مصونیت امیر مؤمنان علیه السلام و نفی هر گونه خطا و اشتباه را چه در زندگانی فردی آن

ص: 45

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 20 و 21 و ص 78 و 79 به طور اشاره این مطلب را ضمن حدیث مفصلی به نقل از ابن طاهر، تاریخ بغداد با قید مسند بودن آورده است

2- نجم (53) آیه 3 و 4

حضرت، و چه در تصدی امر امامت و رهبری جامعه اسلامی، به گونه ای مطلق، در همه امور و سراسر، عمر تضمین و اعلام فرمود.

اینک بسی جای تأمل است که: چنین ضمانت و مصونیتی از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم- که همه ابعاد علمی، عقیدتی اخلاقی، سیاسی و ... را در بر گرفته- جز به اولویت مطلق علمی و عملی امیر مؤمنان علیه السلام در تصدی منصب امامت و جانشینی بلافصل پیامبر، به چه چیز دیگری می توان تفسیر و توجیه کرد؟⁽¹⁾

در صورتی که هیچ یک از رقبای امام علی علیه السلام و یا دیگر حاکمان سفیانی، مروانی و عباسی از چنین حمایت و تضمینی برخوردار نبوده اند.

بنابر آن چه گذشت این نوشتار را به بحث و بررسی پیرامون حدیث شریف: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ) و احادیث دیگری در زمینه معیت و ملازمه حق با علی و علی با حق اختصاص می دهیم تا به فرموده قرآن مجید: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ)⁽²⁾ هر که هلاک شدنی است بعد از اتمام حجت هلاک شود و هر که لایق حیات ابدی است با اتمام حجت به حیات ابد رسد.

ص: 46

1- این موضوع تحت عنوان حدیث «الحق مع علی» و اولویت مطلقه ... مطرح و درباره آن به گونه مبسوطی بحث شده است

2- انفال (8) آیه 42

سخن درباره سلسله احادیثی است که از دیدگاه حدیث شناسان از عالی ترین درجه اعتبار برخوردار است به گونه ای که تواتر و قطعی بودن آن به مثابه امری مسلّم و انکار ناپذیر، مورد قبول محدثان شیعه و سنی می باشد .

حدیث مذکور و دیگر احادیثی که بدین مضمون در مجامع حدیثی و مصادر کلامی و تاریخی به چشم می خورد، جملگی امام علی علیه السلام را انسانی ملازم با حق، حق بین حق گو و میزان شناسایی و تشخیص حق از باطل معرفی می نمایند .

اینک، پیش از بررسی و توضیح اصل حدیث، نخست به معرفی روایان این حدیث و احادیث مشابه آن از طبقه صحابه و محدثان ، می پردازیم.

شایان یادآوری است که در منابع حدیثی شیعی، حدیث مذکور، با اسناد فراوانی ذکر شده است ولی از آن جا که برادران سنی مخاطب این نوشتار می باشند، تنها از منابع و مصادری که مورد پذیرش و رجوع آنان می باشد، استفاده شده است. لذا علاقه مندان به اطلاع از روایان شیعی این حدیث را به کتاب ها و مصادر مربوطه ارجاع می دهیم. (1)

ص: 47

راویان حدیث «الحق مع علی» و دیگر احادیث مشابه آن از طبقه صحابه به ترتیب وفات آن ها عبارتند از :

1. ابوبکر بن ابی قحافه عبدالله بن عثمان (م 13 ق .).
2. ابوقیس ، سعد بن عباده انصاری (م 14 - 15 ق .).
3. ابوذر غفاری، جندب بن جناده (م 31 ق.).
4. مقداد بن عمر و کندی زهری (م 33 ق.).
5. حذیفه بن یمان (م 36 ق .).
6. سلمان فارسی (م 36 - 37 ق .).
7. عمار بن یاسر شهید (37 ق .).
8. ابو الحسن علی بن ابی طالب شهید (40 ق .).
9. ابوموسی اشعری، عبدالله بن قیس (م 42 - 44 ق .).
10. کعب بن عُجره (م 50 - 52 - 53 ق.).
11. ابو ایوب انصاری، خالد بن زید (م 52 ق.).
12. سعد بن ابی وقاص (م 54 - 55 - 56 - 58 ق.).
13. ابویسیر انصاری، کعب بن عمرو (م 55 ق.).
14. عایشه ، ام المؤمنین (م 58 ق .).
15. ام سلمه ، ام المؤمنین (م 59 - 61 و 62 ق.).
16. ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب شهید (61 ق .).
17. ابوسعید خدری، سعد بن مالک انصاری (م 63 - 64 - 65 - 74 ق .).
18. زید بن ارقم انصاری (م 66 - 68 ق .).
19. عبدالله بن عباس (م 68 ق.).
20. براء بن عازب انصاری اوسی (م 72 ق.).

21. جابر بن عبدالله انصاری (م73 - 74 - 78 ق .)

22. سهل بن سعد ساعدی انصاری خزرجی (م91 ق .)

ص: 48

23. ابولیلی غفاری .

24. ابوالطفیل عامر بن واثله (م 110 ق .) آخرین صحابی پیامبر .

اسامی ناقلان حدیث «الحق مع علی» و احادیث هم مضمون آن از طبقه علما و مؤلفان به ترتیب تاریخ در گذشت :

1. سلیم بن قیس هلالی (حدود 85 ق.) در کتاب اسرار آل محمد صلی الله و اله چاپ بیروت

قرن سوم:

2. سعید بن منصور خراسانی (م 227 ق .) در سنن.

3. ابوجعفر، محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی (م 240 ق .) در المعیار والموازنه و نقض العثمانیه .

4. امام فرقه حنبلیان، ابو عبدالله احمد بن حنبل شیبانی (م 241 ق .) در مناقب علی.

5. ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری بغدادی (م 276 ق .) در الإمامة و السیاسة .

6. ابو عیسی، محمد بن عیسی بن سوره ترمذی (م 279 ق .) در سنن که یکی از صحاح سته است .

7. ابوبکر، احمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری (م 292 ق .) در مسند .

قرن چهارم:

8. احمد بن شعیب النسائی (م 303 ق .) در خصائص أمير المؤمنين.

9. أبو یعلی احمد بن علی تمیمی موصلی (م 307 ق .) در مسند (بخش مسند علی)

10. ابوبشر، محمد بن احمد دولابی (م 310 ق .) در ألكنى والاسماء .

11. ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م 310 ق .) در المواهب .
12. ابوالقاسم کعبی بلخی (م 310 ق .) به شرح ابن ابی الحدید.
13. ابراهیم بن محمد بیهقی (م 320 ق .) در المحاسن والمساوی.
14. ابوجعفر محمد بن عمرو عقیلی (م 322 ق .) در الضعفاء.
15. ابن ابی حاتم عبدالرحمن بن محمد (م 327 ق .) در علل الحدیث
16. ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی (م 328 ق .) در عقد الفرید.
17. ابو العباس، احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی (م 333 ق .) به شرح تاریخ ابن عساکر، بخش امام علی...
18. ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (م 360 ق .) در معجم کبیر.
19. ابو احمد عبدالله بن عدی بن عبدالله جرجانی (م 365 ق .) در الکامل فی التاریخ.
20. محمد بن عمر بن عبدالعزیز معروف به ابن فوطیه (م 367 ق .) در مراصد العرفان .
21. ابوالحسن، علی بن عمر دارقطنی شافعی (م 385 ق .) به شرح ابن مغازلی
22. ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی (م 392 ق .) در تهذیب التاریخ.
23. ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن محمد بن منده اصفهانی (م 395 ق .) در اسماء الرجال (طبقات الصحابة و التابعین).

قرن پنجم:

24. قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی متکلم (م 403 - 405 ق .) در انصاف و تمهید
25. ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (م 405 ق .) در مستدرک صحیحین .

26. ابوسعبد عبدالملك بن محمد واعظ نيشابورى خركوشى (م407 ق.) در شرف النبي
27. حافظ ابوبكر احمد بن موسى بن مردويه اصفهاني (م410 ق.) در مناقب .
28. حافظ ابوالفتح محمد بن احمد بن أبي الفوارس (م412 ق.) در اربعين.
29. حافظ ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني (م430 ق.) به نقل كنز العمال و ...
30. حافظ ابوبكر احمد بن حسين بيهقي (م458 ق.).
31. ابوبكر احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادى (م463 ق.) در تاريخ بغداد و اربعين.
32. ابو عمر يوسف بن عبدالله معروف به ابن عبدالبر نمرى قرطبي (م463 ق.) در استيعاب
33. ابوالحسن علي بن محمد جلابى واسطى معروف به ابن مغازلى (م483 ق.) در مناقب علي بن ابيطالب
34. ابوالمظفر منصور بن محمد سمعاني (م489 ق.) در فضائل الصحابه يا رساله قواميه.

قرن ششم:

35. ابو القاسم حسين بن محمد معروف به راغب اصفهاني (م502 ق.) در محاضرات الادباء .
36. ابو حامد محمد بن محمد بن احمد طوسى غزالى (م505ق.) در المستصفي من علم الاصول .
37. ابو شجاع شيرويه بن شهردار ديلى (م509 ق.) در فردوس الاخبار.
38. ابوالحسن رزين بن معاويه عبدرى اندلسى (م535 ق.) در جمع بين الصحاح .

39. ابوالقاسم جلاله محمود بن عمر زمخشری خوارزمی (م 538 ق .) در ربیع الابرار .
40. ابوبکر محمد بن عبدالله اشبیلی معروف به ابن عربی مالکی (م 543 ق .) در عارضة الأحوذی شرح سنن ترمذی .
41. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی شافعی متکلم اشعری (م 548 ق .) در ملل و نحل و نهاية الاقدام .
42. عبدالعزیز بن علی أشنهی (م 550 ق .) در اعتقاد اهل السنه
43. ابو منصور شهردار بن شرویه دیلمی شافعی (م 558 ق .) در مسند الفردوس .
44. ابوالمؤید موفق بن احمد معروف به اخطب خطبای خوارزم (م 568 ق .) در مناقب و مقتل الحسین .
45. ابو حفص عمر بن محمد بن خضر اربلی معروف به عمر ملا (م 570 ق .) در وسیلة المتعبدين .
46. حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله مشهور به ابن عساكر دمشقی شافعی (م 571 ق .) در تاریخ دمشق
47. ابوالبركات عبدالرحمن بن محمد أنباری نحوی (م 577 ق .) در لمع الأدلة
48. ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی بکری بغدادی حنبلی (م 597 ق .) در صید الخاطر .

قرن هفتم:

49. ابوالخیر حاکمی اسماعیل بن یوسف بین قرن 6 و 7 در اربعین فضائل علی .
50. ابو حفص عمر بن عیسی خطیبی دهلقی (بین قرن 6 و 7) در لباب الالباب

51. ابو السعادات مبارك بن محمد ابن اثير شيباني جزرى (م606ق.) در جامع الاصول .
52. ابو عبد الله محمد بن عمر فخرالدين رازى شافعى (م 606 ق .) در تفسير مفاتيح الغيب .
53. حافظ على بن حميد قريشى (م بعد 610 ق .) در شمس الاخبار .
54. ابو حامد سعد الدين صالحانى (م 12 6 ق .) به شرح توضيح الدلائل .
55. حافظ ابو الحسن على بن محمد شيبانى معروف به ابن اثير جزرى (م630 ق .) در اسدالغابه .
56. ابوالربيع سليمان بن موسى كلاعى حميرى اندلسى (م634 ق .) در شفاء الصدور .
57. ابو عبد الله محمد بن عبدالواحد ضياء الدين (م643 ق .) در احاديث المختاره .
58. ابن النجار، محمد بن محمود بغدادى (م643 ق .) در درة الثمينه في اخبار المدينه .
59. علامه برى محمد بن ابى بكر تلمسانى (م بعد 645ق.) در الجوهرة في نسب الامام على و آله .
60. ابو سالم محمد بن طلحه قرشى نصيبى شافعى (م652 ق .) در مطالب السؤل .
61. شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قراغلى سبط ابن جوزى (م 654 ق .) در مرآة الزمان و تذكرة الخواص .
62. عزالدين عبدالحميد معروف به ابن ابى الحديد (م 655 ق .) در شرح نهج البلاغه
63. ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد گنجى شافعى (م 658 ق.)

64. شیخ جمال الدین محمد بن حسنویه موصلی حنفی (م 680 ق .) در بحر المناقب
65. ابو العباس محب الدین احمد بن عبدالله طبری مکی شافعی (م 694 ق.) در ذخائر العقبی وریاض النضره.
- قرن هشتم:**
66. جمال الدین محمد بن مکرم انصاری معروف به ابن منظور افریقی (م 711 ق .) در مختصر تاریخ دمشق .
67. ابوالمجامع صدر الدین ابراهیم بن محمد حموی (م 730 ق.) در فرائد السمطین .
- 68 ابو عبدالله محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی (م 741 ق.) در مشکاة المصابیح.
69. شرف الدین درگزینی محمود بن محمد طالب قرشی (م 743 ق.) در نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین.
70. حافظ شمس الدین محمد بن محمد بن عثمان ذهبی (م 748 ق .) در تلخیص مستدرک و میزان الاعتدال و تاریخ اسلام
71. ابوالبرکات عبدالمحق بن عثمان حنفی (...). در الفائق فی اللفظ الرائق.
72. قاضی عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی شافعی (م 756 ق.) در مواقف .
73. عفیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی (م 768 ق .) در مرآة الجنام .
74. سراج الدین عمر غزنوی (م 773 ق .) در غرة المنیفة.
75. سید علی بن شهاب الدین همدانی (م 786 ق .) در مودة القریبی.
76. سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی (م 791 ق .) در شرح مقاصد.

قرن نهم:

77. عبدالله حنفی شافعی مصری (م بعد 800 ق .) در رقائق معروف به إخوانیات .
78. نورالدین علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی (م 807 ق) در مجمع الزوائد.
79. حافظ احمد بن علی بن محمد عسقلانی مصری شافعی معروف به ابن حجر (م 852 ق .) در اصابه و لسان المیزان و مطالب العالیه.
80. شیخ حسن مقری کاشی (م 854 ق .) در مناقب
81. شهاب الدین احمد سبط قطب الدین ایچی (م بعد 860 ق .) در توضیح الدلائل لترجیح الفضائل .
82. ابو الخیر والاحسن ان یقال : ابو الشر) فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی شافعی (م بین قرن 9 - 10) در ابطال الباطل ردّ نهج الحق علامه حلّی.
83. عبد الرحمن بن عبد السلام صفوری مصری (م 894 ق.) در نزهة المجالس .
84. احمد بن محمد احمد حافی (خوافی) حسینی شافعی (...). در تبر المذاب .

قرن دهم:

85. حسین بن معین الدین الیزدی المیبدی (م 910 ق .) در شرح دیوان منتسب به علی علیه السلام.
86. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (م 911 ق .) در جامع صغیر و جمع الجوامع و لئالی مصنوعه.
87. جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی شیرازی (م حدود 926 ق .) در روضة الاحباب فی سیرة النبی والآل والاصحاب .

88. محمد بن اسحاق بن محمد حموی فاضل الدین (م 937 ق .) در مناہج الفاضلین .

89. ابراهیم بن عبداللہ و صابی یمنی (م بعد 967 ق .) در اکتفا فی فضل الاربعة الخلفاء، بخش اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

90. حافظ شہاب الدین احمد بن محمد معروف بہ ابن حجر ہیشمی مکی (م 974 ق .) در صواعق المحرقة

91. محدث شہیر علی بن حسام الدین متقی ہندی (م 975 ق .) در کنز العمال و منتخب آن .

92. کمال الدین بن فخرالدین جہرمی در ترجمہ صواعق المحرقة.

93. عبداللہ شافعی (م 1000 ق .) در مناقب و اربعین.

قرن یازدهم:

94. محمد صالح کشفی حنفی ترمذی (م بعد 1025 ق .) در مناقب مرتضوی .

95. عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی (م 1031 ق .) در کنوز الحقایق .

96. سید خواجہ میر محمدی حنفی (...) در علم الکتاب .

97. عبد القادر بن محمد طبری (م 1033 ق .) در حسن السیرہ

98. نورالدین علی بن ابراهیم حلبی شافعی (م 1044 ق .) در سیرة النبویہ.

99. شیخ احمد بن فضل با کثیر مکی حضر می شافعی (م 1047 ق .) در وسیلة المآل .

100. شیخ عبدالحق بن سیف الدین دہلوی حنفی (م 1052 ق .) در أشعة اللمعات فی شرح المشکاة.

101. شیخ محمود بن محمد شیخانہ قادری مدنی (م بعد 1094 ق .) در صراط السوی فی مناقب آل النبی .

قرن دوازدهم:

102. محمد بن عبد الباقي از هری زرقانی مالکی (م 1122 ق .) در شرح مواهب اللدنیه قسطلانی.
103. میرزا محمد بن معتمد خان حارثی بدخشی (م بعد 1126 ق .) در تحفة المحبین و مفتاح النجا في مناقب آل العبا و نزل الابرار .
104. عبدالغنی بن اسماعیل نابلسی دمشقی (م 1143 ق .) در ذخائر الموارث . 105
105. شاه ولی الله بن حبیب الله دهلوی (م 1176 ق .) در إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء و قره العینین في تفضیل الشیخین .
106. شیخ اسماعیل نقشبندی حنفی (م 1182 ق .) در مناقب العشرة.
107. بدر المنیر محمد بن اسماعیل کحلانی یمنی (م 1182 ق .) در روضة الندیة .

قرن سیزدهم:

108. شیخ محمد بن علی حنفی مصری (م 1206 ق .) در إتحاف اهل الاسلام.
109. ابوالعرفان محمد بن علی صبان مصری شافعی حنفی (م 1206 ق .) در اسعاف الراغبین في سیرة المصطفی و أهل بیته الطاهرین.
110. مولوی محمد مبین بن محب لکهنوی (م 1220 ق .) در وسیلة النجاة ، تاریخ أئمه أطهار .
111. عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (م 49 - 1239 ق .) در تحفه اثنی عشریه .
112. مولوی حیدر علی فیض آبادی (م 1250 ق .) در ازالة الغین.
113. شهاب الدین محمود بن عبدالله حسینی الوسی (م 1270 ق .) در منحة الإلهیة ، مختصر تعریب تحفه اثنی عشریه عبدالعزیز دهلوی .

114. شاه تقی علی کاظمی کاکوردی (م 1280 ق .) در روض الازهر.

115. حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (م 1294 ق .) درینابیع المودّة.

قرن چهاردهم:

116. سید ابو محمد حسینی بصری هندی (م اوائل قرن 14 ق .) در إنتهاء الافهام.

117. ضیاء الدین احمد حنفی نقشبندی کمشخانوی (م 1311 ق .) در راموز الاحادیث.

118. عبد القادر بن احمد دمشقی معروف به ابن بدران (م 1346 ق .) در تهذیب تاریخ دمشق

119. ابوالمحاسن شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی شافعی فلسطینی (م 1350 ق .) در فتح الکبیر .

120. علامه عینی حیدرآبادی (م بعد 1352 ق .) در مناقب سیدنا علی.

121. شیخ محمد عبدالرحمن بن مبارکپوری هندی (م 1352 ق .) در تحفة الاحوذی .

122. شیخ ابونعیم رضوان خلوتی مصری (قرن 14 ق .) در قواعد الدین.

123. شیخ عبیدالله حنفی امرتسری (قرن 14 ق .) در ارجح المطالب.

124. محمد بن محمد بن اسحاق حموی خراسانی (قرن 14 ق .) در مناهج الفاضلین، چاپ قاهره .

125. محمد حسن ضیف الله (قرن 14 ق .) در فیض التقدير

126. حسام الدین مروی حنفی (قرن 14 ق .) در آل محمد .

127. عبدالله بن نوح جیانجور جاوه ای (متولد 1324 ق .) در امام المهاجر.

128 و 129. شیخ عباس احمد صقر و شیخ احمد عبدالجواد (معاصر) در جامع الاحادیث .

1. عامر بن شراحیل شعبی حمیری تابعی از درباریان عبدالملک بن مروان و سفیر او در دربار پادشاه روم و از نواصب و دشمنان سرسخت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. او به اعتراف حدیث شناسان اهل تسنن از رجال مورد وثوق در نقل حدیث بوده است. وی از عروة بن زبیر بن عوام روایت کرده است که ابوبکر گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گوید: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ)؛ **(1)** «حق با علی است و علی با حق»

یعنی معیت و ملازمه بین این دو امری است مسلم، که در همه جا و همه وقت، پیوسته با هم هستند آن چنان که هیچ گونه رفتار و گفتار علی علیه السلام جدای از حق و یا بر خلاف حق نبوده است.

روایت سعد بن عبادہ انصاری

2. محمد بن جریر طبری از بزرگ ترین حافظان حدیث و صاحب مهم ترین و مفصل ترین کتاب های تاریخ و تفسیر، در کتاب المواهب آورده است که ابوعلقمه گوید:

به سعد بن عبادہ **(2)** گفتم: اکنون که کار بر ابوبکر راست آمد و مردم تمایل به بیعت

ص: 59

1- سید هاشم بحرانی، غایة المرام، ص 540، آخر باب 45 بدون ذکر سند و ص 548، باب 53، حدیث 11
2- ابوقیس سعد بن عبادہ انصاری از شخصیت های معروف صحابه و همان کس بود که چون متوجه شد ابوبکر و عمر و چند تن دیگر با نقشه سقیفه مانع از بیعت با امیر مؤمنان و در صدد بیعت گرفتن برای خود شده اند نه از روی مخالفت با امام بلکه به خاطر رقابت با نامبردگان، خود از مردم خواست تا با او بیعت کنند و بالا-خره نه با ابوبکر بیعت کرد و نه با عمر و هنگامی که به گفته عمر به شام رفت، خالد بن ولید و دیگر هواخواهان، عمر مانند مغیره بن شعبه (در سال 14 یا 15 ق.) شبانه او را در حال رفتن از دهی به ده دیگر با تیر به قتل رساندند و شهرت دادند که به تیر جن ها کشته شد. (سروی، مناقب، ج 1، ص 270 و مصادر دیگر)

با وی پیدا کردند آیا تو در آنچه مسلمانان داخل شدند. داخل نمی شوی؟

گفت: دست از من، بدار به خدا قسم شنیدم که رسول خدا می فرمود: پس از من مردم دچار گمراهی شوند و به عقب (جاهلیت) باز گردند، (فالحقّ یومئذٍ مع علیّ)؛ در این هنگام حق با علی است با هیچ کس بیعت مکن جز با او.

ابو علقمه گوید: من او را گفتم آیا جز تو کس دیگری این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است؟

سعد گفت: آری همان هایی که دل هایشان آکنده از بغض و کینه علی است ولی با کینه توزان و غرض ورزان چه می توان کرد؟!

گفتم: نفس تو هم با تو گلاویز شد که امر خلافت از آن تو باشد و همه به کنار روند!

پس سعد سوگند یاد کرد که هرگز امر خلافت خواسته و مورد اهتمام من نبود (به خاطر رقابت و مخالفت با افراد، سقیفه در صدد بیعت گرفتن بر آمدم) و قطعاً اگر آن ها با علی کنار آمده و سر تسلیم فرود آورده بودند سعد نخستین کسی بود که با او بیعت می کرد. (1)

روایت ابوذر غفاری

3. علامه محقق و متکلم، ابو جعفر اسکافی معتزلی با ذکر سند از ابورافع آورده است که گفت:

به منظور وداع با ابوذر به ریزه، رفتم به هنگام بازگشت، خطاب به من و همراهانم گفتم: از این پس فتنه ای به وقوع می پیوندد، پس تقوای الهی پیشه کنید و بر شما باد پیروی علی بن ابی طالب، زیرا من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به او می گفت:

ص: 60

1- احقاق الحق، ج 2، ص 348 (با تحقیقات و ملحقات حضرت آیت الله مرعشی رحمه الله) باب سوم در طریق تعیین امام نیز کامل بهایی، ج 1، ص 249، این روایت را از طبری آورده است.

أنت أول من آمن بي وأول من يصفحني يوم القيامة وأنت الصديق الأكبر، وأنت الفاروق الذي يُفترق بين الحق والباطل، وأنت يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الكافرين، وأنت أخي ووزير و خیر من أترك بعدي تقضي ديني و تنجز موعدي؛ (1)

تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و روز قیامت اول کسی خواهی بود که دست در دست من می گذاری و توراستگوترین راستگویانی و توفاروقی (جدا کننده) که حق و باطل را از هم جدا می کند و تو پیشوا و رهبر مؤمنان هستی در حالی که یعسوب و فرمانده کافران مال و ثروت است و تو برادر و وزیر من و بهترین کسی هستی که پس از خود به جای می گذارم دین و بدهی مرا ادا می کنی و به وعده من تحقق می بخشی

با استفاده از حدیث مذکور نتایج زیر حاصل می گردد :

الف) علی علیه السلام نخستین کسی بود که در برابر نبوت پیامبر اله صلی الله علیه و سلم سر تعظیم و تسلیم فرود آورد .

ب) در قیامت اولین کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار خواهد کرد و دست به دست حضرتش می دهد.

ج) او صدیق اکبر و بزرگ ترین راستگویان بود که همه گفته هایش مقرون به حق

ص: 61

1- جاحظ، نقض العثمانیه، ص 290؛ نیز ابن ابی الحدید خلاصه ای از نقض العثمانیه را در شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 215 - 295 ایراد نموده و حدیث فوق را عیناً در ص 228 آورده است؛ ابن عساکر نیز در بخش امام امیرالمؤمنین تاریخ دمشق، ج 1، ص 88، شماره 120 و 121 مشابه این حدیث را به واسطه ابی نخيله از ابوذر آورده است؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج 5، ص 287؛ ابراهیم جوینی فرائد السمطین، ج 1، ص 139 و 140، شماره های 102 و 103؛ محب الدین ص 139 طبری، ذخائر العقبی، ص 56؛ ریاض النضره، ج 2، ص 155؛ قاضی عضدالدین ایجی، مواقف، ج 3، ص 276؛ نورالدین، هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 102 از طریق طبرانی و بزار؛ عبدالسلام صفوی، نزهة المجالس، ج 2، ص 205؛ بدخشی، مفتاح النجا، ص 21؛ شاه ولی الله دهلوی، قرة العینین فی تفضیل الشیخین، ص 234؛ قندوزی ینابیع الموده، ص 201؛ ابو محمد حسینی بصری، انتهاء الافهام، ص 74؛ امرتسری، ارجح المطالب، ص

و واقع و قابل قبول بوده و هست.

د) یگانه جدا کننده حق از باطل است که مسلمانان به خاطر شناخت حق از باطل، ناگزیر از پیروی او هستند و خواهند بود.

ه) او پیشوای مؤمنان است در برابر مال و ثروت که رهبر و هدف اصلی کافران است لذا می بینیم که امروزه سران کفر جهانی چگونه به خاطر دستیابی به ثروت های دنیا همه چیز را زیر پا می نهند و حتی برای مقررات دینی مورد قبول خود ارزشی قائل نمی شوند

و) او بهترین کس از هر جهت (از جمله برای تصدی مقام خلافت و زعامت اسلامی) بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود

ز) او ادا کننده دین پیامبر و تحقق بخش و عده های حضرتش بود.

4. حافظ احمد بن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب از ابوذر روایت کرده است که در پاسخ پرسشی که راجع به اختلاف مردم (درباره پیشوا و رهبر دینی) از او شده بود گفت:

بر تو باد کتاب خدا و شیخ علی بن ابی طالب علیه السلام که من خود شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: (عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلَى لِسَانِهِ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُ دَارَ عَلِيٌّ)؛ [\(1\)](#)

علی با حق و حق با اوست گفتار و سخن او حق است و حق برگرد او می چرخد آن گونه که او می گردد .

5. ابن مردویه از ابوذر روایت کرده است که گفت :

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: (إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَنْ يَزُولَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْخَوْضَ) [\(2\)](#)

جز این نیست که پیوسته علی با حق است و حق با اوست، این دو از یکدیگر جدا

ص: 62

1- عبدالحسین امینی، الغدير، ج 3، ص 178؛ بحار الانوار، ج 38، ص 28 (به نقل از مسند ابویعلی).

2- فاضل عینی، مناقب سیدنا علی، ص 19

نگردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

روایت مقدار و...

6. علامه محدث شیخ جمال الدین محمد بن احمد، معروف به ابن حسویه، موصلی با ذکر سند روایت کرده است که:

در ایام خلافت عمر بن الخطاب مردی از اهل کوفه نزد ابوذر، سلمان و مقدار رفت تا او را ارشاد و رهنمود به حق کنند.

آن‌ها به او گفتند: بر تو باد کتاب خدا، پس به آن و به علی بن ابی طالب بپیوند که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی‌شود و شهادت می‌دهیم که خود از رسول خدا صلی الله السلام شنیدیم که فرمود:

(إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ، دَارَ بِهِ...!)

محققاً علی با حق است و حق با او هرگونه علی بگردد حق با او می‌گردد. بی شک او نخستین کس بود که به پیامبری من ایمان آورد، و اول کسی باشد که در روز قیامت دست به دست من دهد و او صدیق اکبر و فاروق و جداکننده حق و باطل است، او وصی و وزیر و خلیفه من پس از من در امت می‌باشد.

پس آن مرد گفت: از چه رو مردم ابوبکر را صدیق می‌نامند و عمر را فاروق؟

گفتند: مردم نسبت به حق علی جاهلانند همچنان که آن دو نسبت به امر خلافت رسول الله و نسبت به حق امیرالمؤمنین نادانی از خود نشان دادند و هیچ یک از کلمه صدیق و فاروق اسم آن‌ها نیست؛ زیرا اسم غیر آن دو نفر است.

والله صدیق اکبر و فاروق از هر علی باشد و هم او خلیفه رسول الله و امیرالمؤمنین است که پیامبر ما و آن‌ها را امر فرمود تا به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنیم و ما و آن‌ها نیز چنین کردیم. (1)

ص: 63

7. حافظ ابن مردویه اصفهانی از اصبع بن نباته روایت کرده است که :

چون در جنگ جمل زید بن صوحان یکی از افراد لشکر امیر مؤمنان علیه السلام مضروب و بر اثر جراحات وارده بر زمین افتاد رمقی بیش از وی نمانده بود که امام بر بالین او حاضر گردید و فرمود: خداوند تو را رحمت کند ای یزید، پس به خدا سوگند تو را نشناختم، مگر سبکبار و پر کار

یزید نیز سر به جانب امام برداشت و گفت: خداوند شما را هم رحمت کند ای مولای من! سوگند به خدا که من نیز شما را نشناختم جز شخصیتی خداشناس

و آگاه به آیاتش و قسم به خدا که من ندانسته به همراهی شما به جهاد و کارزار با دشمن بر نخاستم بلکه خود از حدیفه شنیدم که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود:

(عَلِيٌّ أَمِيرُ الْبِرِّ، وَقَاتِلُ الْفَجْرِ، مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِ، مَخْذُولٌ مِّنْ خَدَلِهِ، أَلَا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ، أَلَا وَيَتَّبِعُهُ، أَلَا فَمِيلُوا مَعَهُ) (1)

علی امیر و سالار نیکوکاران و کشنده فاجران و نابکاران، است هر که به یاری او برخیزد خدا وی را مدد، نماید و هر که نسبت به او گستاخی کند خدا وی را ذلیل و بی مقدار سازد. آگاه باشید که قطعاً حق با علی و تابع اوست، پس رو به سوی وی کنید و بدو بگریید.

8. حافظ بیهقی و علامه حدیث شناس ابن عدی از حدیفه روایت کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

(إِنَّ هَذَا (يَعْنِي عَلِيًّا) أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ

ص: 64

1- خطیب خوارزمی، مناقب ص 111، فصل دوم از فصل شانزدهم؛ امرتسری، ارجح المطالب، ص 599؛ مناقب سیدنا علی ص 38

از طریق ابن مردویه

الصَّديقُ الأَكْبَرُ، وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَعْسُوبُ الدِّينِ؛ (1)

به راستی که علی نخستین کسی بود که ایمان به من آورد و همو اول کسی باشد که روز قیامت با من مصافحه کند و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق را از باطل جدا نماید و او رهبر و پیشوای دین است.

روایت سلمان و...

9. حافظ طبری و بزرگانی از محدثان سنی با ذکر سند از سلمان و ابوذر روایت کرده اند که این دو صحابی جلیل القدر گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

(أَلَا إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصَّديقُ الأَكْبَرُ وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَعْسُوبُ الدِّينِ (المؤمنين) وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمِينَ) (2)

روایت عمار یاسر

10. علامه محقق متکلم، ابو جعفر اسکافی معتزلی آورده است که عمار یاسر ضمن ایراد خطبه ای افشاگرانه- از کارشکنی های ابو موسی اشعری در کوفه و تشویق مردم به همکاری با امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ با معاویه و نقل پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین به دست مبارک علی علیه السلام

ص: 65

1- متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 616 از بیهقی؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 1، ص 89 از ابن عدی و الکامل، ج 1 و 2، ص 149 (نسخه خطی).

2- معجم کبیر (به نقل مجمع الزوائد، ج 9، ص 29)؛ محمد بن ابی الفوارس در اربعین خ (به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 4، ص 30)؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش امام علی)، ج 1، ص 87، حدیث 119؛ امرتسری، ارجح المطالب، ص 21

گفت: شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (1)

علی با حق است و حق با علی و از هم جدا نشوند تا در روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند.

11. مورخ شهیر ابن عساکر و دیگران با ذکر سند به نقل از عمار بن یاسر آورده اند که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

(يَا عَلِيُّ، سَتَفَاتِلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ وَأَنْتَ عَلَيَّ الْحَقُّ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي)؛ (2)

ای علی! به زودی گروهی تجاوزگر با تو پیکار می کند و تو بر حق هستی کسی که در آن روز تو را یاری نکند از من نیست.

روایت دیگری از عمار و ابویوب نقل شده است که در ذیل نام ابویوب ذکر شد

روایت علی بن ابی طالب علیه السلام

12. حافظ ترمذی در سنن خود با ذکر سند از علی علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدیث: (زَجِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ)؛ (3) را درباره

ص: 66

1- المعيار والموازنة، ص 119

2- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 2، ص 215؛ متقی هندی کنز العمال، ج 11، ص 613 و منتخب آن، ج 5، ص 33؛ بدخشی، مفتاح النجا (به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 635)؛ فاضل عینی، مناقب سیدنا علی، ص 59

3- ج 3، ص 166 و ج 5، ص 633 شماره 3714؛ بیهقی، المحاسن والمساوی، ص 41؛ ابویعلی موصلی، مسند علی، ص 418، حدیث 290؛ حاکم نیشابوری، مستدرک صحیحین، ج 3، ص 124 (با اعتراف به صحت آن)؛ ابوحامد غزالی المستصفی من علم الاصول، ج 1، ص 136؛ شیرویه دیلمی، فردوس الاخبار (عکس نسخه خطی ناصریه لکهنو) جزء اول؛ ابوالحسن عبدی اندلسی، جمع بین الصحاح جزء سوم (به نقل از صحیح بخاری) به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 62 و بیاضی، صراط المستقیم، ج 3، ص 18؛ ابوبکر بن عربی، مالکی، عارضة الاحوزی شرح سنن ترمذی، ج 10، ص 216؛ ابن شیرویه دیلمی شافعی، مسند الفردوس، فصل 2؛ ابوالمؤید خطیب خوارزمی، مناقب، فصل هشتم ص 56؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، بخش امام علی بن ابی طالب، ج 3، ص 151 و 152، شماره های 1169، 1170؛ عمر ملا موصلی وسیلة المتعبدين، ج 5، ص 176 و 177؛ کمال الدین ابو البرکات، انباری لمع الادلة في اصول النحو، ص 46؛ ابن اثیر مبارک بن محمد، جامع الاصول، ج 9، ص 420؛ ابراهیم جوینی، فرائد السمطين، ج 1، ص 176؛ ولی الدین خطیب تبریزی مشکاة المصابيح، ص 568؛ شمس الدین ذهبی، تلخیص المستدرک، پاورقی ج 3، ص 124؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج 2، ص 198؛ عبدالله بن اسعد یافی مرآة الجنان، ج 1، ص 110 (به نقل از ترمذی)؛ جلال الدین سیوطی، جمع الجوامع، به نقل کنز العمال؛ حسام الدین متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 643، باب سوم، فصل سوم؛ نیز منتخب کنز العمال چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 62؛ بدخشی، مفتاح النجا، ص 65؛ نیز نزل الابرار، ص 24؛ شاه ولی الله دهلوی إزالة

الخفا مقصد اول، ص 279 (نقل از : حاکم نیشابوری)؛ بدر المنیر کحلانی، روضة النديه ، ص 156 (به نقل از : صحیح بخاری)؛ محمد مبین لکهنوی وسیلة النجاة ، ص 92؛ میر حسین میبدی یزدی، شرح دیوان امیرالمؤمنین ، 180؛ محمد حسین ضیف الله مصری فیض الغدیر (ترتیب و شرح جامع صغیر سیوطی) ص 206 ؛ محمد بن عبدالرحمن مبارکپوری، تحفة الاحوذی (شرح سنن ترمذی)، ج 4، باب مناقب علی؛ نبهانی بیروتی، فتح الکبیر، ج 2، ص 131 ؛ امرتسری، ارجح المطالب ، ص 599 از طریق ابن مردویه ؛ عینی، مناقب سیدنا علی ، ص 35 از طریق نسایی بیهقی و حاکم از علی

13. روایت مذکور را برخی از بزرگان اهل تسنن بدون نسبت آن به علی علیه السلام به طور ارسال مسلم و گاهی بدون کلمه «رحم الله» نقل کرده اند. (1)

ص: 67

1- احمد بن محمد بن عبد ربه، عقد الفريد، ج 4، ص 311؛ قاضی ابوبکر باقلائی، کتاب انصاف، ص 58؛ محمد بن عبدالکريم شهرستانی ملل و نحل، ج 1، ص 103 و ابن حزم، حاشیه الفصل، ج 1، ص 22؛ عبدالرحمن بن علی ابو الفرج ابن جوزی حنبلی، صید الخاطر، ص 385؛ فخرالدین رازی، شافعی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج 1، ص 111؛ یوسف بن قزاوغلی (سبط ابن جوزی)، تذکره الخواص، ص 28 و 32؛ مرآة الزمان، ص 350؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 10، ص 270؛ سراج الدین عمر غزنوی، غرة المنیفة، ص 51؛ عبدالله حنفی، رقائق، ص 385؛ احمد بن حجر هیثمی مکی صواعق المحرقة باب اول فصل پنجم، ص 24 شبهه 11؛ عطاء الله بن فضل الله حسینی شیرازی، روضة الاحباب، ص 576؛ خواجه میر محمدی حنفی، علم الکتاب، ص 261 (ذیل حدیث غدیر)؛ محمد بن عبدالباقی زرقانی شرح المواهب اللدنیة، ج 7، ص 137 از طریق طبرانی؛ محمد بن احمد حنفی، مصری، اتحاف اهل الاسلام، ص 67؛ محمد بن علی صبان، مصری، اسعاف الراغبین (چاپ شده در حاشیه نورالابصار شبلنجی) ص 152؛ ابونعیم رضوان خلوتی مصری روضة المحتاجین لمعرفة قواعد الدین، ص 391؛ مولوی عبدالعزیز دهلوی هندی تحفه اثنی عشریه که در رد مذهب شیعه نوشته آورده است: این حدیث را نیز اهل سنت علی الرأس و العین قبول دارند؛ غلام محمد بن محیی الدین عمر اسلمی، تعریب تحفه اثنی عشریه؛ محمود شکری الوسی مصری المنحة الإلهیه (مختصر تعریب تحفه اثنی عشریه)، ص 17 که به سال 1342 در بمبئی چاپ شده و بعداً به وسیله مدیر مجله الازهر مصر در قاهره و اخیراً با تحقیقات و تعلیقات محب الدین خطیب در ریاض به چاپ رسیده است ص 17 چاپ ریاض با اعتراف به مقبولیت آن در نزد اهل تسنن، بنابراین، غلام محمد اسلمی، سید محمود آلوسی و محب الدین، خطیب هر سه اعتراف به اصل این حدیث نموده اند (کتاب عبقات الانوار، تألیف مرحوم آیت الله محقق میر حامد حسین، هندی در پاسخ به شبهات بخش امامت کتاب تحفه نگاشته شده است).

14. حافظ ابوالمؤید خطیب خوارزمی، ضمن ایراد احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام در شورای خلافت بعد از عمر با ذکر سند می نویسد که آن حضرت فرمود:

(فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا زَالَ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ) (1)

شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: حق با علی است و علی با حق است، حق با علی می گردد آن سان که او بگردد؟

جمله حضار عرض کردند به خدا سوگند، آری .

و علامه محقق راغب اصفهانی این جمله را بدین گونه آورده است:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَزُولَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)؛ (2)

حق با علی است و علی با حق ؛ هیچ گاه آن ها از هم جدا نشوند تا (روز قیامت) در کنار حوض بر من وارد شوند.

ص: 68

1- مناقب ، فصل نوزدهم، ص 223 .

2- محاضرات الادباء، ج 4، ص 478

و علامه سبط ابن جوزی، ذیل حدیث: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ) پس از اشاره به اقرار گرفتن امیر مؤمنان علیه السلام از اهل کوفه درباره حدیث غدیر و شهادت سیزده تن از صحابه می نویسد:

این حدیث را ترمذی در سنن خود آورده و با اعتراف به حسن بودن آن (به اصطلاح حدیث شناسی) افزوده است که آن مردم گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند:

(اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ وَ حَيْثُمَا دَارَ،)؛ (1)

بارها! دوست علی را دوست مدار و دشمن او را دشمن مدار؛ حق را با او بگردان آن گونه و بدان جهت که او بگردد.

همچنین جدوی ابوالفرج بن جوزی در صید الخاطر، ص 385 و خود او در مرآة الزمان، ص 350، عبارت: (اللَّهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ) را آورده اند.

15. محدث شهیر عبدالملک بن محمد خرکوشی و دیگر حافظان حدیث، روایتی مصدر به: (يا عَلِيُّ، لَوْلَا اَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ اُمَّتِي) از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده اند که مبسوط آن در ذیل روایت جابر و علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد آمد.

روایت ابو موسی اشعری

16. حافظ احمد بن مردویه اصفهانی از ابو موسی اشعری روایت نموده است که گفت:

شهادت می دهم که حق با علی است ولی دنیا به اهلش رو می کند (نه به علی علیه السلام که اهل دنیا نیست) و شنیدم پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند:

(يا عَلِيُّ اَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ بَعْدِي مَعَكَ)؛ (2)

ص: 69

1- تذكرة الخواص، ص 28

2- (بدخشی، مفتاح النجا (به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 633)؛ تحفة المحبین، ص 220؛ امرتسری ارجح المطالب، ص 599؛ فاضل عینی، مناقب سیدنا علی، ص 29، حدیث 155؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 24 بدون ذکر راوی و بدون کلمه «بعدي»؛ بحار الانوار، ج 38، ص 34 از طریق ابن مردویه به واسطه کشف الغمه

ای علی! تو با حق هستی و حق پس از من با تو خواهد بود.

روایت کعب بن عجره

17. حافظ طبرانی از کعب بن عجره روایت کرده است که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

(يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ [بين امتی خ] فُرْقَةٌ وَ اخْتِلَافٌ ، فَيَكُونُ هَذَا وَ أَصْحَابُهُ عَلَى الْحَقِّ يَعْنِي عَلِيًّا) (1)

در بین مردم بین (امت من خ) فرقه گرایی و اختلاف پیدا خواهد شد آن گاه با اشاره به علی علیه السلام فرمودند: این و یارانش بر حق اند

روایت ابویوب انصاری و عمار یاسر

18. علامه خطیب بغدادی و دیگران آورده اند :

هنگامی که ابو ایوب انصاری با امیر مؤمنان از جنگ صفین بازگشت علقمه و اسود به طور مکرر وی را به خاطر یاری آن حضرت، مورد اعتراض و سرزنش قرار می دادند .

آن ها می گفتند: ای ابو ایوب! خداوند تو را به اجلال نزول پیامبر صلی الله علیه و اله به خانه ات ، گرامی داشت و شتری که بر آن سوار بود از روی تفضل الهی تنها مقابل در خانه تو زانو به زمین نهاد اکنون شمشیر خود بر دوش نهادهای و اهل لا إله الا الله را به قتل می رسانی!

ابو ایوب گفت : به درستی که رهبر ، قافله به مردم خود دروغ نمی گوید؛ همانا که

ص: 70

1- متقی هندی کنز العمال، ج 11، ص 621 ، حدیث 33016 و منتخب آن ؛ حاشیه مسند احمد ، ج 5، ص 34 (به نقل از: طبرانی)؛ بدخشی، مفتاح النجا ص 65؛ تحفة المحبین، از همو، ص 202؛ کحلانی روضة النديه ، ص 156

رسول خدا به ما دستور داد: به همراهی علی با سه گروه پیکار نماییم: با ناکثین (بیعت شکنان) قاسطین (تجاوزگران) و مارقین (بیرون روندگان از حریم دین و قیام و خروج کنندگان بر امام).

اما ناکثین پس اهل جمل و طلحه و زبیر بودند که با آنان جنگیدیم و قاسطین، که اینک از رویارویی و جنگ با آنان (اهل شام به رهبری معاویه و عمرو عاص) باز گشته ایم.

اما مارقین به خدا سوگند! آنان کسانی هستند که فعلاً نمی دانم کجایند اما اگر خدا خواهد ناگزیر با آنان نیز پیکار خواهیم کرد؛ سپس گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرمود:

(تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ، و أنتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ...)

گروه یاغی و تجاوزگر تو را خواهند کشت و در آن هنگام تو با حق هستی و حق با تو. ای عمار! اگر دیدی علی به راهی می رود و همه مردم به راهی دیگر، تو به راهی برو که علی می رود، زیرا علی تو را به پرتگاه نمی برد و از حق منحرف نمی سازد.

ای عمار! کسی که شمشیری با خود حمل کند و علی علیه السلام را در برابر دشمن او یاری دهد، خداوند در قیامت دو گردن بند دُرّ به گردنش بیاویزد و کسی که شمشیری بر خود بیاویزد و با آن دشمن علی را یاری، نماید خداوند در قیامت دو قلاده آتشین بر گردنش بیاویزد.

آن گاه از قول علقمه و اسود نقل کرده است که گفته اند:

گفتیم ای ابو ایوب! همین مقدار ما را بس است خداوند تو را رحمت کند (1)

ص: 71

1- تاریخ بغداد، ج 13، ص 186؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش ویژه امام علی)، ج 3، ص 214؛ خطیب خوارزمی، مناقب، فصل هشتم ص 57 و فصل سوم از فصل 16 با اندکی اختلاف در برخی عبارات؛ ابن روزبهان خنجی شیرازی اصفهانی، ابطال نهج الحق، فصل 24 (به نقل قاضی نور الله احقاق الحق، ج 1، ص 47)؛ سیوطی، لئالی مصنوعه، ج 1، ص 213 (به نقل از: تاریخ بغداد). تلمسانی، الجوهره، ص 101، بخش ان عماراً مع الحق رامرسلا آورده است؛ بدخشی، تحفة المحبین، ص 189، بخش اخیر را که پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار، فرمود از قول ابو ایوب و عمار آورده است.

19. علامه بدخشی از ابویوب انصاری و عمار روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

(يا علي! إنَّ الحقَّ معَكَ وَالْحَقُّ عَلَى لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَفِي عَيْنَيْكَ)؛ (1)

ای علی! همانا حق با تو است و بر زبان و قلب و چشمانت حق جلوه گر است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم با ایراد این حدیث علاوه بر همراهی و همبستگی حق با علی علیه السلام خاطر نشان فرموده اند که همه سخنان علی علیه السلام در تمامی موضوعات، در هر مکان و زمانی توأم با حق است؛ همچنان که هرگونه نیت قلبی و تصمیم گیری و دوستی و دشمنی درونی وی نسبت به افراد و گروه ها، بجا و بر حق می باشد و هر نگاهش با هر انگیزه ای بجا و دور از خطا و هوی است.

به طور خلاصه مجموعه این چند فراز بلکه یکایک آن بیانگر مقام عصمت علی علیه السلام می باشد.

روایت سعد بن ابی وقاص

20. علامه بدخشی از قول سعد بن ابی وقاص آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در حالی که مخاطب گفتارشان علی بود، فرمودند:

(أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ)؛ (2)

تو با حق هستی و حق با توست.

همچنین روایت دیگری از سعد آمده است که زیر عنوان روایت ام سلمه و سعد نگاشته شد.

ص: 72

1- تحفة المحبین ، ص 189

2- همان، ص 202.

روایت ابویسیر انصاری

21. حافظ احمد بن مردویه اصفهانی از ابویسیر انصاری و عایشه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ).؛ (1)

حق با علی است و علی با حق .

22. همچنین به روایت ابن مردویه ابویسیر از پدر خود نقل کرده است که گفت:

ما در نزد عایشه بودیم او پرسید: چه کسی با خوارج پیکار نمود؟

گفتم: علی بن ابی طالب .

گفت: دروغ می گویی .

گفتم: ای ام المؤمنین! این دروغ برای من چه سودی دارد که مرا تکذیب می کنی؟! پس در این موقع مسروق وارد شد و عایشه از وی پرسید: چه کسی با خوارج پیکار نمود؟

مسروق گفت: علی بن ابی طالب و از ذوالثدیه به عنوان یکی از خوارجی که به دست علی علیه السلام و اصحاب او کشته شده بود نام برد؛ پس عایشه گفت: چیزی مانع من نخواهد بود که آن چه را از پیامبر شنیدم بگویم شنیدم حضرتش فرمود: (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ)

(2)

روایت عایشه دختر ابوبکر

23. علامه ابن قتیبه دینوری محدث و تاریخ نگار، نوشته است: هنگامی که

ص: 73

1- به نقل، عینی، مناقب سیدنا علی، ص 15، شماره 11

2- بحار الانوار، ج 38، ص 33، به واسطه کشف الغمه

علی علیه السلام در جنگ جمل پیروز گردید و عایشه شکست خورد، برادر وی محمد بن ابی بکر از همراهان امیرمؤمنان علی علیه السلام و فوراً به دیدار او رفت .

محمد به عایشه می گوید آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود :

عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، ثم خرجت تقائلينه بدم عثمان؟! (1)

علی با حق است و حق با علی اکنون تو به عنوان خون خواهی عثمان خروج نموده ای و با او به پیکار پرداخته ای؟!

ناگفته نماند که چون از عایشه - در مقابل ذکر حدیث به طور سؤال و اقامه دلیل بر حقایق علی - هیچ گونه انکاری سر نزد و در حقیقت، عایشه تلقی به قبول نموده است در این حد آن را به عنوان روایت از عایشه مطرح نمودیم در صورتی که این جمله در کتاب ابن قتیبه به شکل معمول بین حدیث، آوران از عایشه روایت نشده اما در احادیث بعد چنان است که می خوانید .

همچنین حافظ ابن مردویه اصفهانی در مناقب و دیلمی در فردوس این روایت را بدین گونه آورده اند :

تورا به خدا سوگند! به یاد می آوری که گفته بودی: پیامبر فرمود :

(الْحَقُّ لَنْ يَزَالَ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ ، لَنْ يَخْتَلِفَا وَلَنْ يَفْتَرِقَا) (2)

گفت : آری.

24. حافظ ابن مردویه اصفهانی از ابو حسن (تمیم بن عمر و یا تمیم بن عبد عمرو) روایت کرده است که گفت :

بر ام المؤمنین عایشه وارد شدم از من پرسید چه کسی با خوارج پیکار نمود؟

گفتم علی بن ابی طالب .

ص: 74

1- الامامة والسياسة، چاپ مصطفى بابی حلبی مصر، ج 1، ص 78 و چاپ مؤسسه حلبی، ج 1، ص 73

2- علامه امینی، الغدير، ج 3، ص 178؛ بدخشی، تحفة المحبين، ص 203 (مخطوط)؛ حسام الدین هندی، منتخب كنز العمال؛ چاپ شده در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 34 .

عایشه گفت: بغض و کینه درونی من نسبت به علی مانع از گفتن حق نخواهد بود، شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین فرد امت پس از من، آن ها (خوارج) را به قتل خواهد رساند و شنیدم که فرمود: (عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) (1)

25. همچنين حافظ ابن مردويه از مسروق (ابن اجدع) روايت نموده است که:

عایشه از من درباره ذوالثدیه- از فریب خوردگان جنگ نهروان پرسید و من به او خبر کشته شدن ذوالثدیه را (به دست علی علیه السلام) دادم.

عایشه گفت: ای مسروق! می توانی کسانی را که خود شاهد واقعه قتل وی بوده اند به نزد من آوری؟

مسروق گفت: من هفت نفر را از هفت نقطه مرکز تجمع آن ها به نزد عایشه بردم که همه به این واقعه شهادت دادند بدین گونه ما به چشم خود دیدیم که ذوالثدیه به دست علی کشته شد.

پس عایشه گفت: رحم الله علیاً! إنه كان على الحق، و لکنی كنت امرأه من الأحماء. (2)

خدا رحمت کند علی را که او بر حق بود اما من زنی هستم که از خویشان و نزدیکان شوهر خود خوشم نمی آید و کینه آن ها را در دل پرورانده ام.

روشن است که این کلام عایشه اشاره به قیام مسلحانه خود او و طلحه و زبیر علیه علی علیه السلام و بر پا کردن جنگ جمل به بهانه خون خواهی عثمان دارد که عایشه خود درباره عثمان می گفت:

أَقْتُلُوا نَعْتَلًا؛ (3) بکشید این یهودی را ولی چون از علی خوشش نمی آمد

ص: 75

1- مفتاح النجا، ص 74 (به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 637).

2- به نقل از: اربلی، کشف الغمه و بحار الانوار، ج 38، ص 35.

3- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 6، ص 215) می نویسد: «همه کسانی که پیرامون سیره اشخاص و رویدادهای تاریخی کتاب نوشته اند گفته اند عایشه از سر سخت ترین مردم علیه عثمان، بود آن چنان که بعضی از لباس های پیامبر صلی الله علیه و آله را در خانه خود آویخته بود و هر کس به نزد او می رفت می گفت: این لباس رسول الله صلی الله علیه و آله است می بینید که هنوز کهنه نشده ولی عثمان سنت او را کهنه و به دست فراموشی سپرده است.» نیز گفته اند: عایشه نخستین کسی بود که عثمان را نعتل نامید و می گفت: نعتل - که فرد یهودی پیر و بدشکل و احمقی بود- را بکشید، خدا او را بکشد. برخی از تاریخ نویسان آورده اند: عایشه از عثمان حتی به عنوان فاجر و کافر نام برده و مردم را تا مرز کشتن او تحریک و تحریص نموده که جهت تفصیل به مصادر زیر رجوع شود: ابن سعد، طبقات، ج 5، ص 25؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 70 و 75 و 91؛ ابن قتیبه الامامة والسیاسة، ج 1، ص 46 و 57؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 140 و 166 و 172 و 176؛ ابن عبدربه، عقد الفرید، ج 2، ص 267 و 272؛ قرطبی، استیعاب، ذیل نام صخر (احنف) بن قیس؛ تاریخ ابي الفداء، ج 1، ص 172؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 61 و 64؛ ابن اثیر، نهاية اللغه، ج 5، ص 79؛ نیز ابن اثیر، کامل التواریخ، ج 3، ص 105؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج 2، ص 15؛ فیروزآبادی، قاموس، ج 4، ص 6؛ سیره حلبی، ج 3، ص 314؛ لسان

العرب، ج 12، ص 193؛ تاج العروس، ج 8، ص 141؛ الغدير، ج 9، ص 77-85 شامل متون کتاب های فوق.

و بغض او را در دل داشت به جنگ با او که جنگ با پیامبر خدا بود برخاست و ده ها هزار نفر را به کشتن داد .

26. نیز علامه بدخشی از ابن مردویه از عایشه روایت کرده است که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و آله رمود :

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَزُولُ مَعَهُ حَيْثُمَا زَالَ) (1)

حق با علی است همراهی می کند با او هر جا که برود.

27. همو از عایشه روایت نموده که پیامبر روی سخن به علی نمود و فرمود:

(أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ) (2)

تو با حقی و حق با توست

28. نیز حافظ ابویعلی موصلی در مسند روایت کرده است که :

در روز جمل محمد بن ابی بکر به عایشه سلام کرد ولی عایشه با او حرفی نزد.

ص: 76

1- تحفة المحبین ، ص 202 و 203 ؛ مفتاح النجا ، ص 67 (به نقل احقاق الحق ، ج 5، ص 637).

2- تحفة المحبین ، ص 202.

پس محمد گفت: تو را به خدایی که جز او خدایی نیست می پرسم: مگر تو! به من نگفتی ملازم و همراه علی بن ابی طالب، باش زیرا من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ)؛

حق با علی است و علی با حق از یکدیگر جدا نشوند تا (در روز قیامت) سر حوض بر من وارد شوند.

عایشه پاسخ داد: چرا بدون شک این سخن را از پیامبر شنیدم.

29. و همو می نویسد: عبدالله و محمد، پسران بدیل و رقاء (که آن ها هم از همراهان امیر مؤمنان بودند) همین گونه از عایشه بازپرسی کردند و عایشه هم اعتراف نمود.

سمعانی در فضائل الصحابه همین پرسش و بازجویی نامبردگان را از عایشه آورده، جز آن که سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را به گونه: (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) (1) ضبط نموده است.

نیز علامه بدخشی (2) و علامه سید شاه تقی حنفی (3) و علامه امرتسری (4) این حدیث را به واسطه ابن مردویه از عایشه نقل کرده اند

روایت اُم سلمه

30. حافظ ابو جعفر محمد بن عمر و عقیلی از ام سلمه یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که گفت:

ص: 77

-
- 1- سروری، مناقب، ج 3، ص 62؛ ملحقات احقاق الحق، ج 5، ص 637 به واسطه مناقب عبدالله شافعی، ص 28 (نسخه مخطوط)
 - 2- تحفة المحبین، ص 202؛ مفتاح النجا، ص 67
 - 3- روض الازهر، ص 99
 - 4- ارجح المطالب، ص 589 و 599.

(كَانَ عَلِيٌّ عَلَى الْحَقِّ مَنِ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الْحَقَّ، وَ مَنْ تَرَكَهُ تَرَكَ الْحَقَّ عَهْدًا مَعَهُودًا قَبْلَ يَوْمِهِ هَذَا) (1)

علی بر حق بود، کسی که پیروی او کند حق را پیروی نموده و کسی که از وی جدا شود حق را رها کرده است این پیمانی است که از پیش بسته شده و ناگسستی است.

نیز علامه دولابی در الکنی والأسماء (2) با مقداری اختلاف در لفظ و همچنین حافظ شمس الدین ذهبی در میزان الاعتدال، (3) علامه محدث نورالدین هیشمی در مجمع الزوائد (4) به نقل از معجم کبیر طبرانی؛ علامه بدخشی در مفتاح النجا (5) به نقل احقاق الحق، (6) علامه آمرتسری به نقل از ابن مردویه اصفهانی در ارجح المطالب (7) این حدیث را آورده اند.

31. حافظ ابن عساکر با ذکر سند به واسطه سلمة بن کهیل از مالک بن جعونه از ام سلمه روایت کرده است که گفت:

(وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا عَلَى الْحَقِّ قَبْلَ الْيَوْمِ، وَ بَعْدَ الْيَوْمِ، عَهْدًا مَعَهُودًا وَقَضَاءً مَقْضِيًّا).

قلت أنت سمعته من أم المؤمنين؟ فقال: إي والله الذي لا إله إلا هو ثلاث مرات؛ (8)

ام سلمه گفت: سوگند به خدا که علی بر حق است پیش از امروز و بعد از امروز و این پیمانی مستحکم و حکمی روا شده است.

ص: 78

1- ابو جعفر عقیلی، الضعفاء، جزء 11، ورق 207 (به نقل تاریخ دمشق، ج 3، پاورقی ص 154).

2- ج 2، ص 89

3- ج 4، ص 217

4- ج 9، ص 134.

5- ص 66 (مخطوط)

6- ج 5، ص 625

7- ص 598

8- تاریخ دمشق (بخش امیرالمؤمنین)، ج 3، ص 154، شماره 1173

سلمه گوید: به مالک بن جعونه گفتم: تو خود این حدیث را از ام المؤمنین (ام سلمه) شنیدی؟

مالک گفت: آری به خدایی که جز او خدایی نباشد و سه مرتبه این قسم را تکرار کرد.

ظاهراً این حدیث همان حدیث قبلی است، اما چون عبارات آن مختلف بود متن آن را آوردیم

32. حافظ ابوبکر بغدادی به نقل از ابی، ثابت غلام آزاد شده ابوذر، آورده است که گفت:

بر ام سلمه وارد شدم او در حالی که گریه می کرد و از علی علیه السلام یاد می نمود گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود:

(عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛ (1)

علی با حق است و حق با علی است و از یکدیگر جدا نشوند تا در روز قیامت سر حوض بر من وارد گردند.

33. حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی و حافظ جوینی به نقل از شهر بن حوشب آورده اند که گفت:

نزد ام سلمه بودم پس مردی اجازه ورود خواست ام سلمه از نام او پرسید. وی گفت ابو ثابت غلام آزاد شده علی هستم.

ام سلمه گفت: آفرین بر تو ای ابو ثابت؛ وارد شو؛ آن گاه به او گفت: ای ابو ثابت آن هنگام که دل ها هر یک به سمتی روانه بود دل توبه کدامین جهت میل نمود؟

ابو ثابت گفت: به پیروی از علی علیه السلام

ص: 79

1- تاریخ بغداد، ج 14، ص 321؛ نیز ابن مردویه اصفهانی (به نقل امرتسری ارجح المطالب ص 598)

سلمه گفت: رستگار شده ای سوگند به خدایی که جانم در ید قدرت اوست از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَالْحَقُّ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ)؛ (1)

علی با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز با علی است و از همدیگر جدا نشوند تا (در روز قیامت) سر حوض بر من وارد گردند.

همچنین علامه محقق محمود بن عمر زمخشری در ربیع الابرار (2) حدیث مذکور را آورده است.

اُم سلمه و سعد بن ابی وقاص

34. علامه عبدالعزیز اشنهی در اعتقاد أهل السنّة (3) آورده است که عبیدالله بن عبدالله هم پیمان بنی امیه روایت کرده است که:

معاویه به سعد (بن ابی وقاص) گفت: تو حق ما را از باطل دیگران نشناختی تا بدانی با ما باشی یا علیه ما.

پس بین آن دو مشاجره ای در گرفت و سعد سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را ایراد نمود که فرمود:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَالْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ)

علی با حق است و حق با علی و حق می گردد در هر جبهتی که علی خواهد گشت.

معاویه گفت: باید کسی را به نزد من آوری که او با تو این حدیث را (از شخص پیامبر) شنیده، باشد و گرنه تو را به خاطر نقل حدیث بدون شاهد

ص: 80

1- تاریخ دمشق (بحث امام علی)، ج 3، ص 153، شماره 1172؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 177، شماره 140.

2- ج 1، ص 828، باب 23

3- به نقل ابن شهر آشوب سوری در مناقب، ج 3، ص 62

تنبیه خواهیم کرد.

سعد گفت: ام سلمه را معرفی می کنم پس به خانه ام سلمه رفتند و او سعد را تصدیق نمود و گفت: این حدیث در همین خانه ایراد شد

و حافظ نورالدین هیشمی پس از نقل این داستان اضافه کرده است که :

معاویه بعد از شنیدن شهادت ام سلمه روی سخن به سعد نمود و گفت : اگر من خود این سخن را از پیامبر شنیده بودم پیوسته تا دم مرگ نوکر علی و خدمت گزار او بودم (تو با شنیدن آن از پیروی و اطاعت علی سرباز زدی) و هم اینک نیز بیش از همیشه نزد من مستحق ملامت و سرزنش هستی (1)

همچنین ابن عساکر و دیگران حدیث مفصلی که بیانگر مشاجره بین معاویه و ابن عباس بر سر حق تقدم امیر مؤمنان علی علیه السلام در امر خلافت است ایراد نموده اند که معاویه پس از سرکوب شدن روی سخن به سعد بن ابی وقاص کرد و با او به خاطر خودداری از دشنام و ناسزا گفتن به امیر مؤمنان علی علیه السلام به بحث و گفتگو پرداخت که با شهادت ام سلمه مبنی بر شنیدن آن حدیث (از شخص پیامبر) درگیری پایان پذیرفت. (2)

35. حاکم نیشابوری با ذکر سند روایت کرده است :

علی علیه السلام هنگام رفتن به بصره بر ام سلمه زوجه پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شد تا با او وداع کند، پس ام سلمه :گفت در حفظ و پناه خدا حرکت کن، به خدا سوگند که تو بر حقی و حق نیز با تو است و اگر نه این بود که از نافرمانی خدا و رسول صلی الله علیه و سلم کراهت داشتم چون حضرتش به ما دستور داده است در خانه های خود بمانیم؛ به همراه تو می آمدم اما سوگند به خدا کسی را همراهت می فرستم که از من برتر و در نزد

ص: 81

1- مجمع الزوائد، ج 7، ص 235

2- تاریخ دمشق، ج 2، ص 157 (مخطوط ظاهریه دمشق)؛ ابن بدران منتخب تاریخ دمشق، ج 6، ص 107؛ بدخشی، مفتاح النجا، ص 66 امرتسری ارجح المطالب، ص 600 (نقل از: ابن مردویه اصفهانی).

من از جانم عزیزتر است و آن فرزندم عمر می باشد .

راوی حدیث مذکور این حدیث را بر طبق ضوابط حدیث شناسی «بخاری» و «مسلم» صحیح دانسته است. (1)

همچنین حافظ ذهبی در تلخیص مستدرک (ج 3، ص 119) عین حدیث مذکور را آورده و آن را نیز صحیح دانسته است

36. علامه بدخشی از ام سلمه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و اله در حالی که روی سخن حضرتش با علی علیه السلام بود فرمود:

(أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ)؛ (2) تو با حق هستی و حق با تو است .

37. حافظ ابن عساکر دمشقی به نقل از ام سلمه آورده است که گفت :

(وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيًّا عَلَى الْحَقِّ قَبْلَ الْيَوْمِ وَبَعْدَ الْيَوْمِ...); (3)

به خدا سوگند که علی پیش از امروز و بعد از امروز (همیشه) بر حق بوده و خواهد بود ...

روایت امام حسین بن علی علیه السلام

38. محدث عالی قدر و مورخ، شهیر، جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی نیشابوری، با ذکر سند از امام جعفر بن محمد الصادق، از پدرانش از امام حسین بن علی روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود :

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ أَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ) (4)

هر که را من مولا و صاحب اختیار او هستم علی مولای اوست، خداوندا دوست

ص: 82

1- مستدرک، ج 3، ص 119

2- تحفة المحبین، ص 203.

3- تاریخ دمشق، ج 3، ص 120، رقم 1163

4- اربعین (چهل حدیث در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام)، نسخه منخطوط در کتابخانه ناصریه لکهنو هند، حدیث سیزدهم؛ عبات الانوار، بخش غدیر خم، ج 1، ص 119 .

بدار هر کس را که با علی دوستی کند و دشمن دار هر کس را که با او دشمنی، نماید یاری کننده اش را یاری کن و خوار کننده اش را خوارگردان و بگردان حق را بدان سو که او می گردد (همیشه حق را همراهش قرار ده)

39. خطیب خوارزمی از شهردار بن شیرویه دیلمی و او با ذکر سند از امام ابو عبدالله حسین بن علی و آن حضرت از پدر بزرگوارش امیر مؤمنان نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر فرمود:

(یا علی: لَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي ...)؛ (1)

که مشروح آن از جابر خواهد آمد.

روایت ابوسعید خدری

40. محدث فقیه ابن مغزلی در مناقب علی بن ابی طالب (2) با ذکر سند از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

با گروهی از صحابه مهاجر و انصار در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت به نزد ما آمد و فرمود: آیا از نیکان تان به شما خبر دهم؟

گفتند: بلی یا رسول الله .

فرمود: وفاداران (به عهد و نذر و ...) و پاکیزگان خوبان شما هستند، بدون شک، خداوند انسان سبکبار پرهیزکار را دوست دارد.

در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا گذشت و پیامبر صلی الله علیه و اله با اشاره به او فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ ذَا الْحَقِّ مَعَ ذَا)؛ (3)

ص: 83

1- مناقب، فصل سیزدهم، ص 75 و 76، حدیث 2

2- ص 244، شماره 291

3- ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش امام علی بن ابی طالب)، ج 3، ص 153؛ ابن حجر عسقلانی، مطالب العالیه، ج 4، ص 66، شماره 3974 از طریق ابویعلی؛ نورالدین هیشمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 234؛ متقی هندی کنز العمال، ج 11، ص 621 (به نقل از: ابو یعلی و سعید بن منصور)؛ عبدالرؤف مناوی، کنوز الحقایق، ص 70؛ بدخشی، مفتاح النجا، ص 65؛ همو، نزل الابرار، ص 24؛ همو، تحفة المحبین ص 169؛ کحلانی یمنی روضة الندیة ص 157؛ احمد گمشخانوی، راموز الأحادیث، ص 203؛ عبیدالله امرتسری، حنفی، أرجح المطالب، ص 598؛ فاضل عینی، مناقب سیدنا علی ص 15 از طریق ابی یعلی و ضیا در مختاره.

41. طبرانی و دیگران ضمن ایراد حدیث غدیر خم از قول زید بن ارقم این، جمله را نیز اضافه کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در پایان حدیث و بعد از چند دعا به دوستان علی علیه السلام و نفرین به دشمنان آن حضرت فرمود:

(وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ)؛ (1)

خدایا! حق را با علی بگردان، آن سان که او می گردد.

همچنین علامه شیخ ابو نعیم رضوان خلوتی مصری پس از درج این فراز می گوید:

بسیاری از اصحاب سنن، حدیث مذکور را روایت کرده اند.

همچنان که زید بن ارقم و پنج نفر دیگر از بزرگان صحابه به صدور حدیث: (إِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ) درباره علی و اوصیایش شهادت داده اند.

(2)

42. به روایت ابراهیم حموینی از سلیم بن قیس هلالی:

امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از شورای خلافت و رأی آوردن، عثمان در میان گروه زیادی از صحابه و دیگر مسلمانان- با اصرار خود آن ها -خطابه ای شامل آیاتی از

ص: 84

1- معجم کبیر (به نقل زرقانی المواهب اللدنیه، ج 7، ص 13)؛ عبدالکریم شهرستانی، نهاية الاقدام، ص 493 (به نقل امینی، الغدیر، ج 3، پاورقی ص 179)؛ سیره حلبی، ج 3، ص 274 با اضافه این مطلب که این حدیث با اسانید صحیح و حسن وارد شده است؛ شیخانی قادری؛ صراط السوی (به نقل از: عکس نسخه موجود در کتابخانه ناصریه لکهنو)

2- روضة المحتاجین، ص 391.

قرآن کریم و سخنان پیامبر گرامی صلی الله علیه و اله در غدیر خم و ... پیرامون خلافت بلا فصل خود و حق تقدم همه جانبه حضرتش بر دیگران ایراد فرمود و آن گاه که همه حاضران سخنان آن حضرت را تصدیق و تأیید کردند، آنان را سوگند داد که هر کس در غدیر خم حاضر بود و در امر تعیین او برای جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله چیزی از آن بزرگوار شنیده و به یاد دارد برخیزد و شهادت دهد.

در این هنگام زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مداد و عمار برخاستند و فرازهای مختلفی از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و اله را در مناقب علی علیه السلام و وظایف مسلمانان درباره آن حضرت و اوصیای ایشان ایراد کردند و گفتند:

(نَشْهَدُ لَقَدْ حَفِظْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ أَنْتَ إِلَى جَنْبِهِ وَ يَقُولُ :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ وَ قَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي، وَ أَمَرَكُمْ بِوَلَايَتِهِ، وَ إِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشْيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي رَبِّي لِأَبْلُغَنَّهَا أَوْ يُعَذِّبَنِي!

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ فَقَدْ دَبَّيْنَتْهَا لَكُمْ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ فَبَيَّنْتُهَا لَكُمْ وَ فَسَّرْتُهَا، وَ أَمَرَكُمْ بِالْوَلَايَةِ وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّهَا لَهَا ذَا خَاصَّةٍ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ لِابْنِهِ (ثم قال لابنه بعده خ) ثُمَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ لَا يُفَارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يُفَارِقُهُمُ الْقُرْآنَ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْرَعَكُمْ بَعْدِي وَ إِمَامَكُمْ وَ دَلِيلَكُمْ وَ هَادِيَكُمْ وَ هُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ هُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ، فَقَلَّدُوهُ دِينَكُمْ وَ أَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ، فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ فَاسْأَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصِيَاءِ يَأْتِيهِ بَعْدَهُ، وَ لَا تَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَ لَا تَتَّقُوا مِنْهُمْ وَ لَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ، (عليهم خ) فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ، وَ لَا يُزِيلُونَهُ وَ لَا يُزِيلُهُمْ

به طور خلاصه شهادت شش نفر از اعلام صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله بیانگر مراتب زیر است:

1. مأموریت جدی پیامبر از طرف خدا برای نصب امام علیه السلام و معرفی خلیفه بعد از خود
2. همسویی و همسان بودن اطاعت امام با اطاعت خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و اله چنانچه در آیه شریفه: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (2) بدان تصریح شده است.
3. بیم پیامبر از کارشکنی منافقان و مراجعه به مقام ربوبی (در جهت کسب تکلیف مجدد)
4. تهدید پیامبر صلی الله علیه و اله در صورت خودداری از ابلاغ و تعیین امام علی علیه السلام
5. معرفی علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او حسنین و بعد از آن ها نُه نفر امام واجب اطاعه از نسل حسین علیه السلام- به شرحی که در همین خطبه خاطر نشان شد- و گواه گرفتن پیامبر صلی الله علیه و اله مردم را بر آن .
6. تأکید پیامبر صلی الله علیه و اله بر این که حضرتش، کار خطیر و حساس معرفی امام و نصب خلیفه بعد از خود را در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داده و حجت را تمام کرده است و این مردم هستند که باید از وی پیروی و اطاعت کنند .
7. معرفی مقام علمی امیر مؤمنان علی علیه السلام بدین گونه که همه آن چه خدا به پیامبرش آموخته علی به آن ها آگاه و عالم است .
8. معرفی امیر مؤمنان علی علیه السلام به عنوان پاسخ گوی همه پرسش ها و امر به رجوع به آن حضرت .

ص: 86

1- فرائد السمطين، ج 1، ص 315 و 316، حدیث 250

2- نساء (4) آیه 59

9. دستور علم آموزی از امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیای ایشان

10. اجتناب از علم آموزی به ائمه اطهار علیهم السلام و پیشی جستن بر آنان، یا تخلف و سرپیچی از دستوراتشان (و بنا بر صحیح بودن عبارت (وَلَا تَخْلَفُوا عَلِيَهُمْ)؛ منع از خلافت و فرمان رویی بر دوازده امام معصوم علیهم السلام) زیرا آن ها بر حقند و حق نیز با آنان است نه آن ها از حق جدا می شوند و نه حق از آنان جدا خواهد شد

در این جا توجه به این نکته ضروری است که شهادت صریح و قاطع گروه شش نفری از بزرگان صحابه در برابر بیش از دویست نفر از صحابه و تابعین و اعضای شورای خلافت بدون هیچ گونه اعتراض انکار و یا تشکیکی، شاهد صدق این حدیث (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ...) و صدور مسلم آن از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

بدیهی است: همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام را - به شرحی که نوشته اند و در این نوشتار خواهد آمد- به خاطر نارضایتی و بی میلی در بیعت با عثمان طبق طرح شورای عمر به طور صریح و آشکار تهدید به قتل کردند تا تن به بیعت داد، اگر کسی نیز حدیث پیامبر را باور نمی داشت و آن را جعلی و ساختگی می دانست می توانست در همان مجمع انکار و تکذیب نماید؛ اما سکوت آنان دلیل بر تصدیق گفتار پیامبر در معرفی علی علیه السلام به خلافت پس از خود و تأیید شهادت گروه قیام کرده در آن جمع بود، لیکن نقشه نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن فرموده پیامبر و بی تفاوتی درباره آن و نیز اجرای خواسته عمر که باید عثمان بر مسند خلافت نشیند بیش از هر چیز مطرح و هدف اصلی دست اندرکاران شورا بود.

روایت عبدالله بن عباس

43. علامه میر سید علی بن شهاب همدانی از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

ص: 87

(یابن عباس عليك بعليّ فإنّ الحقّ على لسانه و جناحه ...) (1)

ای پسر عباس: بر تو باد پیروی و حمایت از علی بدون تردید حق بر زبان و قلب او نهفته است.

44. محدث شهیر، جوینی از عبدالله بن عباس روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَيْثُ دَارَ) (2)

حق همراه علی بن ابی طالب است در هر جهتی که او حرکت کند

45. علامه ابن عدی جرجانی با ذکر سند از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت:

به زودی فتنه ای برخیزد پس کسی که آن را درک نماید به دو چیز پناه برد: کتاب خدا و علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - زیرا خود از پیامبر خدا در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود شنیدم که فرمود:

علی اولین کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی باشد که روز قیامت با من مصافحه می کند او فاروق امت است که حق و باطل را جدا می کند او پیشوای مؤمنان است و مال دنیا پیشوا و آمال ستمگران است، او صدیق اکبر و خلیفه بعد از من خواهد بود (3)

ص: 88

1- مودة القربى موده نهم ؛ ینایع الموده ، باب ، 56، ص 306، بخش مودة القربى

2- فرائد السمطين، ج 1، ص 176 ، حدیث 139 ؛ ینایع الموده ، اواخر باب بیستم، ص 104

3- الكامل في معرفة الضعفاء والمتروكين من الرواة، ذیل نام عبدالله بن داهر، ص 149 (مخطوط)، به نقل پاورقی محمودی بر تاریخ دمشق ترجمه امام علی بن ابی طالب، ج 1، ص 89؛ همچنین ابن عساکر در بخش ویژه امام علی ... از تاریخ دمشق، ج 1، ص 89 ، حدیث 122 از ابن عدی و ص 90 ، حدیث 124 به سند دیگر از ابن عباس ؛ گنجی ، شافعی کفایة الطالب ، باب 44 ، ص 187 ؛ ذهبی ، میزان الاعتدال ، ج 1، ص 316 ، وج 2، ص 35 به واسطه عبدالله بن داهر از ابن عباس ؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 414 و ج 3، ص 283 ؛ محمد مبین لکهنوی، وسیلة النجاة ، ص 133 .

روایت براء بن عازب

به روایت شماره 42 مراجعه شود.

روایت جابر بن عبدالله

46. حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی می نویسد :

در کتاب مناقب از جابر آمده است که گفت :

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود :

در علی علیه السلام خصلت هایی است که اگر یکی از آن ها در کسی وجود داشت، او را در فضل و شرف کافی بود.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یکی از آن خصلت ها فرمودند:

(عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، لَا يَفْتَرِقَانِ)؛ (1)

علی با حق و حق با اوست و از هم جدا نخواهند شد .

47. علامه معاصر ، شیخ محمد انسی از جابر بن عبدالله روایت نموده است :

هنگامی که زید بن صوحان یکی از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ جمل مضروب شد و در حال تسلیم جان به جان آفرین بود امام علیه السلام به بالین او رفتند و فرمودند:

ای زید! خداوند تو را رحمت کند پس به خدا قسم تو را نشناختم جز شخص سبکبار و پر عمل

زید سر به جانب امام برداشت و به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: ای مولای من! خداوند شما را نیز رحمت کند؛ به خدا سوگند من هم شما را نشناختم مگر شخصی خداشناس و عارف و آگاه به آیاتش به خدا سوگند من از روی جهل

ص: 89

و ناآگاهی همراه شما به جهاد و پیکار با دشمن حاضر نشدم، بلکه دانسته و فهمیده وارد صحنه کارزار شدم چرا که خود از جابر بن عبدالله شنیدم که رسول خدا علیه السلام فرمودند:

(عَلَيْهِ أَمِيرُ الْبِرِّهِ وَقَاتِلُ الْفَجْرِهِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ وَمَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَيَتَّبِعُهُ أَلَا فَمَيْلُوا) (1)

علی امیر نیکوکاران است و قاتل بدکاران؛ کسی که یاری اش کند (از طرف خدا) یاری خواهد شد و کسی که خوارش، نماید خوار خواهد شد. آگاه باشید که حق با اوست و با او همراهی می کند. پس بدو بگریید.

روایت جابر بن عبدالله وعلی بن ابی طالب علیه السلام

48. علامه فقیه ابوالحسن شافعی معروف به ابن مغازلی و دیگر حافظان حدیث، روایت ذیل را از جابر بن عبدالله و برخی نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند. جابر بن عبدالله می گوید:

پس از فتح خیبر به دست امیر مؤمنان علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی سخن به او نمود و فرمود:

(يَا عَلِيُّ، لَوْلَا- أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارِيُّ فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْكَ، وَفَضَلَ طَهْوَرِكَ؛ يَسْتَشْفُونَ بِهِمَا، وَلَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي [وَأَنَا مِنْكَ، تَرْتَنِي وَارْتِكَ، وَأَنْتَ مِنِّي] بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

وَأَنْتَ تُبْرِئُ ذِمَّتِي وَتَسْتُرُ عَوْرَتِي وَتُقَاتِلُ عَلَيَّ سِدِّي، وَأَنْتَ غَدَاً فِي الْآخِرَةِ أَقْرَبُ الْخَلْقِ مِنِّي، وَأَنْتَ عَلَيَّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي، وَإِنَّ شَيْعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ مُبَيَّنَّةٍ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ وَيَكُونُونَ فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي

ص: 90

وَإِنَّ حَرْبَكَ حَرْبِي وَسِلْمَكَ سِلْمِي وَسِرِّيَّتَكَ سِرِّيَّتِي [وعلانيت علانيتي] وَإِنَّ وُلْدَكَ وُلْدِي، وَأَنْتَ تَقْضِي دِينِي، وَأَنْتَ تُحْجِرُ وَعْدِي

وَإِنَّ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَمَعَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَنُصِبَ عَيْنَيْكَ، الْإِيمَانُ يُخَالِطُ لِحْمَكَ وَدَمَكَ كَمَا خَالِطَ لِحِمِي وَدَمِي، وَلَا يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ مُبْغِضٌ لَكَ

فَحَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِالْإِسْلَامِ وَعَلَّمَنِي الْقُرْآنَ وَحَبَّبَنِي إِلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ وَأَعَزَّنِي الْخَلِيقَةَ وَأَكْرَمَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلَيَّ رَبِّي؛ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَصَفْوَةِ اللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ إِحْسَانًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيَّ وَتَقْضَاءً مِنْهُ عَلَيَّ

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ مَا عُرِفَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي. لَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَسْلَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَجَعَلَ نَسْلِي مِنْ صُلْبِكَ يَا عَلِيُّ. فَأَنْتَ أَعَزُّ الْخَلْقِ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ وَأَعَزَّهُمْ عِنْدِي، وَمُحِبُّكَ أَكْرَمُ مَنْ يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ مِنْ أُمَّتِي (1)

ص: 91

1- مناقب علي بن ابي طالب، ص 237، شماره 287؛ خطيب خوارزمي، مناقب، باب 13، ص 75 حديث 2 و باب 14، ص 96 و باب 44، ص 154؛ خوارزمي، مقتل الحسين، ص 45 (به طور مختصر از علي عليه السلام) محمد بن عمر خضر (معروف به عمر ملا) وسيلة المتعبدين، ج 5، ص 172 و 173؛ سليمان بن موسى كلاعي بلنسي شفاء الصدور به نقل و صابي در اكتفاء في فضل اربعة الخلفاء؛ ابن ابي الحديد معتزلي شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 4 و ج 9، ص 168 (به نقل از: مسند احمد حنبل) و ج 18، ص 282، ولي تنها بخش اول حديث را آورده است؛ حافظ گنجي شافعي، كفاية الطالب، باب 62، ص 264، حديث ما قبل آخر؛ جمال الدين ابن حسنويه حنفي، موصلي، دُرُّ بحر المناقب (به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 485)؛ شهاب الدين احمد، توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل، ص 349 (عكس مخطوط كتابخانه ملي فارس)؛ حسن مقرئ كاشي، مناقب (به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 485)؛ ابراهيم و صابي يمني، شافعي اكتفاء في فضل اربعة الخلفاء، بخش أسنى المطالب في مناقب علي...؛ بدخشي، مفتاح النجا، ص 66، مخطوط كتابخانه آية الله مرعشي (به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 632)؛ بدر المنير كحلاني يمني روضة النديه، ص 57؛ سليمان قندوزي، ينابيع الموده، باب 13، ص 72، ح 2 و باب 44، ص 154؛ ابو محمد حسيني بصرى، انتهاء الافهام، ص 208؛ عبيدالله امر تسرى، ارجح المطالب، ص 598.

ای علی! اگر نه این بود که گروهی (گروه هایی خ) از اُمتم درباره تو سخنان نصاری در حق عیسی بن مریم را گویند (او را به فرزندى خدا خواندند و شریک او دانستند) امروز سخنی می گفتم که بر احدی از مسلمانان نمی گذشتی، مگر آن که خاک پایت را به تبرک بگیرند و با قطره های آب و ضویت استشفا جویند، اما همین بس که تو از من هستی و من از تو تو از من ارث می بری و من از تو نسبت تو به من همانند هارون به موسی است. تو ادا کننده و ادامه دهنده حقوق و پیمان رسالت من هستی و رازدار اسرار من می باشی و بر اساس سنت من با مخالفان می جنگی و در فدای قیامت نزدیک ترین مردم به من و بر سر حوض خلیفه و جانشین من هستی. بدون تردید رهروان و شیعیان با چهره ای درخشان بر منبرهایی از نور در اطراف من گرد آیند و من از آن ها شفاعت کنم و در بهشت همسایگان من خواهند بود.

به درستی که جنگ با تو جنگ با من و صلح و سازش با تو، صلح و سازش با من است. کارهای پنهان و آشکار تو کارهای پنهان و آشکار من و فرزند تو فرزند من است توقاضی دین - یا ادا کننده دین- و تحقق بخش وعده های من خواهی بود.

به راستی که: حق همراه تو و بر قلب و زبان تو جاری است؛ حق، بین دست ها و در برابر چشمان تو است، ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همچنان که با گوشت و خون من آمیخته است

در این هنگام علی علیه السلام سجده کنان بر خاک افتاد و گفت: حمد و سپاس خدای را که با اسلام بر من منت نهاد و قرآن را به من آموخت و مورد محبت بهترین مردم و عزیزترین آفریدگان و گرامی ترین خلق آسمان ها و زمین در نظر پروردگار - یعنی خاتم انبیاء آقای پیامبران و برگزیده خدا در سراسر جهان- قرار داد و این احسان و تفضلی است از جانب خدای بزرگ بر من .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی! اگر تو نباشی مؤمنان پس از من شناخته نشوند خداوند نسل هر پیامبری را در صلب (پشت) او قرار داد و نسل مرا در صلب تو،

ای علی تو عزیز ترین آفریدگان و گرامی ترین آنان در نزد من هستی و دوستداران تو گرامی ترین اشخاص امت هستند که (در قیامت) بر من وارد گردند!

شایان ذکر است که هر یک از فرازهای این حدیث شریف، مثل (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ...) بطور مستقل و با سندهای معتبر و متعدد در مصادر حدیثی، تاریخی، کلامی و رجالی اهل تسنن وارد شده است؛ لذا مطالعه ملحقات احقاق الحق، مرحوم آیت الله العظمی مرعشی - رضوان الله علیه - و دیگر مدارک مربوطه به نویسندگان محترم این گونه کتب، توصیه می شود.

روایت سهل ساعدی

49. حافظ ابو محمد بن ابی الفوارس با ذکر سند از سهل روایت نموده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند :

(إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْمَلْتُونَ عَنِ الْحَقِّ فَلَا تَلَوْا عَنِ الْحَقِّ وَأَهْلَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، فَمَنْ إِسَّ تَبَدَّلَ بِهِ هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ)؛ (1)

به درستی که خدای سبحان بر بندگان گریزان از حق خشمناک است؛ پس از حق و راهیان حق روی بر نتابید و حق با علی و علی با حق است؛ پس کسی که حق را به باطل [پیروی علی را به پیروی از دیگری] تبدیل کند هلاک شود و دنیا و آخرت او ویران گردد.

روایت ابولیلی غفاری

50. مورخ شهیر ابن عبدالبر قرطبی، با ذکر سند از ابولیلی روایت کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند :

ص: 93

1- اربعین، ص 34 (به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 5، ص 630 از نسخه مخطوط)؛ جمال الدین بن حسنویه موصلی، دُرّ بحر المناقب، ص 124 (به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 5، ص 630)

(سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالزُّمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ يَرَانِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ مَعِيَ فِي السَّمَاءِ الْعَلِيِّ وَ هُوَ الْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ)؛ (1)

به زودی پس از من فتنه ای بر پا خواهد گشت پس هرگاه چنین شد به علی بن ابی طالب تمسک جویند؛ بدون شک او در روز قیامت نخستین کسی است که با من دیدار کند، و مصافحه نماید.

او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق و باطل را جدا نماید و او پیشوا و امیر مؤمنان است و مال دنیا، فرمانده منافقان .

ص: 94

1- استیعاب، ج 2، ص 657 و چاپ ذیل اصابه، ج 13، ص 117، شماره 3156؛ همچنین گروهی از حفاظ حدیث و ارباب رجال و تاریخ این حدیث را آورده اند؛ از جمله آنان : محمد بن اسحاق معروف به ابن منده اصفهانی، أسماء الرجال (به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 345) و شاید مقصود از این کتاب فتح الابواب فی الکنی والألقاب باشد که به گفته زرکلی (اعلام ج 6، ص 29) بخشی از آن به چاپ رسیده است؛ ابن شیرویه دیلمی، فردوس الاخبار (به نقل مودة القری، موده ششم، حدیث 5)؛ خطیب خوارزمی، مناقب فصل هشتم، ص 57؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 157، شماره 1174؛ حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی کفایة الطالب، باب 44، ص 188 با اعتراف به ارزش سندی آن؛ شرف الدین درگزینی، محمود بن محمد طالبی قرشی (م 743ق.) نزل السائرین فی احادیث سیدالمرسلین به نقل مناہج الفاضلین آتی (جهت آگاهی از نسخه های خطی نزل ... رجوع شود به اعلام زرکلی، ج 7، ص 183)؛ شمس الدین، ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1 ص 316؛ ابن حجر عسقلانی، إصابه فی معرفة الصحابه، آخر ج 11 نقل از: ابن عدی و ابن منده در لسان المیزان، ج 3، ص 283؛ سید علی همدانی مودة القری، موده 6، حدیث 5 نقل از: فردوس دیلمی متقی هندی کنز العمال، ج 11، ص 612 (نقل از: حافظ ابونعیم)؛ عبدالله شافعی؛ مناقب (نقل از دیلمی، فردوس) (به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 4، ص 26)؛ محمد صالح کشفی، ترمذی، مناقب المرتضویه، ص 92؛ برهان الدین حلبی، شافعی، سیره حلبی (نقل از: مسند بزار، ج 1، ص 38)؛ بدخشی، مفتاح النجا ص 66؛ قندوزی، ینابیع الموده، باب 15، ص 93 و باب 43، ص 152 به نقل از إصابه (بخش مودة القری) ص 299؛ احمد حنفی نقشبندی، راموز الاحادیث، ص 304؛ عینی، مناقب سیدنا علی، ص 16، شماره 25؛ امرتسری، أرجح المطالب، ص 23 (نقل از: خوارزمی و دیلمی)؛ محمد حموی خراسانی، مناہج الفاضلین، ص 319.

جهت آگاهی به روایت آخرین صحابی پیامبر (م 110 ق .) رجوع شود به بخش احتجاجات، شماره 1 از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در آینده خواهد آمد.

ص: 95

شأن ورود حدیث «الحق مع علی و...»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علی و آله با توجه به نقش اساسی و انکارناپذیر «خلافت» در سرنوشت اسلام و مسلمین و پیش بینی حوادث و دگرگونی هایی که به دست رقبای امیر مؤمنان علی علیه السلام و افراد حق ناشناس و فریب خورده به وجود خواهد آمد؛ علاوه بر دیگر احادیثی که در رابطه با امر خلافت ایراد فرموده بودند، حدیث شریف: (أَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) را مطرح و در هر فرصتی ملازمه بین حق و علی و پیوند ناگسستنی و همه جانبه این دورا با عبارات و تعبیرات گوناگونی یادآور می شدند تا از این رهگذر هم از گمراهی مسلمانان و هم از انحراف افراد ساده لوح، سست عنصر، دین به دنیا فروش و یا افراد متعصبی که کورکورانه به نام حق، از باطل پیروی می کنند، پیشگیری شود.

بنابراین تعبیرات گوناگون و متنهای متعدد و راویان و مخاطبان فراوان این حدیث خود گواه بر این مطلب است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تنها به مناسبت حدیث: (أَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ...) و احادیث هم مضمون دست کم به عدد این تعبیرات و متن های مختلف، حقانیت بی چون و چرای علی علیه السلام و پیوند انکارناپذیر او را با حق و حق را با او صریحاً گوشزد و اعلام فرموده اند.

لازم به یادآوری است که در برخی از موارد مکان یا تاریخ ایراد حدیث، در متن آن ذکر شده است که به خاطر آگاهی بیشتر خوانندگان عزیز، به ذکر فهرست

1. در خانه شخص پیامبر صلی الله علیه و اله طبق روایت ابوسعید خدری .

2. نیز در خانه پیامبر (حجره ام سلمه) به روایت شماره 3 ، ام سلمه .

3. بعد از فتح خیبر سال هفتم هجرت به روایت علی بن ابی طالب علیه السلام و جابر انصاری .

4. در غدیر خم سال دهم هجرت به روایت زید بن ارقم و نیز به نقل و شهادت سیزده تن از صحابه که پس از بازپرسی امیر مؤمنان علی علیه السلام در سرزمین کوفه از حاضران مجلس پیرامون حدیث غدیر بدان اعتراف کردند و نیز شهادت شش نفر در این زمینه

5. در پیشگویی از رویارویی گروه تجاوزگر معاویه با علی به روایت عمار بن یاسر .

6. در پیشگویی از قتل عمار به دست گروه تجاوزگر (معاویه و اتباعش) به روایت ابو ایوب .

7. در پیشگویی از اختلاف و فرقه گرایی مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت کعب بن عجره انصاری .

از این رو با دقت در موارد یاد شده و با مراجعه به متنهای مختلف حدیث و نظر به دیگر مشخصات و ویژگی های آن بدین حقیقت پی خواهیم برد که مسأله «به هم پیوستگی و همراهی و همه جانبه حق با علی و علی با حق» همانند یک امر مستحب دینی یا در ردیف حکمی از احکام واجب یا حرام نبوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم با یک مرتبه گفتن رسالت خود را انجام و از تکرار آن، خود را معاف و امت را بی نیاز بداند بلکه به خاطر اهمیت سرنوشت ساز آن به دفعات مختلف این حدیث را ایراد و گوشزد فرمودند: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ) محقق شود.

اکنون که بررسی اسناد و مصادر حدیثی، تاریخی و کلامی حدیث شریف: (علی مع الحق...) و دیگر احادیث هم مضمون آن به پایان رسید، قبل از ایراد هر گونه بحثی به ذکر نمونه ای از دروغ پردازی های ابن تیمیه حرانی (1) بنیان گذار آرای عقیدتی و فقهی فرقه وهابی سعودی در عربستان می پردازیم. آری وی در منهاج السنه نوشته است:

حدیثی را که شیعه می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ).

از بزرگ ترین دروغ ها و جاهلانه ترین سخن ها است زیرا محققاً این حدیث را نه با صحیح و نه با سند ضعیف احدی از پیامبر روایت نکرده است و چه کسی دروغگوتر از علامه حلّی است که حدیثی را از صحابه و علما روایت کرده است که اصلاً از ناحیه هیچ یک از آنان شناخته نشده بلکه از آشکارترین دروغ هاست؛ اما اگر گفته می شد بعضی روایت کرده اند و امکان صحت دارد، امر ممکن بود؛ در

ص: 98

1- احمد بن عبد الحلیم حرانی حنبلی که مورد تکفیر علمای اهل تسنن قرار گرفت در زندان مراکش به سال 728 در گذشت.

حالی که قطعاً دروغ بر پیامبر و کلامی است که رسول خدا از آن منزّه می باشد. (1)

راستی روح علامه امینی شاد و خدایش رحمت کند که چه بجا و زیبا فرمود: «این کتاب را به جای آن که منهاج البدعه نام بگذارند بی جا منهاج السنه نام نهاده اند!» (2) زیرا این حدیث را عایشه ام سلمه و سعد بن ابی وقاص روایت کرده و در برابر معاویه بدان احتجاج نموده اند و معاویه با همه عداوتی که با علی علیه السلام داشت جرأت تخطئه و تکذیب آن را نداشت و- چنان که ملاحظه شد- این حدیث با احادیث مشابه و هم مضمون در مجموع توسط 24 نفر از صحابه، 29 نفر از تابعین روایت گردیده و در بین حدود 130 مصدر حدیثی و غیر حدیثی درجه اول سنی، ضبط و نقل شده است و بدین ترتیب ارزش دیگر مندرجات کتاب ابن تیمیه و گفته هایش به خوبی روشن می گردد و توای خواننده محترم خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

اشگفتا چگونه او چنین حدیث مشهوری را که با این همه اسناد در کتب معروف و مشهور نقل شده است، نه تنها انکار می کند، بلکه علامه حلی، آن عالم بزرگوار را به خاطر نقل این حدیث مورد سرزنش قرار می دهد؟! زهی بی خبری و نادانی و زهی تعصب و بیراهه روی

ص: 99

1- منهاج السنه، ج 2، ص 167 و 168

2- الغدير، ج 3، ص 148

به گونه‌ای که در مصادر تاریخی آمده و ابن ابی الحدید نیز به طور مفصل و مکرر آورده است (1) معاویه و پس از او دیگر زمامداران سفیانی و بنی مروان و حتی بنی العباس، کار دشمنی و ضدیت با امیر مؤمنان علی علیه السلام را بدان جا رساندند که دستور دادند: علیه آن حضرت و به نفع افراد رقیب از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حدیث جعل کنند تا از یک سو امتیازات امیر مؤمنان علی علیه السلام را از ناحیه سخنان پیامبر صلی الله علیه آله بی ارزش و پایمال نمایند و آن حضرت را منفور و منزوی کنند و از سوی دیگر، رقیبان را با فضایل جعلی و ساختگی بر سر زبان‌ها اندازند تا در هر مجلسی و مناسبتی از آن‌ها سخن گفته شود در این رابطه موجب و پاداش‌های سنگین به حدیث پردازان پرداخت می‌شد که با توجه به ظرفیت محدود این رساله، از توضیح مفصل آن معذوریم. (2)

ص: 100

1- شرح نهج البلاغه، ج 42، ص 63 و 73 و ج 11، ص 44 - 46

2- یک نمونه اش آن‌که: معاویه با پرداخت یک صد هزار درهم نقد به سمرة بن جندب به اصطلاح صحابی از وی خواست آیه شریفه: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) - بقره (2) آیه 207 - را که به اتفاق همه مفسران سنی و شیعه در حق علی نازل شده است درباره ابن ملجم قاتل آن حضرت شهرت دهد و آیه: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) - بقره (2) آیه 204 و 205 - را که مصداق واقعی آن ابن ملجم معاویه و همکارانش بودند در شأن علی نقل و روایت کند، ولی سمرة پذیرفت تا بالاخره با دریافت چهار صد هزار درهم پیشنهاد جنایت آمیز معاویه را عملی و خواسته اش را انجام داد (شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 73).

و اما فعالیت مزدوران و حقوق بگیران آن ها پس در چند موضوع اساسی خلاصه می شود. نخست آن که هر حدیثی را که مخصوصاً بیانگر مقام خلافت بلا فصل علی علیه السلام بود به عناوین مختلف آن را از نظر سند مجروح و ضعیف اعتبار و بی اعتبار از نظر دلالت نارسا مُبهم و غیر مربوط به هدف اصلی وانمود می کردند.

دوم آن که اگر به خاطر اهمیت حدیث و ارزش سند و بی چون و چرا بودن دلالتش نمی توانستند آن را از صحنه اعتبار و ارائه مقصود، خارج و ساقط نمایند، با توجه به محتوای آن فضیلتی یا فضایی درباره حاکمان خود بدان حدیث می افزودند و یا به طور جداگانه و مستقل حدیثی درباره یک یا چند نفر از متصدیان خلافت جعل و شایع می کردند تا بدین وسیله از ارزش اختصاصی آن بکاهند و امتیازی که از آن برای امیر مؤمنان علی علیه السلام حاصل می شود، دستخوش تباهی کنند

سوم آن که: با تحریف کلمه ای در متن حدیث یا تبدیل نام حضرتش به نام برخی از متصدیان خلافت حدیث را به عکس آن چه بود شایع می کردند و آن را بیانگر سرزنش و نقطه ضعف برای علی علیه السلام قلمداد می نمودند، یا اصلاً به نام دیگری مطرح و به حساب او نقل می کردند. بدیهی است که در این زمینه از هر گونه دروغ تهمت فساد و آبروریزی در حق راویان فضایل علی علیه السلام خودداری نمی کردند و تا مرز محکومیت آنان به ارتداد و پیامدهای مذهبی و قانونی آن پیش می رفتند

اکنون به طور گذرا به ذکر چند نمونه از احادیثی که دستخوش این گونه خیانت ها قرار گرفته است می پردازیم :

فضلا و محققان که خود مستقیماً با مصادر حدیثی سر و کار دارند به خوبی دانند که حدیث: (عَلَيْ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) با عبارات دیگری که از قبیل: (أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) و (أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) و نیز ذکر شده از درجه اعتبار و ارزش والایی برخوردار است آن چنان که هیچ یک از احادیث اسلامی و حتی احادیث فضایل را نمی توان از جهت سند و دلالت با ویژگی های حدیث «منزلت» مقایسه نمود و براساس تحقیقات فراوانی که به عمل آمده است. این حدیث را تعداد شصت و چند نفر از صحابه درجه اول پیامبر صلی الله علیه و اله و بیش از پنجاه نفر از تابعین روایت نموده اند.

به علاوه، تعدادی بالغ بر پانصد نفر از بزرگ ترین حفاظ حدیث و حدیث شناسان و مفسران و فقیهان و عقیده شناسان و تاریخ نویسان، - همه از اهل تسنن - حدیث منزلت را به عنوان علی علیه السلام در مصادر حدیثی، تاریخی، کلامی فقهی رجالی و ادبی خود آورده اند و اصالت و اعتبار آن را از دیدگاه فن حدیث شناسی تأیید کرده اند و مهم آن که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله از آغاز دوران نبوت (در قضیه یوم الدار، یا یوم العشیره) تا نزدیکی انجام آن (در قضیه مباحله 24 ذی حجه سال دهم هجرت) حداقل 23 مرتبه به مناسبت های مختلف در صحابه، مهاجر، انصار و عموم انصار و عموم مسلمانان این حدیث را ایراد و اعلام فرمود آن که خداوند قبل از همه آن موارد به وسیله جناب جبرئیل، موضوع مهم تر منزلت علی علیه السلام را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به حضرت ابلاغ فرمود که در کتابی مستقل به تفصیل ذکر شده است. (1)

ص: 102

1- نگارنده به تألیف اثری به زبان عربی به نام حدیث المنزلة عند اهل السنه در این باره به بحث و بررسی پرداخته است. امید است به یاری خدا به زودی این کتاب انتشار یابد و در دسترس محققان و علاقه مندان قرار گیرد همچنین جلد دوم از کتاب شریف عبقات الانوار در 977 صفحه شامل مباحث از سند و دلالت حدیث منزلت است که برای دومین بار با مقدمه کوتاه و فهرست مطالب به قلم این جانب توسط کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان چاپ و منتشر گردید.

اکنون یادآور می شویم: از نمونه های «تحریف حدیث» یا «حدیث سازی» دشمنان اهل بیت و مزدوران دستگاه خلافت، حدیثی است که خطیب بغدادی با ذکر سند! از ابن عباس آورده و در آخر آن آمده است که پیامبر فرمود:

(وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) (1)

و حدیث: أَبُو بَكْرٍ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى است.

علامه امینی - رضوان الله علیه - می نویسد:

این حدیث را به ابن عباس نسبت داده اند و از احادیث ساختگی علی بن حسن کلبی است که ابن جریر طبری آن را نقل کرده و ذهبی در میزان الاعتدال (ج 2، ص 222) گفته است: این خبر دروغ می باشد و کلبی متهم بدین دروغ (ساختن این حدیث) است. (2)

و نیز خیانت ناصبی مشهور حریر بن عثمان به حدیث منزلت است. او به نقل از خلیفه زید بن عبد الملک مروان: گفته اصل روایت چنین بوده است: (يا علي أنت مني بمنزلة قارون من موسى) (3)

و عبد الملک همان کسی است که وقتی تشریفات خلافت در برابر او انجام شد قرآنی را که در جلو نهاده و مشغول قرائت آن بود بر هم نهاد و گفت: این آخرین دیدار من از توست و برای همیشه با تو وداع می کنم (4)

ص: 103

1- تاریخ بغداد، ج 11، ص 385؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 243 و 245؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 23؛ تهذیب التهذیب، ج 7، ص 407 با تخطئه از صحت روایت و تجریح و تضعیف و تکذیب یک یک از راویان آن همچنین مراجعه شود به الغدیر، ج 10، ص 94

2- الغدیر، ج 5، ص 317.

3- لسان المیزان، ج 2، ص 239؛ ابن عقیل حضرمی، عتب الجمیل، ص 109

4- تاریخ بغداد، ج 10، ص 390 (ضمن دو روایت). برای آگاهی اجمالی از شرح حال حریر به ذهبی، الکاشف، ج 1، ص 73 و 74 و 214 و ابن صدیق، مغربی، فتح الملک العلی، مراجعه شود.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

((أنا مدينة العلم و عليّ بابها و من أزد العلم فليأتها من بابها))

من شهر علم هستم و علی دروازه آن و هر کس علم خواهد باید از در آن وارد شود.

این حدیث با روایت بیش از پنجاه نفر از صحابه و ده ها نفر از تابعین و نقل صدها نفر از مراجع حدیثی، تاریخی کلامی رجالی و ادبی اهل تسنن - که جلد پنجم عقبات الانوار بیانگر آن است - از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله به عبارت فوق ثابت و مسلم گردیده است .

اما مزدوران حکومت اموی و افرادی که کاسه داغتر از آتش بودند جملات زیر را بدان افزودند تا بدین وسیله امتیاز و برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام را پایمال کنند و امتیازاتی برای دیگران ایجاد نمایند ولی انوار حقیقت با آشکار ساختن، واقعیت ها آنان را رسوا ساخت.

آری عبارت تحریف شده حدیث چنین است :

1. (أنا مدينة العلم (و أبو بكر أساسها و عمر حيطانها و عثمان سقفها) و عليّ بابها ؛

من شهر علم هستم (و ابو بكر اساس آن و عمر دیوارهایش و عثمان سقف آن) و علی دروازه آن است .

توضیح آن که این حدیث را ابن حجر در صواعق المحرقة (ص 20) دال بر اعلیّت ابوبکر قرار داده و در فتاوی الحدیثه (ص 269) به ضعیف بودن آن و نقل از مسند فردوس حکم کرده است.

نیز عجلونی در کشف الخفا (ج 1، ص 204) از طریق فردوس دیلمی - اما بدون اسناد - از ابن مسعود آورده است.

2. أنا مدينة العلم و عليّ بابها و معاوية حلققتها .

نیز این مضمون را عجلونی در کشف الخفا (ج 1، ص 204) از طریق فردوس دیلمی به نقل از انس آورده است و اضافه می کند که صاحب مقاصد الحسنه گوید: همه این اضافات ضعیف و الفاظ آن غالباً رکیک است. و سید محمد درویش الحوت در اسنی المطالب (ص 73) ذکر این حدیث را در کتب حدیثی، بویژه از ناحیه ابن حجر در صواعق و زواجر نادرست و زشت دانسته است.

3. أنا مدینه العلم و أنا بابها العلی .

این مضمون را ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان (ج 1، ص 422) آورده و معنای آن این است: من شهر علم هستم و خود دروازه بلند مرتبه آن می باشم (1).

گذشته از بی اعتباری اسناد این چند روایت جعلی و برخورداری اصل حدیث: (أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ) از بالاترین درجه تواتر و اعتبار اسناد آن، می گوئیم: ایراد چنین عباراتی به دور از شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بوده و خود شاهد بر ساختگی و دروغ بودن آن هاست؛ زیرا شهر معمولاً دیوار ندارد تا پایه داشته باشد و اگر در قدیم بعضی از شهرهای کوچک دیوار یا خندقی نیمه عمیق داشته است، استثنایی و به خاطر بحران های جنگی و برخی نا امنی های زود گذر بوده است و به هیچ عنوانی سقفی نداشته است که مانع تابش نور ماه و خورشید و جریان هوای آزاد و نزول برف و باران و رحمت الهی و رشد و پرورش درختان باشد. وانگهی، معاویه با انواع ضدیت ها و دشمنی هایی که در دوران حیات و نیز پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام با آن حضرت داشت و مرتکب ده ها رقم جنایت امثال لعن بر امام و رویارویی در جنگ صفین و قتل عام شیعیان آن حضرت گردید چگونه می تواند حلقه در، یا دروازه شهر علم پیامبر باشد اما وقتی قرار است این دشمنان اهل بیت و حقوق

ص: 105

1- جهت تفصیل بیشتر رجوع شود به احمد بن محمد صدیق غماری فتح الملک العلی، ص 110 و 111؛ علامه امینی، الغدیر، ج 7، ص 197 - 199

بگیران اموی با دست خود تیشه به ریشه خود زنند و آبروی خود و پیشوایانشان را بریزند و آن ها را مایه تمسخر قرار دهند چه می توان کرد؟

3. (رَحِمَ اللَّهُ عَلَيَّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ) (کیف دار) .

این حدیث را برخی از مراجع حدیثی و تاریخی اهل تسنن ، از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند ولی مزدوران و حقوق بگیران دستگاه بنی امیه جملات زیر را بدان افزوده اند :

«رحم الله أبا بكر زوجتي ابنته، و حملني إلى دار الهجرة، و عتق بلالاً من ماله .

رحم الله عمر يقول الحقّ و ان كان تركه الحقّ و ما له من صديق .

رحم الله عثمان يستحيه الملائكة»

رحم الله علياً اللهم ..

هر چند که این حدیث را به شرح فوق سه تن از حدیث آوران اهل تسنن به نام های ابو یعلی موصلی، (1) ابن عساکر دمشقی (2) و عمر ملا (3) نقل کرده اند، اما ترمذی (در شماره 3715 باب مناقب علی بن ابی طالب) از صحیح خود به عنوان حدیث مخدوش (غریب) و ابن جوزی آن را واهی و بی اساس معرفی نموده است. همچنین دو حدیث شناس مذکور و بخاری و ابوحیان و ذهبی (در کتاب میزان الاعتدال) همه نقل های مختار بن نافع را که یکی از روایان این حدیث است بی اعتبار و به دور از حقیقت اعلام نموده اند. (4)

4. الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنّة و أبوهما خير منهما (افضل منهما) ؛

ص: 106

1- مسند، ج 1، ص 418، شماره 291 (بخش مسند علی)

2- تاریخ دمشق (بخش امیر المؤمنین) ج 3، ص 152 - 251، شماره های 1169، 1170

3- وسیلة المتعبدين، بخش 2 از جزء، پنجم ص 176، با ذکر چند روایت به دو سند دیگر (مشترک بین چهار نفر نامبردگان)

4- رجوع شود به: محمودی پاورقی تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 152؛ حسین سلیم اسد دمشقی، پاورقی مسند ابو یعلی، ج 1، ص

حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت اند و پدر آن ها بهتر از ایشان (یا برتر از ایشان) است.

این حدیث را ابن ماجه و دیگران (1) از قول رسول خدا صلی الله علیه و اله با اسناد مختلف آورده اند اما چون جمله « و ابوهما خیر منهما » یا «أفضل منهما» برای حضرات اهل تسنن غیر قابل تحمل و ناخوشایند بوده با حذف و اسقاط آن کینه و دشمنی خود را آشکار ساخته و جمله: «و أبوبکر و عمر سیدا کهول الجنة و شبابها بعد النبیین» را از قول پیامبر به واسطه علی علیه السلام بدان افزوده اند.

ص: 107

1- سنن ابن ماجه، باب فضائل اصحاب رسول الله، ج 1، ص 56، حدیث 118؛ زید الفاضل ابو العباس مبرد مسند، ص 103؛ ابن عبد ربه، عقد الفرید، ج 2، ص 194؛ حاکم، مستدرک، ج 3، ص 167 (به دو سند)؛ حمزة بن یوسف سهمی تاریخ جرجان، ص 353؛ تاریخ بغداد، ج 1، ص 140 با تعبیر: ابوهما خیر منهما و ج 10، ص 230 با تعبیر و ابوهما افضل منهما؛ عثمان بن عبدالله عراقی حنفی الفرق المفرقه بین اهل الزيغ والزندقه؛ خوارزمی، مناقب، فصل 19، ص 209؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، (بخش ویژه امام حسن) احادیث 131 - 135 و 140؛ گنجی شافعی کفایة الطالب، ص 422؛ محب طبری، ذخائر العقبی، ص 135 با تعبیر: و ابوهما (والذی بعثنی بالحق) خیر منهما؛ ابو الفداء، مختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 183؛ ابن کثیر دمشقی، البداية والنهاية، ج 8، ص 35؛ شمس الدین، ذهبی، تلخیص المستدرک، ج 3، ص 167؛ نورالدین هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 183 (به نقل از: طبرانی)؛ جزری؛ اسنی المطالب، ج 13، ص 84، باب 14؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج 6، ص 186 (به نقل از بغوی و تهذیب التهذیب، ج 2، ص 297)؛ سیوطی، جامع صغیر، ج 1، ص 518 (به دو سند)؛ ابن حجر مکی صواعق المحرقة، ص 114، حدیث 11 (به نقل از عده ای از حفاظ حدیث)؛ منتخب کنز العمال، ج 5، ص 107؛ حضر می وسیلة المآل، ص 362 با تعبیر: ابوهما افضل منهما؛ میرزا محمد بدخشی، مفتاح النجا، ص 16؛ عبدالغنی نابلسی دمشقی، ذخائر الموارث، ج 2، ص 131؛ محمد صدر عالم معارج العلی، ص 153؛ محمد بن درویش حوت، بیرونی اسنی المطالب، ص 92؛ کاکوردی، روض الازهر، ص 104؛ سلیمان قندوزی ینابیع الموده، ص 166؛ احمد بن مصطفی گمشخاوی، راموز، الاحادیث ص 202 به روایت از ابن عمر و علی و انس و ابن مسعود (به نقل از هشت مصدر حدیثی)؛ ابن بدران منتخب تاریخ دمشق، ج 7، ص 365؛ نهانی، فتح الکبیر ص 19 و 80؛ امرتسری، ارجح المطالب، ص

معنایش چنین است: و ابوبکر و عمر سرور سالمندان و جوانان بهشتی پس از پیامبرانند.

همچنین این حدیث را احمد حنبل در مسند (بخش مسند علی، ج 1، 80، حدیث 2) روایت کرده است.

نیز در مسند ابویعلی (ج 1، ص 406، بخش مسند علی) و در سنن ترمذی (حدیث 3666 و 3667) و سنن ابن ماجه (در مقدمه و شماره 95 و 100) و تاریخ بغداد (ج 10، ص 192) و مجمع الزوائد هیشمی (ج 1، ص 53) با تعدادی اختلاف در متن و روایت آمده است. جهت آگاهی بر ساختگی بودن این حدیث و بی اعتباری و کذب راویان آن و دیگر نقاط انحرافی حدیث، به تلخیص الشافی و پاورقی آن از علامه بحر العلوم (ج 3، ص 219 - 223) و الغدیر (ج 5، ص 276) رجوع شود.

5. (أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ)؛

نخستین کسی که اسلام آورد، علی بن ابی طالب بود.

این حدیث را همراه احتجاجات خود حضرت بر پیشقدمی در گرایش به اسلام جمع بی شماری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، تابعین، صاحبان مصادر حدیثی، تاریخی و کلامی اهل تسنن از قول رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند. (1) اما عمال و حقوق بگیران زمامداران، غاصب، حدیث را این چنین مورد تصرف و تجاوز قرار داده اند:

أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَطْفَالِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَأَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْكِبَارِ (أَوْ مِنَ الشُّيُوخِ) أَبُو بَكْرٍ؛ (2)

ص: 108

1- جهت آگاهی بر دهها مصدر حدیثی تاریخی و کلامی بر پیشقدمی علی علیه السلام در گرایش به اسلام، مراجعه شود به الغدیر، ج 3، ص 221 - 247 و ملحقات احقاق الحق، ج 4، ص 150 به بعد (شامل بیش از پنجاه مصدر) و ج 7، ص 492 - 512 و ج 17، ص 372 - 397 که در مجموع بیش از یک صد مصدر با ذکر مشخصات در پیشگامی اسلام و ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی شده است

2- جهت آگاهی بر دهها مصدر حدیثی تاریخی و کلامی بر پیشقدمی علی علیه السلام در گرایش به اسلام، مراجعه شود به الغدیر، ج 3، ص 221 - 247 و ملحقات احقاق الحق، ج 4، ص 150 به بعد (شامل بیش از پنجاه مصدر) و ج 7، ص 492 - 512 و ج 17، ص 372 - 397 که در مجموع بیش از یک صد مصدر با ذکر مشخصات در پیشگامی اسلام و ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی شده است

نخستین کسی که از کودکان به اسلام گروید علی بود و اولین فردی که از مردان و بزرگسالان اسلام آورد، ابوبکر بود.

راستی اگر ما به جای این همه گفتگو و کشمکش پیرامون پیشگامی ابوبکر یا علی در اسلام گفته های طرفین بحث را ملاک حق و باطل بودن دعاوی شیعه و سنی قرار دهیم می بینیم که ابوبکر خود هیچ گاه حتی برای یک بار ادعای پیشقدمی در اسلام نکرد در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام ده ها مرتبه در مقابل دوست و دشمن و در جمع مهاجر و انصار و در ضمن برخی از نامه هایی که برای امثال معاویه می فرستاد صریحاً پیشگامی خود را در اسلام مطرح فرموده و حتی یک نفر از موافق یا مخالف حضرتش را تکذیب نکرده و در ادعای او تردید و تشکیک به خود راه نداده است بلکه این مطلب را همه یا به زبان تصدیق می کردند یا با سکوت- که موجب رضاست- در برابر آن تسلیم می شدند .

6. (أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)

این حدیث، فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که خطاب به علی فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت هستی.

مرحوم علامه امینی اعتبار توثیق و راستگویی یکایک راویان این حدیث را به نقل از حقاظ حدیث و حدیث شناسان اهل تسنن ثابت کرده و آن گاه بیست نفر از حقاظ و محدثان مبرز این فرقه را معرفی نموده است که در مصادر حدیثی خود، آن را نقل و گاهی نیز به صحت آن اعتراف کرده اند؛ ولی عمال بنی امیه، این حدیث را به نام عثمان بن عفان با خصوصیت های فراوانی که در زمینه خلافت داشت - و به توطئه و تجمع صحابه بر قتل او و منع از دفن در قبرستان مسلمین انجامید- جعل و نقل کرده اند.

نیز علامه امینی دروغ گویی و تدلیس و حدیث سازی و بالاخره بی اعتباری تک تک راویان این حدیث را از دیدگاه حدیث شناسی و از قول علمای رجال و حدیث اهل سنت نقل و ثابت فرموده است و به خاطر ظرفیت محدود این مقال

علاقه مندان را به کتاب شریف الغدیر (ج 9، ص 298، ح 11 تا ص 303) ارجاع می دهیم .

آثار اختصاصی پیرامون «الحق مع علی» و ...

تذکر این موضوع به جاست که نگارنده با وجود پیگیری نسبتاً کاملی درباره کتب و آثار پیرامون حدیث شریف : «الحق مع علی» و احادیث دیگر (به این مضمون) هیچ گونه اطلاعی به دست نیاورد. به جز آن چه علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی به عنوان جلد دهم عباقات الانوار معرفی کرده و یادآورد شده است که این جلد اختصاص به بررسی سند و دلالت حدیث مزبور دارد. (1)

اما با توجه به این که نگارنده خود کتابخانه مرحوم میرسید حامد حسین نیشابوری لکهنوی - طاب ثراه - را در لکهنو از نزدیک مشاهده کرده و اثری از این جلد نیافته اساس تألیف آن مورد تردید است .

بنابراین غیر از ذکر بعضی از اسناد این احادیث در کتاب هایی مانند : بحار الانوار ، الغدیر و ملحقات احقاق الحق و امثال آن، دیگر آن چنان که باید روی این احادیث، بحث و تحقیقی به عمل نیامده است

ص: 110

1- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 15، ص 215

با توجه به ملازمه دائمی عمار با علی علیه السلام تا لحظه شهادتش به دست گروه تجاوزگر، معاویه نظر خوانندگان ارجمنند را با ذکر احادیث زیر به پیشگویی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در این باره جلب می کنیم تا بیش از پیش معیت مطلقه طرفینی بین حق و علی روشن و ثابت گردد

1. ابن سعد از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آورده است که فرمود :

(إِنَّ عَمَّاراً مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ وَقَاتِلُ عَمَّارٍ فِي النَّارِ) ؛ (1)

بدون تردید عمار با حق است و حق با او عمار با حق می گردد به هر سو که حق بگردد و قاتل عمار در آتش است.

2. ابراهیم بن حسین دیزیل در کتاب صفین با ذکر سند از سالم بن ابی جعد آورده است :

مردی به نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت: خداوند از ظلم کردن بر ما به ما تأمین خاطر داده (که هیچ گاه ظلم بر ما نکرده و نخواهد کرد) اما از این که ما را در معرض فتنه و آزمایش قرار دهد تأمین نداده است اکنون به نظر تو اگر فتنه ای فرا

ص: 111

رسد من چه کنم؟

عبدالله: گفت بر تو باد کتاب خدای تعالی .

آن مرد گفت: اگر همه گروه ها به کتاب خدا دعوت کنند چه باید کرد و به چه شخص یا گروهی باید پیوست؟

ابن مسعود: گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید :

(إِذَا اُخْتَلَفَ النَّاسُ كَانَ ابْنُ سُمَيَّةَ مَعَ الْحَقِّ [يَعْنِي عَمَّارًا])؛ (1)

هر گاه مردم با یکدیگر (بر سر حق و باطل) اختلاف کردند، حق با فرزند سمیه، یعنی عمار است .

3. طبرانی، بیهقی، حاکم نیشابوری که هر سه از حفاظ حدیث و اعلام اهل سنت اند از طریق ابن مسعود آورده اند که پیامبر خدا فرمود: «هنگامی که مردم به اختلاف (بر سر حق و باطل) افتند ابن سمیه با حق است» (2) و در مثل اختلاف علی و طرفداران حضرتش با معاویه و حامیان او چون ابن سمیه در جهت علی، است حق نیز با او و گروه اوست

4. خطیب خوارزمی به استناد نقل دار قطنی و او با ذکر سند از ابو ایوب انصاری؛ یکی از صحابه جلیل القدر پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده است که می گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و سلم به عمار بن یاسر می فرمود:

گروهی تجاوزگر تو را می کشند و تو با حق هستی و حق با تو خواهد بود، ای عمار هرگاه دیدی علی به راهی می رود و مردم همه به راه دیگر، پس تو به راهی برو که علی می رود و مردم را رها کن که علی تو را به بیراهه نمی برد و از راه حق

ص: 112

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 98؛ جهت آگاهی بیشتر با شرح حال ابن دیزیل ر.ک: ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 2، ص 608؛ لسان المیزان، ج 1، ص 48؛ معجم المصنفین، ج 3، ص 115؛ کحاله، معجم المؤلفین، ج 1، ص 24؛ کنز العمال، ج 13، ص 539، حدیث 237411

2- ر.ک: ابن کثیر، البداية والنهاية، ج 7، ص 270؛ سیوطی، جمع الجوامع (به نقل کنز العمال ج 11، ص 721).

بیرون نمی کند، ای عمار! قطعاً کسی که شمشیری بر خود آویزد و علی را علیه دشمنش یاری، نماید خداوند در روز قیامت گردن بندی از در برگردش آویزد و کسی که شمشیری بر خود آویزد تا دشمن علی را یاری کند خداوند در قیامت قلاده ای از آتش بر او افکند ... (1)

و این حدیث را مسلم (2) و با تفصیل بیشتر خطیب بغدادی (3) نیز ذکر کرده اند .

5. ابن عساکر، مورخ دمشق از طریق علی علیه السلام آورده است که فرمود :

خداوند سر تا پای عمار را با ایمان در آمیخته و ایمان با گوشت و خونس عجین شده و او پیوسته با حق است و همچنان خواهد بود و شایسته نیست بر آتش، که چیزی از وی را بخورد. (4)

6 - ابو عمر قرطبی آورده است:

ابو مسعود و طایفه ای از مسلمانان هنگامی که حدیفه در معرض فوت به سر می برد و سخن از فتنه به میان آمد از وی پرسیدند: هرگاه اختلاف پیش آید ما را به چه کسی امر می کنی؟

حدیفه گفت : بر شما باد به ابن سمیّه، بدون شک او از حق جدا نگردد تا بمیرد .

یا گفت: او با حق بگردد به هر سو که حق دور زند (5)

و بی تردید معیت و ملازمه عمار و حق براساس معیت و پیوستگی او با علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروی بی چون و چرایش از آن حضرت است که از لحظه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا لحظه شهادت در راه یاری علی و به دست اصحاب معاویه دنباله رو امیر مؤمنان و تابع آن بزرگوار بود .

ص: 113

1- مناقب فصل هشتم ص 57 ، حدیث سوم

2- صحیح مسلم، ج 4، ص 2236

3- تاریخ بغداد، ج 13، ص 186 و 187

4- ر.ك كنز العمال، ج 11، ص 720، حدیث 33520 و ص 721، حدیث 33526 قریب بدین : مضمون .

5- استیعاب، ج 2، ص 436؛ ابن حجر، اصابه، ج 8، ص 231 و 232

بنابراین منافاتی بین احادیث وارده درباره عمار و احادیثی که بیانگر معیت و به هم پیوستگی دائمی و همه جانبه حق با علی است، به نظر نمی رسد، بلکه احادیث ویژه، عمار مؤید احادیث مربوط به امیر مؤمنان علیه السلام می باشد.

همچنان که روایت دیگری که ابن عساکر از حذیفه آورده مؤید این مطلب است

به حذیفه گفته شد: عثمان کشته شد پس تو ما را به چه چیزی امر می کنی؟

گفت: به عمار بیوندید

گفته شد: عمار از علی جدا نخواهد شد (و چگونه ملازمتش را اختیار کنیم!؟)

حذیفه گفت: به راستی که حسد برای بدن بسیار عامل هلاک کننده ای است. نزدیکی عمار به علی شما را از عمار متنفر می کند در حالی که به خدا سوگند! علی افضل و بالاتر از عمار است بیش از فاصله خاک های زمین با ابرها و در عین حال عمار از اخیار و نیکان می باشد.

(1)

و نباید فراموش کرد که حذیفه با عقیده به فضیلت و برتری امام نسبت به عمار - بیش از فاصله زمین تا ابرها - به خاطر کم ظرفی و انحراف سؤال کننده، از روی احتیاط در جوابگویی به جای ارجاع مستقیم به علی، ارجاع به عمار نمود تا به واسطه عمار منتهی به علی شود

بنابراین انتظار می رود محققان و پژوهشگران با پیگیری مصادر حدیث به طور کامل حق بحث و بررسی آن ها را ادا نمایند.

نویسنده با کمی بضاعت و مصادر اندک، مدعی نیست که بتواند حق پژوهش در سند و دلالت این چند حدیث را ادا نماید و مایه بس خرسندی و سپاسگزاری خواهد بود، اگر کسی علاوه بر آن چه در این رساله آوردیم، راوی یا مصدر دیگری بیابد این جانب را مطلع سازد تا به یاری خدا در چاپ آینده منظور گردد.

ص: 114

همان طوری که از نظر خوانندگان ارجمند گذشت حدیث: «الحق مع علی» با عبارات مختلفی که نقل شده از احادیث مسلم و بدون چون و چرای اسلامی بوده است و تنها از منابع حدیثی و مصادر تاریخی اهل تسنن حداقل 24 نفر از صحابه با شخصیت و درجه اول پیامبر صلی الله علیه و آله آن را روایت کرده اند و به همین دلیل، از آغاز امر که مسأله خلافت و رهبری بعد از پیامبر منجر به اختلاف شد، این حدیث پیوسته به عنوان دلیلی محکم و استوار، مورد احتجاج اهل حق بوده است و صحابه و تابعین بدان استشهاد می نمودند و سخت ترین دشمنان و مخالفان امیر مؤمنان علیه السلام در برابر آن عاجز و ناگزیر به تسلیم می شدند .

در این راستا نخستین کسی که به این حدیث شریف استناد و احتجاج نمود، شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که بیش از دویست نفر از صحابه و تابعین به ویژه اعضای شورای خلافت بعد از عمر در برابر آن عاجزانه اعتراف کردند.

اکنون با توجه به محدودیت این رساله که بنای آن بر اختصار است، تنها به ایراد چند مورد از این احتجاجات بسنده می کنیم

1. احتجاج امام علی علیه السلام

ابو المؤید خطیب خوارزمی (1) به دو سند از ابن مردویه اصفهانی، از

ص: 115

صحابی جلیل القدر، ابوظیفیل عامر بن وائله نقل کرده است که گفت :

من در روز شورا با علی در خانه ای که محل تشکیل شورا و اخذ رأی بود حضور داشتم و شنیدم که علی فرمود: امروز به چیزی با شما احتیاج می کنم که هیچ کدام از شما چه عرب و چه عجم، نتواند آن را بر هم زند.

آن گاه پس از بیان گوشه ای از افتخارات نسبی و مایه های تقدم بر دیگران و احادیث پیامبر اکرم از قبیل: حدیث غدیر حدیث طبر، حدیث إعطای پرچم فرماندهی در جنگ خیبر و خندق حدیث بستن درهای خانه های صحابه به مسجد جز در خانه علی، و ... و اقرار گرفتن درباره یکایک آن ها از حاضران در مجلس، فرمود :

(فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ، أَنْتَ لَمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَوَعْدِي مَعَ الْحَقِّ، يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ)؛

شما را به خدا قسم می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: حق با علی است و علی با حق، حق با علی می گردد هر گونه که او بگردد؟ همه گفتند: بلی

نیز ابراهیم جوینی با همین سند ولی با متن، ناقص این حدیث را آورده است (1) همچنان که دیگر حفاظ حدیث و تاریخ نگاران، هر یک فرازهایی از آن را یادآور شده اند (2)

نیز به روایت سلیم بن قیس که از تابعین و خواص امیر مؤمنان بود حضرت در ایام زمامداری، عثمان در جمع بیش از دوست نفر از صحابه، قریش و دیگر اعضای شورای خلافت بر اثر درخواست مصرانه آنان، خطابه مفصلی شامل آیاتی از قرآن و فرازهایی از فرموده های رسول اکرم در داستان غدیر خم و ... پیرامون خلافت بلافصل و شایستگی همه جانبه و بی چون چرای خود برای

ص: 116

1- فرائد السمطين، ج 1، باب 58، شماره 250

2- الغدير، ج 1، ص 160 - 162

زعامت و زمامداری مسلمانان بعد از پیامبر ایراد نمود و چون حاضران مجلس، همه سخنان حضرت را تأیید و تصدیق نمودند از آن ها با قسم خواست که هر کس خود در غدیر خم حضور داشته و در امر جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی از آن بزرگوار شنیده و مستحضر است برخیزد و بازگو نماید و بدان گواهی دهد .

پس زید بن ارقم براء بن عازب سلمان ابوذر، مقداد و عمار از میان جمع به پاخاسته و فرازهای مختلفی از فرموده های پیامبر را در مناقب علی و وظایف مسلمانان نسبت بدان حضرت و جانشینانش (ائمه معصومین یازده گانه) ایراد کردند و از جمله گفتند پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود :

(وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ وَلَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ (عليهم)، إِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ ، لَا يُزِيلُونَهُ وَلَا يُزِيلُهُمْ) (1)

در صدد علم آموزی به آنان و ادعای علم در برابر ایشان برنیاید و بر آن ها پیشی نگیرید و از آن ها تخلف مجوید (یا بر آن ها خلافت و رهبری مکنید) که آن ها (علی و اوصیایش) بر حقند و حق با آن هاست، نه آنان از حق جدا می شوند و نه حق از ایشان جدا خواهد شد.

2. احتجاج ابوایوب انصاری

به شرحی که در روایت ابوایوب (به نقل از تاریخ بغداد و دیگر مصادر تاریخی و حدیثی) گذشت وی در ردّ اعتراض دو نفر از مخالفان امیر مؤمنان علیه السلام به همراهی او با آن حضرت و شرکتش در جنگ صفین گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرمود :

(تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ، وَأَنْتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ)؛

ص: 117

1- کتاب سلیم بن قیس، ص 111، حدیث 3 فرائد السمطين، باب 58، ص 316، شماره 250. (برای آگاهی بر متن تفصیلی این شهادت رجوع شود به حدیث 42، بخش اسناد و مصادر)

گروه تجاوزگر تو را می کشند و تو در آن هنگام با حق هستی و حق با تو است

بی شک این خطاب به عمار به خاطر پیروی و ملازمت او با امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و همان گونه که با تعبیرات گوناگون و مشابه ملازمه همه جانبه و پیوستگی دائمی حق با علی و علی با حق اعلام و خاطر نشان گردیده است

نیز ملازمه ناگسستی عمار با امیر مؤمنان و شدت پیوندش تا لحظه شهادت با آن حضرت در کلمه (وَأَنْتَ إِذْ ذَاكَ مَعَ الْحَقِّ) اعلام شده است

و همان طوری که در ذیل روایت به نظر می رسد علقمه و اسود که به ابی ایوب معترض بودند با شنیدن این روایت تسلیم شدند و با ایراد کلمه (يا هَذَا حَسْبُكَ رَحِمَكَ اللَّهُ) به حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و در پی آن به حقانیت عمار (به خاطر پیروی از علی) و نیز به حقانیت ابی ایوب در پیروی از علی و شرکتش در جنگ صفین اعتراف کردند .

3. احتجاج سعد بن ابی وقاص

علامه بدخشی و دیگران با ذکر سند آورده اند که :

معاویه پس از انجام مراسم حج به مدینه رفت و در مجلسی که صحابه پیامبر گرد آمده بودند وارد شد و در میان عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر نشست و به عبدالله بن عباس گفت: آیا من از پسر عمت (علی) شایسته تر و سزاوارتر به امر خلافت نبودم؟!

ابن عباس : به چه دلیل؟!

معاویه: به خاطر آن که من پسر عموی خلیفه ای هستم که مظلومانه کشته شد.

ابن عباس با اشاره به عبدالله بن عمر گفت: اگر چنین باشد این پسر عمر از تو سزاوارتر است زیرا پدرش قبل از پسر عموی تو کشته شد.

معاویه: پسر عم مرا مسلمانان کشتند و پدر عبدالله را غیر مسلمانان .

ابن عباس : این خود دلیل بر شایسته بودن پسر عمر است که پدرش به ناحق

کشته شد؛ اما عثمان پسر عم تو به دست مسلمانان به حق کشته شد .

در این موقع معاویه از ابن عباس روگردانید و متوجه سعد بن ابی وقاص شد و گفت ای سعد! تو حق ما را از باطل دیگران شناختی و ندانستی که با ما باشی یا بر ضد ما .

سعد : من چون احساس کردم ظلمت و تاریکی زمین را فرا گرفته به شترم (که با آن در حرکت بودم) گفتم هنج پس آن را فرو نشاندم تا روشنایی پدید آمد ، سپس به راه افتادم .

معاویه : سوگند به خدا! من یک روز تمام همه قرآن را قرائت کردم و کلمه «هنج» را در آن نیافتم .

سعد : اکنون که روی این موضوع اصرار می ورزی می گویم: من خود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی فرمود : (أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ)؛ تو با حق هستی و حق با توست»

معاویه: باید کسی را بیاوری که همراه تو بوده و خود این سخن را شنیده باشد و گرنه چنین و چنان می کنم (تورا به جرم نقل حدیث بدون شاهد و گرایش به علی، کیفر می دهم)

سعد : ام سلمه شاهد بوده و این کلام را شنیده است

پس همه برخاسته به سراغ ام سلمه رفتند و چون وارد بر او شدند، معاویه آغاز سخن کرد و گفت: ای ام المؤمنین! بعد از پیامبر دروغگویان بر او فراوان گردیده و پیوسته می گویند رسول خدا چنین گفت در حالی که او آن را نگفته است هم اکنون سعد حدیثی را روایت می کند و ادعا می کند تو هم آن را از پیامبر شنیده ای .

ام سلمه: گفت : آن حدیث چیست؟

معاویه : او می پندارد که رسول خدا به علی گفته است: (أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ)

ام سلمه: راست گفته است. حضرت این حدیث را در خانه من ایراد فرمود .

پس معاویه روی سخن به سعد نمود و گفت: اکنون به عقیده من تو از همه

حق ناشناس تری والله اگر من خود چنین سخنی از رسول خدا شنیده بودم، پیوسته تا هنگام مرگ خادم علی بودم . (1)

4. احتجاج محمد بن ابی بکر

بنا به شرحی که در نقل روایت از عایشه گذشت مورخ شهیر ابن قتیبه و دیگران آورده اند :

در جنگ جمل پس از شکست عایشه و فرو افتادن کجاوه او بر زمین یا پس از گریختن وی از صحنه جنگ و رفتن به خانه یکی از اهالی بصره برادرش محمد بن ابی بکر نخستین کسی بود که با او دیدار کرد و پس از سلام وی را قسم داد و گفت : مگر تو نبودی که گفتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی فرمود: (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)

و به روایت دیگر فرمود: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ) ولی اکنون خروج نموده ای و با او پیکار می کنی؟!

عایشه گفت آری و سکوت کرد . (2)

5. احتجاج عبدالله و محمد پسران بدیل و رقاء

به نقل حدیث آوران پس از پیروزی امیر مؤمنان در جنگ جمل و از پای درآمدن شتری که عایشه بر آن سوار بود دو نفر از همراهان امام به نام های

ص: 120

1- بدخشی، مفتاح النجا، ص 66؛ احمد بن مردویه اصفهانی به روایت امرتسری در ارجح المطالب، ص 600، اُشْنَهِي، اعتقاد اهل السنه (به روایت، سروری، مناقب، ج 3، ص 62)؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 20، ص 35 (مخطوط)، ذیل نام سعد بن ابی وقاص؛ نورالدین هیثمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 235 با کمی اختلاف در الفاظ و به طور اختصار؛ ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج 8، ص 77 به طور اشاره.

2- ابن قتیبه الامامة والسیاسة، ج 1، ص 73، تحت عنوان: «التحام الحرب» و در چاپ حلبی، ص 78؛ ابی یعلی، مسند؛ (به نقل، سروری، مناقب، ج 3، ص 62)؛ مناقب ابن مردویه و فردوس دیلمی، (به نقل امینی، الغدیر، ج 3، ص 178) و دیگر مصادر مذکور

عبدالله بن بدیل و برادرش محمد بن بدیل به سراغ عایشه رفتند و همچون محمد بن ابی بکر عایشه را با حدیث: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ...) مورد بازپرسی و احتجاج قرار دادند و عایشه نیز بدین موضوع اعتراف کرد. (1)

6. استدلال ام سلمه

هنگامی که ابو ثابت غلام آزاد شده علی یا ابوذر بر ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد گردید، ام سلمه از او پرسید: وقتی که دل ها هر یک به سویی پرواز می کرد، دل تو به کدام جهت گرایش و تمایل پیدا کرد؟

ابو ثابت گفت: به پیروی از علی

ام سلمه گفت: سوگند به آن که جانم به دست اوست موفق و کامیاب شده ای؛ زیرا خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ، وَالْحَقُّ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ)؛ (2)

علی با حق و قرآن است و حق و قرآن با علی و از یکدیگر جدا نشوند تا در روز قیامت بر سر حوض بر من وارد شوند.

7. استناد عایشه در کشتار خوارج

ابن ابی الحدید ضمن بر شمردن مخالفان امیر مؤمنان علی علیه السلام و منحرفان از راهش می گوید:

از جمله این گروه اسود بن یزید و مسروق بن أجدع بوده اند.

آن گاه می نویسد:

سلمة بن كهيل روايت کرده است که نامبردگان با بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به

ص: 121

1- ابویعلی موصلی، مسند و سمعانی، فضائل الصحابه (به نقل سروی، مناقب، ج3، ص62)

2- جهت آگاهی بر مصادر این حدیث رجوع شود به حدیث 5

گفت و شنود می پرداختند و به علی ناسزا می گفتند اسود بدین رویه و طرز تفکر در گذشت اما مسروق از دنیا نرفت تا وقتی که بعد از هر نماز بر علی بن ابی طالب صلوات می فرستاد و این به خاطر حدیثی بود که از عایشه در فضیلت علی شنیده بود. (1)

نیز می نویسد :

سلمه بن کهیل گفت پس از مرگ مسروق من به اتفاق زبید یمانی به دیدار همسرش رفتم و او بدین گونه از مسروق سخن گفت که او و اسود بن یزید افراط در سب و دشنام به علی می کردند اما مسروق از دنیا نرفت تا وقتی که شنیدم بر علی صلوات می فرستد و اما اسود با همان کجروی که داشت، درگذشت .

سلمه :گوید علت آن را جويا شدیم جواب داد به خاطر روایتی بود که عایشه پیرامون سرکوبی خوارج (به دست علی) از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرد . (2)

اکنون برای توضیح این موضوع می گوئیم: روایت عایشه به نقل از ابن مردویه بدین قرار است:

پس از کشتار خوارج و از جمله ذوالثدیة- یکی از سران این فرقه و جدّ احمد بن حنبل (3) در محلی به نام نهروان (واقع در بین بغداد و واسط) - عایشه که در مدینه و بی خبر از جزئیات ماجرا بود به هنگام رفتن مسروق به خانه اش از وی پرسید ذوالثدیة را چه کسی کشت؟ مسروق گفت : علی بن ابی طالب.

پس عایشه از وی شاهد خواست و چون مسروق هفت نفر شاهد اقامه کرد عایشه گفت: «رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا إِنَّهُ كَانَ عَلَى الْحَقِّ» و به روایت تمیم بن عمر گفت : بغض و کینه من نسبت به علی مانع از حق گویی نخواهد بود و من خود از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: بهترین فرد امت من بعد از من خوارج را خواهد کشت و شنیدم فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ»

ص: 122

-
- 1- شرح نهج البلاغه ، ج 4، ص 97 و 98 .
 - 2- شرح نهج البلاغه ، ج 4، ص 97 و 98 .
 - 3- (به ج 3، کشی، رجال (به نقل بیاضی صراط المستقیم، ج 3، ص 223)؛ خوانساری، روضات الجنات ص 51 (به نقل از : اختیار معرفة الرجال) ؛ سفينة البحار، ج 1، ص 302.

مع علی؛ (1) «علی با حق است و حق با علی»

بدین ترتیب یک شخصیت ناسزاگوی مخالف علی همچون مسروق، با شنیدن حدیث (علی مع الحق) از عایشه دگرگون می شود و روش ناسزاگویی او، جای خود را به صلوات بر علی و تجلیل از مقام مقدس ایشان می دهد.

همچنان که در روایت احتجاج سعد بن ابی وقاص علیه معاویه به حدیث: (الحق مع علی) و شهادت ام سلمه به شنیدن آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خواندیم که این حدیث معاویه را محکوم و وی را در اصرارش به سعد بر سب و دشنام، علی وادار به سکوت و گذشت از خواسته خود کرد.

اما متأسفانه علمای اهل سنت که خود راوی و ناقل این حدیث و ثبت و ضبط آن در مصادر حدیثی و ... بوده اند کم تر تحت تأثیر این حدیث واقع شده و با کمال بی تفاوتی از کنار آن گذشت اند، بلکه مانند ابوالقاسم بلخ و ابن ابی الحدید (2) با خلط مبحث دارند با استفاده از این حدیث حاکمیت و حقانیت رُقا و غاصبان حق علی علیه السلام را اثبات کنند همان گونه که سند دیگر احادیث مسلم و متواتری را که در فضیلت و حق تقدم حضرتش بر دیگران وارد گردیده مخدوش و دلالتش را نارسا وانمود کرده اند و به ظلم بر علی و خاندان پیامبر و بی راهه رفتن از خط کسانی که حق با آن ها بوده و آن ها با حق ادامه می دهند - فنستعید بالله من اللجاجة والعصبية .

8. استدلال ابن جوزی

علامه عبدالرحمان بن علی بن محمد جوزی بغدادی، ابوالفرج حنبلی که از مورخان بنام و محدثان مشهور و متعصب اهل تسنن در مسأله قتال و مشروع یا

ص: 123

1- جهت آگاهی بر متن حدیث مسروق و تمیم رجوع شود به روایات ذیل نام عایشه در این رساله (شماره های 25 و 26 و 27).

2- تفصیل این موضوع در زیر عنوان «کلمة حق یراد بها الباطل» ملاحظه شود

نامشروع بودن آن می نویسد :

علما در این باره اختلاف ندارند که علی - رضی الله عنه - با احدی به مبارزه و پیکار، برنخواست مگر آن که حق با علی بود زیرا همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است :

(اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ)؛ (1) بار خدایا! حق را با او بگردان هر گونه که او می گردد

9. استدلال سبط ابن جوزی

علامه محدث، ابو مظفر یوسف بن قز اوغلی سبط ابن جوزی گوید:

هیچ اختلافی بین یکی از صحابه و علی علیه السلام واقع نشد مگر آن که حق با علی بود، به خاطر دعای او (پیامبر) علیه السلام: (أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ كَيْفَمَا دَارَ) (2)؛ و بگردان (خدایا) حق را با او هر طوری که می گردد .

10. استدلال امام فخر رازی

امام فخر رازی از اعلام مفسران و متکلمان اهل تسنن در مسأله جهر و اخفات و بلند یا آهسته گفتن «بسم الله» در نماز می نویسد:

و اما این که علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - جهر به تسمیه می کرده و «بسم الله» را بلند می خوانده محققاً به تواتر ثابت شده است و کسی که در دینش از علی بن ابی طالب پیروی کند بدون شک هدایت یافته و به راه حق گرویده است و دلیل این سخن گفتار او (پیامبر) صلی الله علیه و اله است که فرمود :

(اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ)؛ (3)

بار خدایا بگردان حق را با علی هر سو که علی می گردد .

ص: 124

1- صید الخاطر ، ص 385

2- مرآة الزمان در تاریخ اعیان ، ص 250 ؛ تذكرة الخواص، ص 28 و 32 .

3- تفسیر مفاتیح الغیب ، ج 1، ص 111 .

بدین ترتیب طبق گفتار فخر رازی نه تنها در جهر به تسمیه و بلند گفتن بسم الله اقتدا به علی نشانه هدایت و گرایش به حق است، بلکه در تمام موارد اختلافات عقیدتی فقهی و اخلاقی که از رهگذر دین باید حل و فصل گردد، اقتدا به علی پیروی از حق می باشد و این امتیازی است مختص به امیر مؤمنان که از چنین پشتوانه ای برخوردار است حال آن که هیچ یک از صحابه یا خلفا و فقها از چنین پشتوانه ای برخوردار نبوده بلکه عکسش ثابت است

11. استدلال ابن ابی الحدید

علامه ابن ابی الحدید معتزلی ذیل کلام: (إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرُسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ) (1) که بیانگر انحصار امامت و خلافت در خاندان بنی هاشم و نفی صلاحیت تصدی از دست اندرکاران خلافت و رهبری است و صریحاً آن ها را به دور از چنین صلاحیتی معرفی می کند، سؤالاتی را بدین گونه مطرح می سازد:

اگر بگویید: تو این کتاب (نهج البلاغه) را بر اساس قواعد مذهبی معتزله شرح می کنی و موضوع خلافت را بدان سان که اهل تسنن پذیرفته اند توجیه می نمایی، پس در این باره چه می گویی که امام صریحاً امامت را از دیگران نفی و تنها در شأن مخصوص بنی هاشم از قریش می داند و بس، در حالی که این سخن برخلاف مذهب متقدمین و متأخرین معتزله است.

آن گاه در پاسخ این سؤال صریحاً اعتراف می کند که :

(جمع بین عقیده اهل تسنن - از جمله معتزله - و کلام علی در امر امامت) کار

ص: 125

1- امامان و رهبران دین از قریش هستند که درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم کشت شده است (از نسل علی و فاطمه) این مقام در خور صلاحیت غیر بنی هاشم نیست و دیگر دست اندرکاران رهبری شایستگی این مقام را نخواهند داشت. (نهج البلاغه، فیض الاسلام خطبه 144).

مشکلی است و مرا در این باره نظریه ای است: اگر صحیح باشد که علی چنین سخنی گفته باشد من هم همان را می گویم؛ زیرا از پیش ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: (إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ الْحَقُّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ) (1)

دکتر صبحی صالح، لبنانی ناشر و محقق نهج البلاغه، به ضمیمه بیست فهرست برای آن که مکرر به چاپ رسیده است این فراز از کلام امام را عیناً ضبط و بدون هیچ گونه اظهار نظری از کنار آن گذشته است. (2)

همچنان که علامه محمد عبده، مصری شارح نهج البلاغه و دو تن از محققان مصری (محمد احمد عاشور و محمد ابراهیم بنا) که پیرامون بسیاری از کلمات و جملات کتاب و گفته های محمد عبده تحقیق کرده اند همچون خود او تنها این فراز را ذکر نموده و بدون هیچ گونه ارائه نظر منفی یا مثبت، رد شده و به دیگر فرازها پرداخته اند. (3)

پیداست که اگر این کلام امام قابل تردید و تخطئه بود، آن ها به سکوت نمی پرداختند، اما متأسفانه تعصب نیز مانع از آن بوده که به حقانیت این سخن صریح امیر مؤمنان- که به هر حال حضرتش را خلیفه پیامبر و واجب الاطاعه می دانند اعتراف و درباره آن اظهار نظر نمایند و حق را فدای عصبیت های موروثی و به دور از واقع نکنند بلکه با بی تفاوتی گذشته اند.

نویسنده در پاسخ ابن ابی الحدید می گوید: هر چند این سخن از گفته های مسلم امیر مؤمنان علی علیه السلام است و حتی افرادی از اهل تسنن که در پاره ای از مندرجات نهج البلاغه تشکیک و تردید نموده اند نسبت بدان فراز از کلام امام سکوت و تسلیم از خود نشان داده اند؛ اما در صورتی که حدیث: (علي مع الحقّ...) در نزد ابن ابی الحدید ثابت و مسلم باشد کافی بود که دست از تعصب

ص: 126

1- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 88

2- نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 201.

3- محمد عبده، شرح نهج البلاغه، ص 165

بردارد و تنها به موجب آن، مقام خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی علیه السلام را- که دارای چنین تضمینی از طرف پیامبر خداست- بپذیرد؛ همچنان که ایراد جمله: (إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ فُرَيْشٍ...) با توجه به مقام خلافت بی چون و چرای آن حضرت که مورد اتفاق سنی و شیعه بوده و هست خود به تنهایی مستلزم بی اعتباری خلافت دیگران است که اصلاً محلی برای دم زدن از خلافت غیر بنی هاشم نمی گذارد تا چه رسد به ادعای حق تقدم.

بسیار جالب است که ابن ابی الحدید در راستای تشریح کلام امیر مؤمنان علیه السلام خود اشکالی را طرح می کند و آن گاه با اعتراف به ثابت بودن حدیث: (هُوَ مَعَ الْحَقِّ...) در رد اشکال، بدان متوسل می گردد.

او از یک سو حق را در برابر خود مجسم و از هر چیزی نمایان تر احساس می کند و از سوی دیگر تعصب عقیدتی نمی گذارد که به حق گرایش پیدا کند، و لذا به هنگام سخن یک پا پیش نهاده و پای دیگر عقب می گذارد و در پایان چون کلام پیامبر صلی الله علیه و اله را که فرموده است: (هُوَ مَعَ الْحَقِّ) نمی تواند انکار کند کلمه «اگر صحیح است» را درباره سخن امیر مؤمنان به کار برده و می گوید: در این زمینه سخن گفتن کار مشکلی است و به هر حال با طرح اشکال فوق و استناد به حدیث (هُوَ مَعَ الْحَقِّ) به دوری علی علیه السلام از خطای در گفتار و عصمت در زبان و سندیت در سخن، اعتراف نموده و همین ما را بس است.

کلمه حق یراد بها الباطل

قبل از هر چیز یادآور می شویم: با توجه به این که انواع بحث های عقیدتی و خصوصاً موضوع امام شناسی در طول چهارده قرن گذشته بالاترین رقم کتب اسلامی- به قلم شیعه و سنی- را به خود اختصاص داده در حالی که سهم عمده احادیث مورد استفاده و استناد شیعه در بحث های ویژه امامت و خلافت، متخذ از مصادر اختصاصی و دست اول اهل تسنن بوده و بالاخره گفتنی ها و نوشتنی ها

به اندازه لازم گفته و نوشته شده است اما متأسفانه حاصلی (جز اتمام حجت) به بار نیاورده و از آن جا که دیگر جای بحث و بررسی تازه ای در این باره باقی نگذاشته است ما در صدد بحث و گفتگو پیرامون حق و باطل بودن زمامداران پیش از امیر مؤمنان علیه السلام نبوده ایم و موضوع بحث ما در این کتاب تنها بررسی حدیث: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و...) و دیگر احادیث مشابه و لوازم آن می باشد.

لیکن چون بعضی از علمای اهل تسنن در راستای بحث های کلامی و عقیدتی، به مصداق: (كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ) از حدیث: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) علیه امیر مؤمنان علیه السلام سوء استفاده کرده و به عبارت دیگر: بر خلاف آن چه مقتضای حدیث است برای پایمال کردن حق علی و حق جلوه دادن غاصبان حق ایشان بدین حدیث تشبث و تمسک بسته اند؛ ناگزیر نظر فضلا و پژوهشگران عقیدتی و تاریخی را نخست به متن سخنان آن ها جلب می کنیم و سپس به تحلیل و بررسی موضوع بحث می پردازیم.

به نوشته ابن ابی الحدید: ابو القاسم کعبی (1) و شاگردانش گفته اند:

لو نازع عقیب وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم و سلَّ سيفه لحكمنا بهلاك كل من خالفه و تقدّم، عليه كما حكمنا بهلاك من نازعه حين أظهر نفسه، ولكن مالك الأمر و صاحب الخلافة إذا طلبها و جب علينا القول بتفسيق من يُنازعه فيها و إذا أمسك عنها و جب علينا القول بعدالة من أغضى له عليها، و حكمه في ذلك حكم رسول الله صلى الله عليه وسلم لأنه قد ثبت عنه في الأخبار الصحيحة أنه قال: عليٌّ مع الحقّ و الحقّ مع عليٍّ يدور حيثما دار.

و قال غير مرة: حربك حربي و سلمك سلمی

به طور خلاصه نامبرده با طرح حدیث: علیٌّ مع الحق - به نحو ارسال مسلم - استدلال بر صحت سکوت علی در برابر متصدیان خلافت نموده و آن گاه سکوت

ص: 128

1- عبدالله بن احمد بن محمود کعبی (م 319ق.) از کبار متکلمان و فرقه کعبیه از معتزله و دارای نظریاتی بوده است و مؤلف اختیارات در علم کلام و مقالات الاسلامیه و... می باشد. برای آگاهی تفصیلی بر احوالش ر. ک: زرکلی، اعلام، ج 4، ص 65، 66.

حضرت را- که به اعتراف خود آنان صاحب اصلی خلافت بوده است - نشانگر عدالت و درستکاری دیگران در تصدی خلافت و انمود کرده و از این رهگذر، پیروی از آنان را لازم و اطاعتشان را واجب دانسته است. (1)

آن گاه ابن ابی الحدید خود گوید: «و هذا المذهب هو أعدل المذاهب عندي و به أقول»

و بدین ترتیب پیداست که بلخی و شاگردانش در اصل این ادعا تنها نیستند که از چنین حدیث صریحی درباره حقانیت امیر مؤمنان علیه السلام به نفع دیگران، سوء استفاده نموده و مصداق جمله «کلمة حق یراد بها الباطل» بوده اند، بلکه ابن ابی الحدید نیز که این گفتار را بازگو می کند آن را «أعدل المذاهب» شمرده و گفته است: «من هم همین را می گویم.»

اکنون می گوئیم: اولاً در اصل سکوت حضرت بحث است؛ زیرا از یک سو استنصار و اقدام به گرفتن بیعت (2) و از سوی دیگر، انواع تظلم ها و دادخواهی ها

ص: 129

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 296 و 297.

2- مورخ شهیر ابن قتیبہ دینوری در الامامة والسیاسة، ج 1، ص 19 می نویسد: «علی کرم الله وجهه (پس از غائله سقیفه) فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را شبانه سوار بر راهروی می کرد و به خانه ها و محل اجتماع انصار می برد و از آن ها یاری می طلبید انصار در پاسخ استنصار علی می گفتند: ای دختر پیامبر خدا! کار بیعت با این مرد (ابوبکر) پایان یافت و اگر شوهر و پسر عمت پیش از ابوبکر به ما مراجعه کرده بود ما از وی به دیگری گرایش نمی جستیم (با غیر علی بیعت نمی کردیم) پس علی - کرم الله وجهه - می گفت: آیا انتظار داشتید جنازه رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در خانه اش دفن نکرده بر زمین بگذارم و از خانه بیرون بیایم و بر سر ریاست با مردم به کشمکش پردازم؟! فاطمه گفت: ابوالحسن کاری انجام نداد مگر آنچه را که شایسته و سزاوار او بود، اما آن ها (گردانندگان سقیفه و دست اندرکاران خلافت) کاری کردند که خدا به حسابشان برسد و از آنان دادخواهی کند.» اکنون از کعبی بلخی و ابن ابی الحدید می پرسیم: آیا با چنین زمینه منفی و نامساعدی برای احقاق حق خلافت باز هم باید ترک قیام مسلحانه از طرف امیر مؤمنان را دلیل بر رضا و موافقت آن حضرت با خلافت متصدیان و نشانه عدالت آن ها دانست؟!

و اعتراض های امیر مؤمنان چه در دوران زمامداری متصدیان خلافت و چه در ایام خلافت ظاهری خود در طول پنچ سال و اندی، (1) دیگر هیچ جایی برای مطرح کردن سکوت و استناد بدان باقی نگذارد و بر این اساس، ادعای کعبی و همفکرانش از بنیاد غلط و به دور از واقعیت است.

ثانیاً در صورتی که سکوت امیر مؤمنان علیه السلام از سخنانی گویاتر و تندتر از آن چه ایراد فرموده و ترك قیام مسلحانه علیه رقبا و دست اندرکاران خلافت با توجه به موانع و انگیزه های زیر صورت گرفته باشد چگونه می تواند دلیل بر رضایت و موافقت امام با اوضاع تلقی شود و گذشت اختیاری از حق مشروعی باشد که حقوق مسلمانان در هر عصر و زمانی وابسته بدان است؛ اما آن موانع چنین بوده اند:

1. بیم از تکرار آتش سوزی در خانه یا حداقل تهدید توأم با قسم و همراه با چوب و هیزم (2)

ص: 130

1- ر. ك: مقاله احقاق حق و موضع گیری ... در همین کتاب.

2- مسأله احراق باب و آتش سوزی خانه دختر پیامبر فاطمه زهرا علیها السلام و پیامدهای آن که به خاطر خودداری علی و گروهی از صحابه و بنی هاشم از بیعت با ابوبکر صورت گرفته، برخلاف آن چه بعضی مثل ابن ابی الحدید پنداشته اند- در حالی که خود از همه رویدادها و جزئیات تاریخی آن ایام، آگاه تر از دیگران بوده و مکرر بدان اشاره کرده است- و تنها خواسته اند آن را لوث کنند و نادیده انگارند ساخته و پرداخته فکر شیعه نیست بلکه بسیاری از تاریخ نویسان و محدثان اهل سنت آن را نوشته اند منتها بعضی در بازگو کردن این غایله تنها به تهدید اشاره کرده و به ذکر آوردن چوب و مواد آتش زا اکتفا نموده و با وانمود کردن قضیه در شکل تهدید وقوع آن را پنهان داشته اند و اینک اسامی برخی از نویسندگانی که بدان ها برخوردیم: ابو عبد الله واقدی (م 206 - 209 ق .) به نقل: نهج الحق، ص 271 و کفایة الموحدين، ج 2، ص 125؛ ابوزید عمر بن شبة (م 262 ق .)، تاریخ (بنا به نقل ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 56؛ ابن قتیبہ دینوری (م 276 ق.)، الامامة والسياسة، ج 1، ص 12 (به نقل از: جماعتی از اهل حدیث)؛ بلاذری (م 279 ق.)، انساب الاشراف، ج 1، ص 586؛ مبرد (م 285 ق.)، کامل (به نقل ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 46)؛ یعقوبی (م 291 ق.)، تاریخ، ج 2، ص 105 به طور اشاره؛ ابن جریر طبری (م 310 ق.)، تاریخ الامم والملوک، ج 2، ص 443 و در چاپ دیگر، ج 3، ص 198؛ ابن عبد ربه اندلسی (م 328 ق.)، عقد الفرید، ج 2، ص 250 و 254 و ج 3، ص 63؛ خیشمة بن سلیمان قرشی طرابلسی (م 343 ق.)، فضائل الصحابه، جزء ششم (فضایل ابوبکر) ضمن مجموعه 62 مخطوطات ظاهریه شام؛ و به نقل کنز العمال، ج 5، ص 633؛ مسعودی (م 346 ق.)، مروج الذهب، ج 3، ص 86، ضمن اخبار عبدالله بن زبیر، نقل از عروة بن زبیر به عنوان اعتذار از تصمیم برادرش به آتش زدن پناهگاه محمد بن حنفیه و بنی هاشم به خاطر امتناع از بیعت به امامت عبدالله بن زبیر و استناد به عمل عمر برای تفصیل آن به تألیف دیگرش به نام حدائق الازهار رجوع شود؛ ابن حنزابه (م 391 ق.)، غرر به نقل علامه حلی، نهج الحق، ص 271؛ و طبرسی، کفایة الموحدين، ج 2؛ شهرستانی (م 548 ق.) ملل و نحل، ج 1، ص 75 نقل از: نظام؛ ابن عساکر (م 571 ق.)، تاریخ دمشق؛ سبط ابن جوزی (م 597 ق.)، مرآة الزمان (به نقل لکهنوی تشیید المطاعن؛ ابن جبیر اندلسی، محمد بن احمد (م 614 ق.)، غرر (بنا) به نقل ریاحین الشریعه، ج 1، ص 289؛ ابن ابی الحدید معتزلی (م 655 ق.)، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 21 و 46 و 56 به دو سند، ج 6، ص 49 و ج 14، ص 193 و ج 16، ص 283 و ج 20، ص 147؛ ابو الفداء (م 732 ق.)، در مختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 156؛ صلاح الدین صفدی (م 764 ق.)، الوافی بالوفیات، ذیل نام ابراهیم بن سیار نظام؛ ابن شحنه (م 815 ق.)، روضة المناظر (حاشیه کامل ابن اثیر)، ج 7، ص 164؛ جلال الدین سیوطی (م 911 ق.)، جمع الجوامع، به شرح مندرج در کنز العمال؛ متقی هندی

(م 975 ق .)، كنز العمال، ج 5، ص 631 نقل از طرابلسی، فضائل الصحابه ؛ شاه ولی الله دهلوی (م 1176 ق .) پدر صاحب تحفه
ازالة الخفاء، فصل ششم از مقصد دوم؛ محمد حافظ بن ابراهیم، مصری معروف به حافظ ابراهیم شاعر نیل (م 1351 ق.)، دیوان، ج 1،
ص 75؛ و علامه امینی سخن جالبی در پیرامون شاعر نیل و شعرش درباره احراق باب در الغدیر، ج 7، ص 85 - 87 دارد؛ هیکل
مصری (م 1376 ق .) حیاة محمد، ص 6260؛ عمر رضا کحاله (معاصر)، اعلام النساء، ج 3، ص 1205 و 1207؛ عبدالفتاح
عبدالمقصود مصری (معاصر)، الامام علی، ج 1، ص 225؛ توفیق ابو علم مصری (معاصر)، اهل بیت (بخش امام علی) ص 238 .

2. بیم از تکرار هجوم وحشیانه و برخلاف حکم صریح قرآن به درون خانه چنان که خلیفه اول به هنگام مرگ از اقدام به آن اظهار ندامت و پشیمانی می کرد. (1)

ص: 131

1- ابو عبید، اموال ص 194 ، به طور اشاره؛ ابن قتیبه دینوری الامامة والسیاسة ، ج 1 ، ص 24؛ ابو العباس مبرّد الکامل (به نقل ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 2، ص 46)؛ ابن واضح یعقوبی تاریخ، ج 3، ص 115 ؛ طبری، تاریخ الامم والملوک ، ضمن حوادث سنه 13 ، ج 2، ص 619؛ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری السقیفه و فدک (به نقل ابن ابی الحدید) ؛ احمد بن عبد ربه ، اندلسی، عقد الفرید، ج 3، ص 68؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 414؛ طبرانی، معجم کبیر، ج 1، ص 16، شماره 43؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ذیل نام ابوبکر (به نقل کنز العمال) ؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 2، ص 46 و ج 6، ص 51؛ ذهبی، میزان الاعتدال ، ج 3، ص 109 ، ذیل علوان بن داود؛ ذهبی تاریخ الاسلام ، ج 1، ص 388؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 4، ص 189 ؛ سیوطی، جمع الجوامع (به شرح مندرج در کنز العمال) ؛ کنز العمال ، ج 5، ص 631 و نقل از ابی عبید اموال و خثیمة بن سلیمان طرابلسی . فضائل الصحابه و عقیلی ضعفاء، و طبرانی معجم کبیر و ابن عساکر، تاریخ دمشق و سعید بن منصور، مسند و تأیید آن

3. بیم از تکرار سقط جنین همسر بر اثر فشار مهاجمان برای ورود به خانه به منظور بردن حضرت را برای بیعت با ابوبکر و به خاطر سرکوبی فاطمه و پیشگیری از سخن او در امر خلافت و بیعت (1)

4. بیم از عملی شدن سوگند و تهدید به قتل از سوی گردانندگان سقیفه درباره حضرتش (2)

5. خوف از تکرار توطئه نافرجام قتل حضرت در صف جماعت مسجد به دست خالد بن ولید (3)

6. بیم از بی اعتنایی و عدم همکاری مسلمانان در دفاع از حق و مبارزه با باطل (4)

7. بیم از بازگشت مردم سست ایمان و سطحی نگر به جاهلیت و کفر و شرك

ص: 132

-
- 1- شهرستانی ملل و نحل، ج 1، ص 57؛ صفدی، الوافی بالوفیات (هر دو به نقل از نظام)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 139؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 139؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 268
- 2- ابن قتیبہ الامامة والسیاسة، ج 1، ص 20؛ اعلام النسا، ج 3، ص 1206
- 3- شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 301 و 302.
- 4- الامامة والسیاسة، ج 1، ص 12؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 4 و ج 6، ص 28.

و حتی تکفیر امام و قیام مسلحانه علیه ایشان (1) چنان چه از فراز «بایع الناس ...» که بعد از تظلم پانزده خواهد آمد، تصریح فرموده است .

8. خوف او از قطع نسل و تضييع نطفه افراد مؤمنی که در اصلا ب کفار و منافقان به ودیعت سپرده شده و باید به تدریج به رحم مادران و از آن پس به عالم دنیا انتقال یابند (2) و بر اثر جنگ و درگیری مسلحانه از بین می روند.

9. بیم از روش ریاکارانه منافقان به ظاهر مسلمان یا مسلمانان سست عنصر و ناسپاس که با اظهار دوستی و اعلام همکاری حضرت را به صحنه جنگ بکشاند، اما در اوج درگیری با دشمن کنار بیایند و علی را تنها گذارند، یا توطئه

ص: 133

1- همانند خوارج که از هنگام قرآن بر نیزه کردن معاویه، فریب خوردند و انحرافشان آغاز شد و تا مرز تحمیل منافقی چون ابو موسی اشعری به عنوان حکم از طرف امام و سرانجام کشتن حضرتش به هنگام نماز صبح در مسجد پیش رفتند برای تفصیل به شرح ابن ابی الحدید و الإباضیه فی موبک التاریخ و ... مراجعه شود.

2- علامه ابن شهر آشوب سروری مازندرانی (مناقب، ج 1، ص 272) و ... روایت کرده اند: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد چه چیز مانع گردید از این که علی مخالفان را به عقب راند یا مانع از دخالت آنان در امر خلافت شود؟ امام فرمود: آن چه علی را از این کار بازداشت آیه ای از کتاب خدا بود که می فرماید: (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً)؛ اگر مؤمنان و کافران از هم جدا می شدند (یا صلب کافران و منافقان از وجود نطفه مؤمنان زایل می شد) محققاً آن هایی را که کافر می شدند به عذاب دردناکی معذب می کردیم. (فتح (48) آیه 25). زیرا خداوند سپرده هایی از مؤمنان در صلب کافران و منافقان نهاده که به خاطر آن ها علی از پیکار با آنان دست کشید تا سپرده ها خارج شوند پس آن گاه که پشت کفار و منافقان از نطفه افراد مؤمن خالی گردید حضرتش در برابر آنان به پا خاست و دست به شمشیر و کشتار زد.» نگارنده این سطور: گوید شاهد فرموده امام صادق علیه السلام نیروهای پرتوان و فراوان امیر مؤمنان در جنگ های جمل، صفین و نهروان بود که اکثر آن ها را مردان جوان و کم سنی تشکیل می دادند که نه درک سقیفه و ابوبکر را کرده بودند و نه درک قسمتی از دوران عمر، را و چه بسا که آن ها از پدرانی به دنیا آمده بودند که از طرفداران سقیفه و دشمنان علی به شمار می رفتند و بالاخره در ظاهر مسلمان اما در باطن کافر و منافق و فرصت طلب بودند

قتل امام را طراحی کرده و به مرحله اجرا درآوردند. (1) همان طور که منافقان، بارها از جمله در بازگشت از غزوه تبوک، در محلی به نام «عقبه» نقشه قتل پیامبر را کشیده و در گیرودار اجرای آن بودند که حضرتش از طرف خداوند آگاه شد و عاملان توطئه را به حذیفه معرفی و تا حدی مشت آن ها را باز و نقشه آن ها را خنثی کرد. (2)

و دیدیم که اشخاصی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و ... از اول با امام علیه السلام بیعت نکردند و طلحه و زبیر که پیشقدمان در بیعت به شمار می رفتند خود نخستین بیعت شکن بودند و با بر پا کردن جنگ جمل در بصره به رهبری عایشه، به رویارویی با علی برخاستند، گروهی نیز به معاویه پیوستند و گروهی دیگر به عنوان خوارج با قیام مسلحانه و انواع کارشکنی ها و ایجاد هرج و مرج، به مخالفت پرداختند که اشاره شد.

10. و بیم از دیگر چیزهایی که از نظر امیر مؤمنان علیه السلام مایه سکوت و ترك قتال بود.

ثالثاً، از همه مهم تر آن که هدف پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در ایراد حدیث :

(عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ) جز به معنای گرایش دادن مسلمانان از خود را به امامت علی و به حق بودن ایشان و پیروی مطلق و بی چون و چرا از حضرت در تمام شؤون، اسلامی به چیز دیگری نمی توان تفسیر کرد.

راستی چقدر مضحک است که یک چنین گفتار قاطع و صریحی را که صد در صد به منظور راهنمایی مسلمانان به حقانیت همه جانبه و همیشگی علی و دلیل بر معصوم بودن حضرت از هر گونه خطا و گناه ایراد گردیده است، مورد سوء استفاده قرار دهند و آن را با تحریف معنا دلیل بر حقانیت و واجب الاطاعه

ص: 134

1- شرح پاورقی، شماره 7

2- بیهقی، دلائل النبوه؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 21، ص 247 (به نقل از: بیهقی).

بودن رقبای علی و غاصبان حق ایشان وزن و فرزندانش و انمود کنند و به طور خلاصه عالی ترین و بزرگ ترین فضیلت امیر مؤمنان را مستمسکی برای توجیه و به حق جلوه دادن حاکمیت رقبا و خانه نشین کردن حضرتش قرار دهند و پرواضح است که چنین استدلال و استفاده ای از این گونه، احادیث جز مصداق: «کلمة حق یراد بها الباطل» چیز دیگری نیست

امتناع امام علیه السلام از بیعت با ابوبکر

به نوشته حدیث آوران و تاریخ نگاران اهل تسنن، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و بر پایی «سقیفه بنی ساعده» و روی کار آمدن ابوبکر و بیعت گیری اجباری از برخی بزرگان صحابه، امیر مؤمنان علیه السلام، تا مرز آتش سوزی (یا تهدید توأم با قسم به آتش سوزی خانه او) و هجوم به درون خانه حضرت که به سقط محسن فاطمه، دختر پاک و گرامی پیامبر صلی الله علیه و سلم انجامید و نیز تهدید امام به قتل و دیگر حوادث شومی که در این زمینه به وقوع پیوست استقامت و پایداری کرد و از تن دادن به خلافت ابوبکر و بیعت با وی امتناع نمود تا پس از گذشت شش ماه (البته به نوشته برخی از علمای سنت) که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت، حضرت بیعت کرد (1)

اکنون این سؤال مطرح است که: اگر خلافت ابوبکر مشروع و بر حق بود (با توجه به حقانیت علی علیه السلام و پیوستگی حق با او) چگونه حضرت از پذیرفتن حق و تن دادن به بیعت با ابوبکر سرباز زد و کاری که سرنوشت اسلام و مسلمانان بدان وابسته بود نادیده انگاشت و حتی به تکرار و مناسبت های گوناگون، لب به اعتراض می گشود و تظلم و دادخواهی می کرد .

ص: 135

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 24؛ صحیح ابن حبان، ج 8، ص 206، حدیث 6573؛ صحیح بخاری، ج 5، باب غزوه خیبر، ص 177 و نیز ج 4، ص 96 قریب به آن را ذکر نموده، ولی این جانب به سندی معتبر و قابل قبول که هدف نویسنده واقع گویی باشد نه توجیه، دست نیافتم

در این صورت یا باید حدیث: (لِحَقِّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ) را تخطئه و انکار کرد که معنایش انکار احادیث هم مضمون صریح مسلم و متواتر و از نظر فن حدیث شناسی، دور از هرگونه عیب و ضعف در سند و پیچیدگی و نارسایی در دلالت است یا باید همه حرکات مربوط به بیعت گیری از علی علیه السلام و نیز خودداری آن حضرت از بیعت را نادیده گرفت که معنای آن تکذیب یک سلسله حوادث پی در پی علنی و رویدادهای مسلم و بی چون و چرای تاریخی و نقل های حدیثی و بالاخره انکار قولی است که محدثان و مورخان سنی جملگی برآند.

در مرحله بعد نوبت به بحث پیرامون خلافت ابی بکر می رسد که از یک سو آن چنان که گفتیم پایه گذاری شده است و از سوی دیگر، فاقد پشتوانه ای همانند جملات: (... أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي؟ ...) تو با حقی، پس کسی که تو را آن روز یاری نکند از من نیست.

(والْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ فَمَنْ اسْتَبَدَلَ بِهِ هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ)؛ و حق با علی است، پس کسی که غیر او را برگزیند هلاک می شود و دنیا و آخرت خویش را از دست می دهد، است.

حدیث «الحق مع علی» و شؤون خلافت و رهبری

یکی از لوازم غیر قابل انکار جمله «الحق مع علی» و دیگر فرازهای هم مضمون آن این است که امام علی علیه السلام بر همه افراد امت اسلامی از جمله صحابه و خلفا، تقدّم علمی تقوایی، سیاسی اخلاقی و بالاخره شایستگی همه جانبه و اولویت مطلقه در امر امامت و رهبری داشت

تقدم علمی

بدیهی است که تا حضرت از اعلا درجه جامعیت علمی (چه در جهت بیان ابتدایی نیازهای دینی و دنیوی همه افراد و طبقات اسلامی، و چه در جهت پاسخگویی به هر مراجعه کننده ای در هر نوع سؤال برای حل هر گونه مشکل مادی یا معنوی) برخوردار نبود هرگز نمی توانست مخاطب و مصداق چنین سخن قاطع و صریحی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و سلم واقع شود و با یک مورد ناتوانی از ایراد یک موضوع علمی مورد نیاز یا پاسخ بیجا و خلاف حق و واقع در برابر یک سؤال، کلام پیامبر نقض می شد و البته چنین چیزی از ناحیه پیامبر محال و برخلاف مقام عصمت و نبوت است

وانگهی، اگر حضرت از چنین مقام علمی و برتری همه جانبه برخوردار نبود چگونه می توانست :

ص: 137

1. مبتکر و آغازگر اکثر علوم اسلامی باشد؟ (1)

2. پیرامون بسیاری از مسائل زیست شناسی فیزیولوژی، طب و درمان بهداشت و بهزیستی گیاه شناسی هیئت و فلکیات (واقعی نه تخیلی و فرضی) حساب و ریاضی و دیگر رشته های علمی سخن بگوید؟ (2)

3. هر گونه سؤال عقیدتی و فقهی را پاسخ گوید، چنان که سؤال کنندگان مخالف و معاند و لجوج هم تسلیم شوند و به درستی جواب و توانایی جواب دهنده اعتراف کنند؟

4. برای هر نوع مسأله قضایی با نهایت سادگی و سرعت، راه حل ارائه دهد، به طوری که در بسیاری از موارد اگر جواب ها و راه حل های قضایی علی علیه السلام نبود، تا اکنون با گذشت حدود چهارده قرن از آن تاریخ بی جواب می ماند، یا حداقل هیچ قاضی و دادگاهی نمی توانست بدین سادگی آن ها را حل و فصل نماید و بساط اختلاف و مخاصمه را برچیند؟ (3)

5. و به تمام مراجعات علمی و تفسیری پیرامون آیات شریفه قرآن پاسخ صحیح و مناسب دهد و برای جوابگویی هر گونه پرسش مربوط به شؤون مختلف قرآن و مشخصات و ویژگی های هر آیه بر فراز منبر و در جمع دوست و دشمن و موافق و مخالف، اعلام آمادگی کند و بگوید :

(سلونی من کتاب الله فوالله ما من آية إلا و أنا أعلم ألبليل نزلت ام بنهار، أم في سهل أم في جبل، و لو شئت أوقرت سبعين بعيراً من تفسير فاتحة الكتاب؛ (4)

ص: 138

1- رجوع شود به: سید حسن صدر عاملی تأسیس الشیعه؛ سید حسن صدر عاملی، الشیعه و فنون الاسلام؛ شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی (ترجمه آن)

2- نویسنده این موضوع را با ذکر شواهد و نمونه های فراوان از منابع معتبر اهل تسنن در کتاب دورنمایی از زندگی امام امیر مؤمنان علیه السلام به طور مفصل مطرح نموده و به یاری خدا به زودی منتشر خواهد شد.

3- رجوع شود به: نجم الدین عسکری، علی و الخلفا؛ امینی، الغدير، ج 6.

4- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 338؛ ابو نعیم حلیة الاولیا، ج 1، ص 65؛ ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 463؛ ابن طلحه، شافعی مطالب السؤل، ص 26؛ خوارزمی، مناقب، فصل هفتم، ص 49 (بدون جمله و لو شئت)؛ محب الدین، طبری ذخائر العقبی ص 83؛

محب الدین طبری، ریاض النضره، ج 2، ص 198؛ حموی، فرائد السمطین، ج 1، ص 394، حدیث 331؛ تفتازانی، شرح مقاصد، ج 2، ص 220؛ ابن حجر عسقلانی، اصابه، ج 2، ص 509 و در چاپ سیزده جلدی ج 7، ص 59 - 60. با سه مرتبه تکرار کلمه

«سلونی»؛ تهذیب التهذیب، ج 7، ص 337؛ میدی، شرح دیوان امیرالمؤمنین، ص 15؛ ذینی دحلان فتوحات الاسلامیه، ج 2، ص 337؛ ابن حجر هیشمی، صواعق المحرقة، ص 76؛ ابن صدیق مغربی فتح الملک العلی، ص 37؛ کاکوردی، روض الازهر، ص 33

درباره کتاب خدا از من پرسید به خدا سوگند آیه ای نیست مگر آن که بدانم در شب نازل گردیده یا در روز در زمین هموار فرود آمده است یا در کوه؛ و اگر، بخواهم می توانم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحة الكتاب بار زنم .

و احادیث متعدد دیگری از این قبیل. (1)

جالب توجه فضلا و محققان این که: با گذشت حدود چهارده قرن از دوران زندگی امیر مؤمنان علیه السلام و با همه تحولات و اکتشافات علمی، ادبی و تحقیقی و بطلان هزاران فرضیه علمی و پیشگویی های نجومی و ... که از طرف بزرگ ترین دانشمندان جهان یا مراکز علمی ارائه شده تاکنون هیچ فرد یا گروهی نتوانسته است حتی یک مورد نقض و خلاف واقع و اشتباه در سخنان حضرتش ارائه دهد.

و می بینیم که گفته های آن بزرگوار در هر رشته ای همگام با دنیای علم و اخلاق انسانی و روش های پیشرفته تعلیم و تربیت همچنان به پیش می رود.

تقدم تقوایی

علاوه بر این که حق و علی علیه السلام همواره به هم پیوسته و هرگز از هم گسسته

ص: 139

1- برای آگاهی از دیگر احادیث مربوط و مصادر آن رجوع شود به ملحقات احقاق الحق، ج 7، ص 579 - 595 .

نمی شوند و آن دو جزء لاینفک هم بوده و هستند آن حضرت از ناحیه پیامبر گرامی مفتخر به لقب «امام المتقین» بودند. (1)

این نکته درخور دقت و توجه است که دشمنان فراوان و مخالفان بی شمار حضرت که طبعاً هر کدام به دنبال پیدا کردن نقطه ضعفی بودند تا آن را سوژه دشمنی و بهانه کوبیدن شخصیت علی علیه السلام قرار دهند هرگز نتوانستند کوچک ترین عمل خلاف تقوا و ناهنجاری از حضرتش ارائه دهند بلکه همه دشمنی ها و قلم و بیان و ثروت و قدرتی که هم در دوران زندگی و هم پس از شهادت امام در طول قرن ها در جهت دشمنی و تضعیف او به کار گرفته شد، تنها در جعل حدیث به نفع رقبا و مخالفانش یا تحریف و تکذیب فضایل و مناقب آن حضرت، یا کشتن ایشان و وابستگی یا ایجاد محدودیت های مختلف و سلب آزادی از فرزندان و شیعیان امام خلاصه می گردید بدون آن که بتوانند حتی یک حدیث یا نمونه ای گرچه به صورت و صحنه سازی علیه مقام نقوایی حضرتش شایع کنند

راستی با آن همه دشمنان و دشمنی ها و با آن همه قدرت ها و امکانات حکومتی و نیروهای علمی و مالی و دستاویزهای دینی که در جهت کوبیدن امیر مؤمنان علیه السلام و محو آثار حضرتش بسیج شد و به کار افتاد و در طول حدود چهارده قرن (از هنگام زمامداری ابوبکر تاکنون) جریان داشته و به شدت هر چه بیشتر ادامه دارد، اگر به ذره ای از اشتباه و یا موردی خلاف حق از ناحیه او دست یافته بودند، آیا آن گاه را کوه و آن یک مورد را هزار جلوه نمی دادند؟ و با همه وسایل ممکن به رخ دنیا نمی کشیدند؟ آری اگر کوچک ترین موردی از گفته ها یا جواب های امیر مؤمنان علیه السلام در مسائل مختلف ناشی از هوا و هوس یا خطا و اشتباه بود،

ص: 140

1- رجوع شود به ملحقات احقاق الحق، ج 4، ص 11 - 20 و 99 و 118 و عنوان «امام الاتقیاء»، ص 284 و 334 و 381 و ج 15، ص 65 - 70.

امکان نداشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن پر محتوا و قاطعی مانند: (أَلْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ و...) را درباره ایشان بیان فرماید.

به عبارت دیگر: اگر کمترین زمینه خطا و انگیزه سخن یا عمل ناحقی از علی علیه السلام احساس می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله هم معصوم، اسلام رفتار و گفتار حضرتش را به طور مطلق و به دور از هرگونه قید و شرطی در شکل: «الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، لَنْ يَفْتَرِقَا ...» تضمین و اعلام نمی کرد و علی علیه السلام نیز از چنین تضمین بی استثنا و پشتوانه ارزشمندی برخوردار نمی شد.

و از همه جالب تر چگونگی زندگی شخصی و طرز حکومت و سخت گیری های مالی و غیر مالی به منظور حفظ حقوق مسلمانان و صدها برخورد مختلف امام با افراد، همه بهترین شاهد درجه تقوا و بیانگر تقدم بی شائبه تقوایی و علمی حضرتش بر همه صحابه و دیگران است.

تقدم سیاسی

سیاست (نه به معنای فریب کاری و دغل بازی و آن چه که آن روزها سیاست بازان دغل باز براساس آن حکومت می کردند و امروز سران کفر و استعمار جهانی و حکومت های به ظاهر اسلامی اما دست نشانده آن ها که همه سرمایه های مادی و معنوی کشورهای خود را به ریاست چند روزه می فروشند) بلکه به معنای حسن تدبیر در اداره مملکت و دفاع و حمایت از مصالح اسلامی و منافع مشروع قلمرو حکومت به دور از انواع تبعیض ها و بند و بست ها و سازش با افراد و گروه های شیطان صفت از ناحیه امیر مؤمنان، «قولی است که جملگی برآیند».

اکنون برای پی بردن به روش سیاسی امام کافی است مروری بر عهدنامه مالک اشتر و دیگر عهدنامه ها و بخش نامه ها و دستورالعمل های حضرت به بلاد تحت نفوذ و حکام اعزامی و مسؤولان قضایی بنماییم و نیز مراجعات سیاسی

ابوبکر و عمر را در اقدام به فتح روم کبیر (ترکیه امروز) (1) بیت المقدس و ایران (2) بررسی کنیم تا هم به معنای سیاست اسلامی واقف شویم و هم به تقدم سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام بر همه صحابه و زمامداران پیشین و بعد از خودش، و آن گاه معلوم شود که چگونه حضرت در روش سیاسی و برخورد با دشمنان و بیگانگان داخلی و خارجی، مصداق «الحق مع علی و علی مع الحق» و دیگر عباراتی از این قبیل بوده است.

تقدم اخلاقی امیر مؤمنان علیه السلام

هر چند که ظرفیت محدود و اختصاصی این کتاب در جهت بررسی حدیث: «الحق مع علی» مانع از توضیح کافی پیرامون تقدم اخلاقی امیر مؤمنان است، ولی به خاطر ارتباط این موضوع با بررسی لوازم، حدیث ناگزیر به طور خلاصه و کوتاه می گوئیم:

امیر مؤمنان علیه السلام نه تنها در محدوده زندگی شخصی و اجتماعی، آراسته به اخلاق انسانی و اسلامی و دارای تفوق و برتری بر دیگران بود، که امام علیه السلام با الهام از قرآن مجید و در پرتو ملازمت (حدود سی سال) با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توأم با فراگیری منحصر به فرد علوم و معارف الهی از ایشان، بهترین و ارزنده ترین دستورات اخلاقی را صادر و عالی ترین مکتب اخلاقی و انسان ساز را پایه گذاری فرمود؛ مکتبی که هیچ گونه خلا و کمبودی را بر جای نگذاشت تا مثلاً فلان شخصیت علمی، اسلامی یا کشیش وارسته مسیحی یا دانشمند اروپایی یا

ص: 142

1- رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 111

2- نویسنده این موضوع را از منابع فراوان تاریخ و رجالی اهل تسنن (از جمله تاریخ اصفهان ابونعیم و تاریخ جرجان ابن یوسف سهمی) و نیز شرح فقیه مرحوم مجلسی اول بخش «اراضی مفتوح العنوه» در تاریخ تشیع اصفهان آورده ام و بیاری خدا- در سال 1374 ش / 1416 ق وسیله وزارت ارشاد چاپ و منتشر گردید

عارف هندی و ... آن را جبران و تکمیل نمایند؛ یا طرحی جدید و برنامه ای تازه تر ارائه دهند.

به طوری که بر فضلا و محققان پوشیده نیست بخشی از خطبه های امام و نامه ها و اکثر کلمات قصار نهج البلاغه و همچنین مستدرک آن به نام نهج السعادة (1) و نیز سخنان دُرربار آن حضرت در غرر الحکم پیرامون مسائل اخلاقی و آداب معاشرت و انواع هشدارها و مذاکرات خلاصه می گردد.

امیر مؤمنان- ارواحنا فداه- برای هرگونه برخوردی با هر کس و در هر شرایط و زمان و مکانی دستوراتی صادر فرموده است که هر انسانی در پرتو عمل بدان ها هم بذر محبت خود را در دل های دوست و دشمن می افشانند و از ثمره آن برخوردار می شود و هم از شر مردم شرور و بدخو در امان می ماند و هم بسیاری از، دلتنگی ها عقده ها فاصله های خانوادگی و اجتماعی و گرفتاری های روح ترمیم و حداقل از شدت آن ها کاسته می شود و آتش کینه و عقده های درونی و اختلاف به طور کلی- یا حداقل تا حدود زیادی - جای خود را به آرامش خاطر، خوش بینی مسالمت و همبستگی می دهد

علاوه بر این احادیث فراوان و بی شماری در مصادر حدیثی و غیر حدیثی سنی و شیعه آمده که بیانگر دیگر تعالیم عالیه اخلاقی امام یا شاهد بر روش اخلاق انسانی خود امام در برابر تندی ها و گستاخی ها و بی ادبی های دوست و دشمن است.

این احادیث نمونه هایی گویا بر این است که امام با برخورد انسانی خود نسبت به بدترین دشمنان یا نادان ترین دوستان بیش از ضربات سهمگین شمشیرش، طرف مقابل را دچار شرمندگی و سرافکنندگی و حتی معذرت خواهی می نمود و بالاخره امام در هر جایی و با هر کسی عملاً نشان داده که چگونه حق با او

ص: 143

1- این کتاب به سبک نهج البلاغه در هفت جلد تألیف علامه محمودی در بیروت به چاپ رسیده است.

در پایان این مقال - همچنان که قبلاً اشاره شد باید خاطر نشان کنیم که : اگر کمترین زمینه خطا و نقطه ضعفی در هر یک از شؤون علمی و سیاسی و تقوایی و اخلاقی از ناحیه امیر مؤمنان علی علیه السلام احساس و نمایان می شد پیامبر عالی قدر و معصوم، اسلام رفتار و گفتار حضرت را به طور مطلق و به دور از هرگونه قید و شرطی در سخن گهربار : (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا...) تضمین نمی کرد و علی علیه السلام نیز از چنین تضمین بدون استثنا و پشتوانه ارزشمندی برخوردار نمی شد.

اما در صورتی که صدور حدیث از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت و غیر قابل انکار است، شکی نخواهد بود که تک تک سخنان و آرا و احکام و دستورات و پیشنهادهای ورد و قبول ها و تظلم ها و اعتراضات و دیگر اعمال و رفتار امیر مؤمنان علیه السلام همه مقرون به حق و بدور از هرگونه خطا و هوی بوده است و چنین کسی بر عموم کسانی که فاقد چنین پشتوانه ای بوده اند اولویت در خلافت و امامت بعد از پیامبر داشته است چه از رهگذر فرموده آن حضرت و چه از نظر صلاحیت همه جانبه ای که در او وجود داشت و کتاب های تاریخی دوست و دشمن (خودی و بیگانه) همه و همه بیانگر آن است.

با توجه به این که هر یک از فرازهای حدیث شریف: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ) و دیگر احادیث مشابه آن خالی و به دور از هرگونه قید و شرط و استثنا می باشد، لازمه اش آن خواهد بود که ملازمه و پیوستگی همه جانبه «حق با علی» و «علی با حق» امری قطعی و خلل ناپذیر بوده است.

به عبارت دیگر: حدیث بیانگر این است که هیچ گاه هیچ گونه خطا و گناهی (چه عمدی و چه از روی سهو و فراموشی) از علی علیه السلام سر نزده و نخواهد زد؛ زیرا با یک مورد خطا یا ارتکاب گناه ملازمه دائمی حق و علی نقض می گردد و قبل از هر چیز اعتبار گفته پیامبر که خداوند آن را ناشی از وحی اعلام فرموده است از دست خواهد رفت.

و نیز نفی خطا که لازمه پیوستگی «حق با علی و علی با حق» می باشد اعم از مسائل علمی عملی، شرعی، عرفی، اجتماعی، عقیدتی و اخلاقی است.

به طور خلاصه معنا و مفهوم: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ) این است که علی علیه السلام در سراسر دوران زندگی و در هر جا که قدم نهاده و در هر کاری که اقدام کرده و در هر حالی که برایش پیش آمده است: در ایراد مسائل علمی، در برخوردهای اخلاقی در انجام وظایف شرعی و عبادی و در رویارویی با دوست و دشمن، منزله از خطا و به دور از گناه و فراموشی و تأثیر احساسات بوده

و لحظه ای بین حق و علی و علی و حق افتراق و جدایی حاصل نشده است .

آری این کلام پیامبر خود محکم ترین پشتوانه و سند برای عصمت علی علیه السلام است همچنان که عالی ترین تضمین بر حق بودن راهی است که شیعه در پیروی از علی علیه السلام اختیار کرده است در صورتی که هیچ یک از زمامداران پیش از علی علیه السلام و بعد از آن، حضرت نه خود از چنین پشتوانه و سند حقانیتی برخوردار بودند و نه پیروانشان در پیروی و اطاعت از آنان دارای چنین تضمین و تعهدی بودند به راستی اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم علی علیه السلام را معصوم از هر گونه خطا و لغزش علمی، عملی، عقیدتی و اخلاقی نمی دانست با کلمه (اللَّهُمَّ ادِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ) به صورت دعا و درخواست از خدا یا با کلمه : (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ.) در شکل اخبار و حکایت از واقعیت حق را تابع و رهرو راه علی قرار نمی داد؛ زیرا در صورت معصوم نبودن علی علیه السلام دعای پیامبر - نعوذ بالله - کاری لغو و کلامی نامعقول بود و اخبار حضرتش از مقام عصمت نیز دروغ و برخلاف واقع به شمار می رفت.

بدین ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی عکس این دو عبارت را هم که بیانگر درجه نازل تری از فضیلت امیر مؤمنان بود ایراد نمی فرمود که بگوید: بارالها بگردان علی را به سویی که حق می گردد یا بفرماید: «علی با حق است و می گردد در جهتی که حق به گردش درآید».

چه در صورت دعا (با توجه به مستجاب الدعوه بودن پیامبر و استجابت دعای حضر تش) باید علی علیه السلام با گردیدن به گردش حق، معصوم از کار درآید و در صورت اخبار هم جز خبر از مقام عصمت علی علیه السلام و پیروی ایشان از حق و دوری گزیدنش از خلاف حق معنا و مفهومی ندارد و باز در فرض معصوم نبودن و عدم امکان تحقق آن کلام پیامبر به بیهوده بودن و دروغ منتهی و محکوم می، شد و دروغ و لغو کلام هر دو درباره حضرت محال است

دومین دلیلی که بر مقام عصمت امیر مؤمنان علیه السلام عموماً و به ویژه در گفتار آن

حضرت از این احادیث به دست می آید جمله: (الْحَقُّ عَلَى لِسَانِكَ) است، این جمله یکی از فرازهای حدیث: (لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ...) می باشد و قبلاً از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام و جابر بن عبدالله آوردیم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی که روی سخنش با علی علیه السلام بود این حدیث را ایراد و از جمله فرمود: (الْحَقُّ عَلَى لِسَانِكَ)؛ «یا علی! حق بر زبان توست.»

و نیز در حدیثی که از ابن عباس آوردیم پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم فرمود:

(يَا بَنَ عَبَّاسِ عَلَيْكَ بِعَلِيِّ، فَإِنَّ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِهِ وَجَنَانِهِ)؛

ای ابن عباس! بر تو باد به علی پس بدون شک حق بر زبان او و در قلب اوست.

اکنون می گوئیم: چه تضمینی برای عصمت زبان امیرمؤمنان علیه السلام و حجت و سند بودن سخنان حضرتش در هر موردی بهتر و محکم تر از فرموده پیامبر می توان پیدا کرد که آن بزرگوار با نهایت صراحت، زبان علی را ملازم با حق و گویای به حق معرفی فرمود و به عبارت دیگر با این دو جمله معصوم بودن علی را از هرگونه اظهار نظر و گفتار خلاف حق و خطای در سخن - به ویژه آن جا که سرنوشت ساز باشد؛ مانند بیان، احکام داوری طبابت، شهادت، ادعاهای مختلف دینی و غیردینی، پاسخ مشورت و مشابه این امور (1) اعلام و رسماً بدان گواهی داد.

در پایان این مقال به خاطر آگاهی بیشتر خوانندگان یادآوری دو مطلب، بجا و ضروری است:

1. موضوع عصمت امام و منزله بودن ایشان از هرگونه هوا و هوس، یا خطا و فراموشی در گفتار و کردار در تمام عمر (چه در دوران امامت و رهبری و چه

ص: 147

1- نقش زبان در سرنوشت انسان ها کتابی است از نویسنده و شامل 190 آفت عقیدتی، شرعی و اخلاقی است که از دیدگاه قرآن مجید، نهج البلاغه، کتب حدیث و فرموده های معصومین روی تک تک آن ها بحث و مقاله ای پیرامون آن تنظیم شده است و بیاری خدا برای سومین بار در سال 1375 ش چاپ و انتشار یافت.

قبل از آن) از ضروریات اعتقادی مذهب شیعه اثنا عشری است که در همه کتب کلامی و مصادر اعتقادی شیعه مطرح و به طور مفصل روی آن بحث شده است

2. مسأله عصمت، امام تنها مبتنی بر حدیث: (الحق مع علي) نیست که علاوه بر انواع دلایل عقلی آیات متعددی از قرآن (مانند آیه تطهیر) و روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله (همانند حدیث شریف تَقْلِين) بیانگر این عقیده و پشتوانه آن است که همه در جای خود مطرح و مورد بررسی قرار گرفته و چون موضوع بحث ما در این کتاب تنها حدیث (الحق مع علي) و دیگر احادیث بدین مضمون است، ناگزیر به ذکر لوازم آن از جمله مقام عصمت علی (و به موجب روایت دیگری، عصمت ائمه دوازده گانه) به طور مطلق و بدون هر گونه قید و شرطی بسنده کردیم. (1)

ص: 148

1- رجوع شود به احتجاج امیر مؤمنان در شورای بعد از عمر و شهادت شش نفر از صحابه ... در همین کتاب

جدایی از علی جدایی از خدا و رسول اوست

یکی دیگر از لوازم لاینفک حدیث: (الحق مع علی و...) آن است که پیوند با علی علیه السلام پیوند با خدا و رسول و جدایی از ایشان جدایی از خدا و رسول اوست؛ زیرا معقول و ممکن نیست کسی که به علی (با ویژگی ملازمه او با حق و حق با او) پیوسته است از خدا و رسول گسسته و جدا باشد یا کسی که پیوند خود را با علی علیه السلام قطع کرده و از او جدا شده بتواند با خدا و رسولش مرتبط باشد، بنابراین، پیوند یا جدایی از علی اساس پیوند یا جدایی از خدا و رسول است و این موضوع به خوبی از حدیث ام سلمه استفاده می شود که پیامبر فرمود:

(كَانَ عَلِيٌّ عَلَى الْحَقِّ؛ مَنْ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الْحَقَّ، وَ مَنْ تَرَكَهُ تَرَكَ الْحَقَّ)؛

علی بر حق بوده کسی که پیروی اش، نماید از حق پیروی کرده و کسی که ترکش کند، ترك حق نموده است

گواه بر این ملازمه و مؤید سخن ما فرموده پیامبر گرامی اسلام است که گروهی از ارباب حدیث و اعلام اهل سنت با ذکر سند، آن را از صحابی جلیل القدر پیامبر ابوذر غفاری روایت کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

(يَا عَلِيُّ مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ وَ مَنْ فَارَقَكَ فَقَدْ فَارَقَنِي)؛ (1)

ص: 149

1- جاحظ، العثمانيه، ص 134؛ اسكافي، المعيار والموازنه، ص 224؛ احمد حنبل، فضائل امير المؤمنين، حديث 85؛ ابن عدی جرجانی، الكامل في الرجال، ج 3، ص 950؛ حاكم نيشابوري، مستدرک، ج 3، ص 123 با اعتراف به صحت سند، و ص 146 با سند دیگر بدون کلمه «یا علی»؛ فقيه ابن مغازلی، مناقب، ص 241، حديث 288؛ ابن عساکر، تاريخ دمشق، (بخش ویژه امير المؤمنين)، ج 2، ص 268، شماره 796؛ محب الدين طبري ذخائر العقبی ص 65 (به نقل از: مناقب احمد)؛ محب الدين طبري رياض النضره، ج 2، ص 167؛ حموي، فرائد السمطين، باب 55 از سمط اول، ج 1، ص 300؛ جمال الدين ابن افریقی مختصر تاريخ دمشق، ج 7، ص 151؛ ذهبی، تلخیص مستدرک، ج 3، ص 123؛ شهاب الدين احمد حسینی توضیح الدلائل، ص 188 (نقل از: مناقب احمد حنبل)؛ نورالدين هيثمی، مجمع الزوائد، ج 19، ص 135 با اعتراف به راستگویی راویان آن؛ جلال الدين سيوطی جمع الجوامع به شرح ترتيب آن در كنز العمال؛ متقی هندی كنز العمال، ج 11، ص 614، شماره 32976؛ منتخب كنز العمال، ج 5، ص 32؛ مناوی در شرح جامع صغير سيوطی، ص 248؛ خ از طريق بزار [ملحقات احقاق الحق، ج 6، ص 397]؛ كنوز الحقايق (حرف ميم) ص 156 به عبارت «من فارق علياً فارقني و من فارقني فارق الله»؛ با كثير حضرمي، وسيلة المآل ص 114 خ (به نقل احقاق الحق، ج 16، ص 604) از طريق احمد؛ محمد مبین هندی وسيلة النجاة، ص 54 و 122؛ مولى ولى الله لكهنوى، مرآة المؤمنين، ص 30 (مخطوط)؛ قندوزی ينابيع الموده، باب، بیستم ص 105 (به نقل از جمع الفوائد) و 214 از طريق ابی داود (به نقل از: مناوی، كنوز الدقائق) و ص 243 (به نقل از: ذخائر العقبی) امرتسری، ارجح المطالب، ص 511 از طريق احمد حنبل و دیلمی؛ عینی حیدرآبادی، مناقب علی ص 50 از طريق احمد حنبل و حاكم؛ عباس احمد صقر و احمد عبدالجواد، جامع الاحاديث، ج 7، ص 701.

ای علی! کسی که از من جدا گردد همانا از خدا جدا گشته و کسی که از تو جدا شود، از من جدا گردیده است .

نیز از ابن عمر آورده اند که گفت: رسول خدا فرمود:

(مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي وَ مَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ) (1)

ص: 150

1- فقیه ابن مغازلی، مناقب ص 240 ، حدیث 287 ؛ عمر ملامو صلی وسیلة المتعبدين ، بخش 2 از جزء پنجم، ص 161؛ خطیب خوارزمی مناقب فصل هشتم؛ ابن شیرویه دیلمی، مسند الفردوس ، ج 3، ص 342 (نقل از : طبرانی)؛ حموینی فرائد السمطين، ج 1، ص 299 ، حدیث 237 با چهار نفر نامبردگان بعدی (همه به نقل از : معجم کبیر طبرانی)؛ سیوطی، جمع الجوامع، به شرح کنز العمال؛ متقی هندی کنز العمال ، ج 11، ص 614، شماره 32975؛ مناوی، کنوز الحقایق ، ص 156 ؛ محمد بن ... طاهر سوسی مغربی، جمع الفوائد - من جامع الاصول و مجمع الزوائد ج 2، ص 1520 [پاورقی وسیلة المتعبدين، ص 161]؛ بدخشی، مفتاح النجا ، ص 67 ؛ نزل الابرار ، ص 56 ؛ شاه ولی الله دهلوی ، قرۃ العینین ، ص 119 ؛ شاه تقی علی کاکوردی روض الازهر ، ص 101 ؛ امرتسری، ارجح المطالب ص 511 (به نقل از: خوارزمی و دیلمی)؛ شهردار بن شیرویه دیلمی، مسند الفردوس ، ج 3، ص 342 (نقل از : طبرانی).

کسی که از علی جدا شود پس قطعاً از من جدا شده و کسی که از من جدا شود، از خدا جدا گشته است.

و نیز به مضمون زیر از ابو هریره نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود :

(مَنْ فَارَقَنِي فَارَقَ اللَّهَ، وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي، وَ مَنْ تَوَلَّاهُ فَقَدْ تَوَلَّانِي)؛ (1)

هر کس از من مفارقت جوید از خدا مفارقت جسته و کسی که از علی مفارقت جوید از من مفارقت جسته و کسی که او را دوست بدارد [ولایتش را بپذیرد] مرا دوست داشته [ولایت مرا پذیرفته] است.

ص: 151

1- ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 338 و در چاپ دیگر، ج 2، ص 18، شماره 2638؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص

460

نتایج پربار حدیث: «الحق مع علی و...»

به طور خلاصه این حدیث و احادیث مشابه آن بیانگر مراتب زیر است:

1. ملازمه مطلق و پیوستگی دائمی و همه جانبه حق با علی و علی با حق

2. تابعیت حق از علی و گردیدن آن در جبهتی که علی می گردد. (در شکل اخبار و دعا).

3. جدا نشدن حق از علی و علی از حق تا قیامت و ورود بر حوض (کوثر).

4. با علی بودن حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیدایش اختلاف بین علی علیه السلام و دیگر صحابه و مسلمانان (با این تعبیر) و اعلام حقانیت علی علیه السلام و باطل بودن دیگران (به روایت ابوموسی اشعری).

5. بر حق بودن علی علیه السلام و پیروان ایشان و باطل بودن کسانی که علی را ترك کرده اند (به روایت ام سلمه).

6. وادار شدن ابن عباس به پیروی از علی به دلیل آن که حق بر زبان و در دل اوست (به روایت ابن عباس).

7. گواهی بر این که حق با علی و بر زبان و در قلب علی و در برابر علی و پیش چشمان اوست (به روایت جابر و علی)

8. پیشگویی از درگیری و کشتار گروه تجاوزگر با علی و اعلام حقانیت آن حضرت و هشدار این که: هر کس در آن روز علی را یاری نکند از (امت) پیامبر

9. پیشگویی از اختلاف و فرقه‌گرایی بین مردم و امت و اعلام حقانیت علی و اصحابش (به روایت کعب بن عجره).
10. نهی و ممانعت از علم آموزی به اهل بیت و پیشی جستن بر آنان و سرپیچی و تخلف از ایشان (یا تصدی خلافت بر آن‌ها) به خاطر پیوستگی حق و علی، و ناگسستگی این پیوند تا همیشه (به روایت زید بن ارقم و پنج تن دیگر از صحابه).
11. خشم خدا نسبت به بندگانی که از حق روگردان شوند و نهی از روگردانی از حق و اهل حق و معیت حق و علی و حکم به این که تبدیل (حق و علی) به چیز دیگر مایه هلاکت و از دست رفتن دنیا و آخرت است. (به روایت سهل ساعدی).
12. پیشگویی از برپایی فتنه بعد از خود و دستور ملازمه با علی علیه السلام به دلیل آن که: او نخستین کسی است که در قیامت پیامبر را دیدار می‌کند و با او دست می‌دهد و نیز به دلیل آن که علی علیه السلام صدیق اکبر و فاروق این امت است که بین حق و باطل جدایی اندازد (به روایت ابولیلی غفاری و حدیقه).
13. پیشگویی قتل عمار به دست گروه تجاوزگر و بر حق بودن وی به خاطر همراهی و پیروی از علی علیه السلام و سپس کشته شدنش به وسیله اتباع معاویه و دشمنان علی (به روایت ابو ایوب انصاری).
14. دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حق موالیان علی علیه السلام و نفرین او درباره دشمنانش (به روایت علی)
15. تمام امتیازات و ویژگی‌ها از قبیل: مقام عصمت و ... که از احادیث مورد بحث برای علی علیه السلام استفاده شد شامل بقیه امامان معصوم علیهم السلام نیز می‌شود و آنان یکی پس از دیگری، شریک امتیازات و ویژگی‌های او و امام واجب‌الإطاعه بوده و هستند (به روایت سلمان و پنج تن دیگر از صحابه).

بدین ترتیب، مجموع لوازم خلاصه شده از حدیث شریف: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ» و احادیث مشابه آن بیانگر قطعی و بی چون و چرای مراتب زیر است:

الف) مقام عصمت علی علیه السلام در گفتار و رفتار و تصمیم گیری های منفی یا مثبت.

ب) اولویت مطلقه و تقدم همه جانبه و حقانیت بی چون و چرای علی علیه السلام برای تصدی خلافت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله

ج) واجب الإطاعة بودن علی علیه السلام برای عموم صحابه و مسلمانان، حتی متصدیان، خلافت بدون قید و شرط

د) بر خلاف حق بودن متصدیان پیشین و خلفای اموی و عباسی

ه) نجات یافتن و ناجی بودن پیروان علی علیه السلام

و) گمراهی و هلاکت دشمنان علی علیه السلام و کسانی که از پیروی حضرتش سرباز زدند.

همان طوری که قبلاً نیز اشاره شد یکی از لوازم غیر قابل تردید حدیث: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ...) و (الْحَقُّ عَلَيَّ لِسَانِكَ مَانَطَقَتِ فَهُوَ الْحَقُّ) (1) راستی و درستی و توأم با حقیقت بودن کلیه سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ اعم از مسائل: علمی، بیان عقاید دینی، توضیح مسائل شرعی، تفسیر آیات قرآنی، طرح سیاسی، نظریه قضایی، پیشگویی از حوادث و رخدادهای آینده خبر از حالات و چگونگی افراد دعاوی علمی و انواع مزایا و شایستگی های همه جانبه برای خود و دیگر افراد اهل بیت پیامبر به ویژه اوصیا و امامان بعد از حضرتش، یا ذکر نقاط ضعف و کمبودها و اشتباهات و خطاها و جنایات و حق کشی های گوناگون افراد و گروه ها، که همه و همه بر حق و به دور از شائبه و خطا و غرض ورزی بوده است؛ زیرا لازمه معیت و ملازمه دائمی و همه جانبه با حق از یک سو و حق بر

ص: 154

1- ضمن حدیث (لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَائِفَةٌ) متن خوارزمی

زبان او بودن از سوی دیگر، شاهد بر مقام عصمت زبان و مصونیت آن بزرگوار از هر گونه سخن ناروا و خالی از حقیقت و واقع می باشد.

آری، همان طوری که قرآن مجید با ایراد (و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ...) (1) کلیه سخنان پیامبر اکرم را به دور از هرگونه هوا و خطا و ناشی از وحی الهی اعلام فرموده و این آیه، خود دلیل محکمی بر مقام عصمت زبانی آن حضرت است، پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز با کلمه: (الحق مع علی) و أمثال آن، عصمت همه جانبه علی و با جمله: (الحق علی لسانک ما نطقت فهو الحق) عصمت زبانی آن امام بزرگوار را اعلام و تضمین فرموده است.

ص: 155

1- نجم (52) آیه 3 و 4

چرا امام احقاق حق نکرد؟

به شرحی که پیرامون لوازم حدیث (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) خاطر نشان گردید، یکی از لوازم مسلم و بی چون و چرای آن اولویت و تقدم و بالاخره ذی حق بودن امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به خلافت بلافصل بعد از پیامبر علیه السلام بود و دیگر مقام عصمت و به دور بودن از خطا و هوی.

اکنون این سؤال مطرح می شود که چرا امام علیه السلام با اولویت و حقّ تقدیمی که داشت، احقاق حق نکرد و به جای موضع گیری در برابر متصدیان خلافت بطور فراوان نسبت به شؤون خلافت سازش و همکاری نشان می داد؟!!

در پاسخ نخست توجه خوانندگان را به موارد مختلفی از تظلم ها و دادخواهی ها و اعتراضات امام جلب می کنیم تا معلوم شود: اگر امام به خاطر موانع فراوانی که اشاره شد از احقاق حق مسلم خود و حتی حق فدک همسر معصومه اش فاطمه علیهم السلام خودداری کرد از روز اول بنیاد سقیفه تا آخرین روزهای زندگی هیچ گاه از موضع گیری و اظهار نارضایتی و دادخواهی و هشدار و اتمام حجت خودداری نفرمود و آن گاه می پردازیم به بررسی اصل همکاری های حضرت با زمامداران پیشین و چگونگی آن .

تظلم‌ها و دادخواهی‌های امام

1. علامه ابن ابی الحدید می‌نویسد:

امیر مؤمنان علیه‌السلام پس از واقعه سقیفه فرمود:

(وَاعْجَبًا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَ لَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ)؛ (1)

عجبا! آیا خلافت به صرف صحابی بودن حاصل می‌شود، اما با صحابی و قرابت و خویشاوندی [پیامبر] حاصل نمی‌گردد؟!!

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ *** فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمَشِيرُونَ عُيْبٌ

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَبَجْتَ خَصِيمَهُمْ *** فَغَيْرِكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ (2)

اگر از طریق شورا زمامدار امور مسلمانان شدی این چه شورایی بود که طرف‌های مشورت (همانند من) غایب بودند؟!!

ص: 157

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 416، شماره 185 علامه سید عبدالزهره در مصادر نهج البلاغه، متن «واعجبا ...» را طبق نوشته ابن ابی الحدید و نقل غرر الحکم آمدی (حرف واو، ص 326) والتعجب کراچکی (ص 13) و ضبط نسخ خطی نهج البلاغه از جمله مخطوط 682 ق تأیید نموده و متن ابن میثم را که عیناً در نهج البلاغه صبحی صالح (وَاعْجَبًا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟!!) آمده، غلط و ناقص دانسته است.

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 416، شماره 185 علامه سید عبدالزهره در مصادر نهج البلاغه، متن «واعجبا ...» را طبق نوشته ابن ابی الحدید و نقل غرر الحکم آمدی (حرف واو، ص 326) والتعجب کراچکی (ص 13) و ضبط نسخ خطی نهج البلاغه از جمله مخطوط 682 ق تأیید نموده و متن ابن میثم را که عیناً در نهج البلاغه صبحی صالح (وَاعْجَبًا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟!!) آمده، غلط و ناقص دانسته است.

و اگر از طریق خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفان استدلال نمودی دیگران از تو به پیامبر نزدیک تر باشند؟!

ابن ابی الحدید می گوید: جمله «واعجباً...» اشاره به عمر است که به ابوبکر (در روز سقیفه) گفت: دست را بده تا با تو بیعت کنم چون تو همه جا صاحب و همراه رسول خدا بودی!

اما مخاطب شعر پس روی سخن امام با ابوبکر است زیرا پیش از بیعت در مقابله و رویارویی با انصار به قرابتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می جست و امام با ایراد این شعر هر دورا پاسخ می دهد و رد می کند

ابن میثم می گوید :

امام این سخن را پس از بیعت عثمان ایراد فرمود امام می شنید که گروهی صحت خلافت عثمان را مستند به شورا می دانند و گروهی دیگر به یار و صحابه پیامبر بودن و بعضی نیز به قرابت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم.

حضرت هر سه مطلب را در ضمن این شعر تخطئه و انکار فرمود بدین ترتیب که اگر قرار بود اهل حل و عقد را برای شورا دعوت نمایند این کار انجام نشد و تعداد آن ها بیش از این بود که عمر تعیین کرد و دعوت شدند و اگر قرابت و یا صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودن ملاک و مطرح باشد افراد نزدیک تر به آن حضرت نیز وجود داشتند- که حق تقدم با آن ها بود؛ یعنی من از هر جهت بدان حضرت نزدیک تر می باشم. (1)

با دقت در مراتب فوق بدین حقیقت پی خواهیم برد که امام با ایراد این سخن و این دو بیت شعر، به طور صریح و کوتاه دلایل زمامداری و پیشی جستن آن ها را از حضرت در امر خلافت مردود دانسته و نارضایتی خود را نشان داده است تا همگان تکلیف خود را بدانند.

ص: 158

2. در پاسخ یکی از اصحاب خود از طایفه بنی اسد که از روی تعجب و استبعاد پرسید: از چه رو شما را از این مقام (خلافت) که بدان شایسته تر بودید بر کنار نمودند؟ فرمود:

(يَا أَحَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِينِ تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ...؛) (1)

ای برادر اسدی! تو مردی مضطرب و دستپاچه ای هستی، بی موقع پرسش می کنی اما در عین حال احترام خویشاوندی و بستگی برقرار و حق پرستش محترم، است اکنون که می خواهی بدانی، بدان :

اما استبداد (متصدیان خلافت) در برابر ما نسبت به مقام خلافت، با این که ما از عالی ترین نسب برخورداریم و از جهت ارتباط با پیامبر صلی الله علیه و اله پیوندمان محکم تر می باشد؛ از این رو بود که عده ای بر این مقام بخل ورزیده (و بدون شایستگی، آن را تصاحب نمودند) و گروهی دیگر (خود ما) با گشاده رویی از آن صرف نظر کردند، حاکم و داور خداوند است و بازگشت در قیامت به سوی اوست (در این جا امام به شعر امرء القیس تمثیل جست که حاصل معنای آن این است :) سخن از گذشتگان بگذار و سخن از آن چه امروز با آن دست به گریبانیم (معاویه) بگوی. روزگار پس از آن که مرا گریانید به خنده آورد به خدا سوگند! این تعجب ندارد. آه، چه جریان عجیبی که دیگر تعجبی باقی نگذاشته و کژی فراوان به بار آورده است.

آن ها کوشیدند تا نور خدا را که از چراغش می درخشید خاموش سازند و فوران چشمه الهی را مسدود نمایند و این آب گوارا را بین من و خودشان گل آلود

ص: 159

1- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 162 به نوشته صاحب مصادر نهج البلاغه، ج 2، ص 377 این کلام را پیش از سید رضی (رحمه الله) مرحوم صدوق در امالی، ص 368، مجلس 89 و علل الشرایع، باب 119 از ابو احمد عسکری آورده است و طبری در المسترشد ص 64 و شیخ مفید در، ارشاد، ص 172 و بیاضی در صراط المستقیم، ج 3، ص 111 نیز نقل کرده اند و در سه کتاب اخیر آمده که سائل ابن وردان بوده است.

و بیماری را نمایند اگر این مشکلات موجود برطرف گردد آن ها را به سوی حق خالص گرایش خواهیم داد و اگر چنین نشد و نتیجه حوادث به سود مخالفان گردید، بر آنان حسرت مخور؛ زیرا خداوند از آن چه انجام می دهند آگاه است .

بین ابن ابی الحدید و استادش نقیب بصری پیرامون این که این سخنان امام درباره سقیفه (مربوط به خلفا) است یا مربوط به شورای بعد از قتل عمر (نظر به ابن عوف، عثمان و ...) می باشد سؤال و جواب هایی مطرح گردیده است که به تسلیم ابن ابی الحدید به صدور و ایراد آن درباره سقیفه می انجامد. (1)

3. ابن ابی الحدید می نویسد :

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که روزی فاطمه علیها السلام حضرت را تحریص بر قیام و احقاق حق می کرد و در همان هنگام صدای مؤذن شنیده شد که می گوید: اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ پس به فاطمه فرمود: آیا از خاموش شدن این صدا از صحنه زمین خوشحال خواهی شد؟ فاطمه گفت: نه.

علی فرمود: پس مطلب همان باشد که من به تو می گویم؛ یعنی قیام و رویارویی بر سر خلافت به نابودی اصل اسلام و به خاموشی شعار اَشْهَدُ ... می انجامد « (2)

4. و درباره تنهایی خویش برای احقاق حق در برابر حق کشی ها و دشمنی ها و کارشکنی هایی که نسبت به حضرت روا داشتند فرمود:

(فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَصَدَّ بَيْنَهُمْ عَنِ الْمَوْتِ فَأَغْضَبَتْنِي عَلَى الْقَدَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكُظْمِ وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ)؛ (3)

پس نگاه کردم و دیدم [برای احقاق حق خود] جز اهل بیتم یاورى ندارم، پس دریغم آمد که تنها آن ها را به پیکار و ادارم و جانشان به خطر بیفتد، ناگزیر چشم های

ص: 160

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 241 - 251

2- همان، ج 11، ص 113

3- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 26

پر از خاشاک را فرو بستم و با گلویی که گویا استخوانی راه آن را بسته باشد (جرعه حوادث را) نوشیدم جرعه ای که تلختر از حنظل و کار طاقت فرسایی بود. اما من شکیبایی ورزیدم و بردباری پیشه کردم

ابن ابی الحدید در تعقیب این فراز از کلام امام علیه السلام داستان سقیفه وزد و بندهای مخالفان ایشان را به طور مفصل پیش کشیده (و برخلاف روش مغالطه آمیز و خلط مبحثی که در توجیه این گونه سخنان امام از خود ارائه می دهد و با تلاش فراوان امام علیه السلام را نسبت به سقیفه و شورا راضی و موافق وانمود می کند) این تظلم و درد دل امام را (شاید بطور ناخودآگاه) به حساب ناراحتی ها و نارضایتی ها از کارهای انجام شده در سقیفه گذارده و می نویسد:

«علی بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره می گفت: اگر چهل نفر یاور قاطع و مصمم داشتم به پا می خواستم» (1) پر واضح است که اگر راضی و موافق بود، چنین سخنی نمی فرمود

5. و قد قال قائل: إناك على هذا الأمر يابن أبي طالب الحريص...؛ (2)

کسی به من گفت: (ای فرزند ابو طالب) تو نسبت بدین امر (خلافت) حریص می باشی! گفتم به خدا سوگند شما در حالی که از پیامبر دور ترید حریص تر

ص: 161

1- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 20 و 22

2- نهج البلاغه، صبحی صالح خطبه 172 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 305، خطبه 173 و ج 20، ص 298 و اضافه می کند که امام این خطبه را در روز «شورا» بعد از قتل عمر ایراد فرموده و گوینده این سخن: «تو نسبت بدین امر حریص می باشی» سعد بن ابی وقاص بود در صورتی که خودش روایت نموده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به علی علیه السلام فرمود: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) و چنین سخنی از کسی که این روایت را نقل کرده مایه تعجب است. اما علامه سید عبدالزهره در مصادر نهج البلاغه، ج 2، ص 414 می نویسد: این قسمتی از نوشته ای است که امام علیه السلام در اواخر دوران خلافتش ایراد فرمود و ضمن آن رویدادهای پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله تا هنگام نوشتن این نوشته را توضیح داد سپس دستور فرمود که آن را بر مردم بخوانند. آن گاه اضافه می کند که کسی که به امام گفت: «شما در این امر حریص هستید» عبدالرحمان بن عوف در روز شورا بود و این مطلب را طبری شیعی در کتاب المسترشد ص 80 ذکر کرده است.

می باشید (اما) من بر امر خلافت شایسته تر و به رسول خدا نزدیک ترم و جز این نیست که من حق خویش را مطالبه می کنم و شما (ظالمانه) بین من و آن حایل می شوید و دست رد بر صورت من می زنید و آن گاه که در برابر چشم حاضران، اقامه دلیل نمودم - ابوبکر یا عمر - همچنان بهت زده و سرگردان شد و دیگر نمی دانست در پاسخ من چه بگوید؟!

بار پروردگارا! من در برابر قریش و کسانی که بدان ها کمک نمودند از تو استمداد و دادخواهی می کنم طایفه قریش پیوند خویشاوندی مرا با رسول خدا به هیچ انگاشتند و قطع کردند و مقام و منزلت والای مرا کوچک شمردند و در امر خلافت و غصب حق من هماهنگ شدند (بدین مقدار هم اکتفا نکردند) و گفتند: آگاه باش بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد (چه تو بر امر خلافت استقرار یابی و چه به ما اختصاص یابد، هر دو حق است).

ابن ابی الحدید می نویسد:

این گونه جملات از امام به تواتر نقل گردیده، که فرموده است:

(مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ رَسُولَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا)؛

من از هنگامی که خدا پیامبرش را قبض روح کرد تا اکنون مظلوم واقع شده ام. نیز فرمود: (اللَّهُمَّ أَخْزِرْ قُرَيْشًا فَإِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَغَصَبَ بَنِي أُمْرِي)؛

بار خدایا! قریش را رسوا کن که مرا از حقم ممنوع ساختند و خلافت مرا غصب کردند.

همچنین هنگامی که شنید کسی فریاد می زند: «أنا مظلوم»؛ من ستم دیده ام به او فرمود: (هَلُمَّ فَلْنَصْرَحْ مَعًا فَإِنِّي مَا زِلْتُ مَظْلُومًا)؛ بیا با هم فریاد کنیم که من همواره مظلوم بوده ام.

امام با این سخن از یک سو ناراحتی او را تسکین داد و از سوی دیگر مظلومیت خویش را اعلام نمود.

و نیز فرمود: (مَا زِلْتُ مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مَدْفُوعًا عَمَّا اسْتَحِقُّهُ وَاسْتَوْجِبُهُ)؛ من پیوسته

تحت فشار حکومت زور و استبداد بوده ام و از آن چه حقم بود و شایسته آن بودم ممنوع گشتم .

ابن ابی الحدید پس از نقل کلمات بالا همچون دیگر موارد فراوان به دست و پا می افتد و می نویسد :

معتزلی ها این سخنان را دلیل بر برتری و سزاوارتر بودن امام علیه السلام به خلافت می دانند نه این که نص صریحی برخلاف به حساب آید و امام با ایراد آن اشاره بدان فرموده ، باشد لیکن امامیه و زیدیه بدان ها استناد به اصل خلافت می کنند و به گمان ، قوی همین موضوع از این فرازاها اراده شده است، ولی اگر آن را بپذیریم ناگزیر باید افرادی موجه و سرشناس از مهاجر و انصار را تکفیر و تفسیق نماییم از این رو باید گفت: این جملات جزء متشابهات است. (1)

راستی آیا کلام ابن ابی الحدید را به چیزی جز مغالطه و مصداق « ... و جَحدوا بها و استَیَفَنَّتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا و عُلوًّا » (2) می توان تفسیر کرد که سخنان می توان صریح امیر مؤمنان علیه السلام پیرامون غصب خلافت و نارضایتی از روش متصدیان خلافت را در دست انداز کلام متشابه بیندازد تا تجاوز آنان و احقاق حق مشروع امام علیه السلام در شکل تظلم و دادخواهی را پرده پوشی کند.

در صورتی که حداقل طبق گفته خود ابن ابی الحدید به ظن قوی، مراد همان معنای ظاهری الفاظ است و هیچ گونه ابهامی در کار نیست تا از متشابهات به حساب آید .

گذشته از این که به عقیده عموم اهل تسنن مهاجر و انصار، دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و هوا نبودند تا بر اساس معصوم بودن آن ها ناگزیر باشیم آنان را بی گناه و به دور از انحراف قلمداد کنیم به ویژه آن که همه مهاجر و انصار

ص: 163

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 307

2- «... هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد گفتند این سحری آشکار است و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند». (نمل (27) آیه 14)

مخالف امام، نبودند بلکه شخصیت هایی چون سلمان ابوذر، عمار، مقداد که شخصاً به زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم تمجید و تأیید شده اند، موافق و پیرو آن حضرت بودند .

و در پایان این مقال توجه خوانندگان را به متن روایتی از خطیب خوارزمی جلب می کنیم تا بیش از پیش معلوم شود که امام علیه السلام در امر خلافت با چه مشکلاتی مواجه بوده است .

خوارزمی از طریق ابن مردویه با ذکر سند از ابوظیفیل روایت کرده است که گفت:

به هنگام شورا من در محل انعقاد شورا بودم که متوجه شدم سر و صدا بلند شد، پس شنیدم علی می گوید:

(بَايَعَ النَّاسُ اَبَا بَكْرٍ وَاَدْنَا وَاَلَّهِ اَوْلَىٰ بِالْاَمْرِ مِنْهُ وَاَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَجَعْتُ وَاَطَعْتُ مَخَافَةَ اَنْ يَّرْجِعَ الْقَوْمُ كُفَّارًا يَصَدُّ رَبُّ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ
بِالسَّيْفِ،

ثُمَّ بَايَعَ اَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَاَنَا اَوْلَىٰ بِالْاَمْرِ مِنْهُ، فَسَجَعْتُ وَاَطَعْتُ مَخَافَةَ اَنْ يَّرْجِعَ الْقَوْمُ كُفَّارًا، ثُمَّ اَنْتُمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَبَايَعُوا عُثْمَانَ اِذْ نَا لَا اَسْمَعُ وَلَا
اَطِيعُ؛ (1)

مردم با ابوبکر بیعت نمودند در حالی که به خدا سوگند من اولی تر و سزاوارتر از وی به مقام خلافت بودم، پس من از بیم آن که مردم گرایش به کفر پیدا کنند و با شمشیر گردن یکدیگر را بزنند، اطاعت کردم.

سپس ابوبکر با عمر بیعت کرد و من به خدا سوگند شایسته تر از وی بودم، پس شنیدم و اطاعت کردم از خوف آن که مردم به کفر باز گردند

اکنون شما می خواهید با عثمان بیعت نمایید. ولی من نمی شنوم و اطاعت نخواهم کرد.

6. و حضرت در فراز دیگری می فرماید :

ص: 164

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى فُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ فَطَعُوا رَحِمِي وَأَكْفَرُوا إِنَائِي...); (1)

بار خدایا من در برابر قریش و همدستانشان از تو استمداد و دادخواهی می نمایم، این هارشته خویشاوندی ام را گسستند کاسه حقم را واژگون ساختند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از هر کس بدان سزاوارتر بودم همدست و متفق گشتند و گفتند آگاه باش که پاره ای از حق را باید بگیری و از پاره ای چشم پوشی (که خواه ناخواه حق خلافت از نوع دوم باشد) بنابراین، یا با غم و اندوه بساز و شکیبایی کن و یا از غصه بمیر.

من در کار خود نظر کردم، پس نه یآوری دیدم و نه مدافع همراهی مگر اهل بیت که خوش نداشتم جانشان به خطر بیفتد بدین ترتیب چشمان پر از خاشاک را بر هم نهاده و همانند کسی که استخوان راه گلویش را بسته باشد، آب دهان فرو بردم و با خویشتن داری و فرو خوردن خشم در کاری که از حنظل تلختر و از تیزی دم شمشیر برنده تر و بر جانم بسی دردناک تر بود، شکیبایی ورزیدم.

7. بعد از آن که مقدمات شورا به پایان رسید و نقشه کنار گذاردن امیر مؤمنان علیه السلام با طرح عمر و به دست عبدالرحمان عملی شد امام به خاطر آن که بر همه ثابت کند تنها او شایسته خلافت است و خلافت شایسته او این چنین ایراد سخن و اتمام حجت فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا در بین شما جز من کسی هست که پیامبر - به هنگامی که مسلمانان را برادر یکدیگر قرار داد- بین خود و او برادری ایجاد کرده باشد؟

همه گفتند: نه .

امام آیا درباره غیر من فرموده است : (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛ هر کس من

ص: 165

1- سید رضی این فراز را به شماره 217 - طبق تنظیم صبحی آورده و می گوید: این سخن را ضمن یکی از خطبه های پیشین (که همان فراز شماره 172 باشد) گذشت و من به خاطر تفاوت بین دو روایت آن را تکرار نمودم (شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید، ج 11، ص 109، خطبه 211).

مولا و صاحب اختیارش بوده ام این علی مولای اوست؟

گفتند: نه.

امام: آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر درباره اش فرموده باشد: (أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)؛ (1)

تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی؟ (که خلیفه و شریک در امر نبوت و برادرش و افضل اُمّتش بود)

گفتند: نه.

امام: آیا جز من در بین خود کسی را سراغ دارید که صلاحیت ابلاغ سوره برائت را داشته باشد و پیامبر درباره اش فرموده باشد این کار را انجام نمی دهد مگر خودم یا مردی که از من باشد؟

گفتند: نه .

امام: آیا می دانید اصحاب رسول الله به هنگام جنگ در موارد مختلف همه فرار کردند و من هرگز فرار نکردم؟

گفتند: آری

امام: آیا می دانید من نخستین کسی هستم که اسلام را پذیرفتم؟

گفتند: آری.

امام: کدام یک از ما از حیث نسبت به پیامبر نزدیک تریم؟

گفتند: تو!

سخن امام علیه السلام که بدین جا رسید عبدالرحمان بن عوف آن را قطع کرد و گفت: ای علی! مردم جز عثمان کسی را نخواهند پس به زیان خود قدم بر مدار .

آن گاه روی سخن به ابو طلحه کرد و گفت: عمر به تو چه دستور داد؟

ص: 166

1- نویسنده قبلاً یادآور شد که این حدیث را از قول بیش از پنجاه نفر صحابی و نقل از حدود پانصد جلد کتاب از مصادر حدیثی، تفسیری تاریخی و کلامی اهل تسنن مورد بررسی قرار داده و به یاری خدا در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.

ابو طلحه گفت: فرمان عمر این بود که هر کس تفرقه و اختلاف بیندازد، بکشم.

عبدالرحمان رو به امیر مؤمنان نموده و گفت: هم اکنون بیعت کن و گرنه راهی انتخاب کرده ای که غیر راه مؤمنان است و فرمان عمر را درباره تو اجرا خواهیم کرد. (1)

در این جا امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمود:

(لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتِ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً، التَّمَاثُلُ لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلُهُ، وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرَجِهِ)؛ (2)

محققاً می دانید که من از هر کس دیگر به خلافت شایسته ترم و به خدا سوگند! تا هنگامی که اوضاع مسلمانان بی هیچ فتنه و فسادى رویه راه باشد و به غیر من بر دیگری ستم نشود همچنان تسلیم و ساکت خواهم بود.

این سکوت و خاموشی به خاطر امید به پاداش و فضیلتی باشد که نصیبم گردد و هم از زر و زیورهایى که شما برای دستیابی بدان از هم پیشی می گیرید پارسایی ورزیده باشم

ص: 167

1- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 169 نیز حافظ عقیلی در کتاب الضعفاء، ص 39 (مخطوط) ذیل ترجمه حارث بن محمد خوارزمی مناقب، فصل 19، ص 223 (با اضافه سؤال امام از حدیث «الحق مع علی و علی مع الحق» و آری گفتن حاضران در جواب آن حضرت) ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش امیر المؤمنین)، ج 3، ص 113، شماره های 1140 و 1141 و 1142 به طور مفصل به سه سند از جمله عقیلی، حمونینی در فرائد السمطین، باب 58 از سمط، اول، ص 313، شماره 250 با اضافه جمله (فَأَيُّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزِيلُونَهُ وَ لَا يُزِيلُهُمْ) و ص 320، شماره 251 به دو طریق از جمله ابن مردویه و ابن حاتم شامی در درّ النظم از طریق حافظ بن مردویه، اصفهانی؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 205؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 2، ص 157 به نقل از حافظ عقیلی و ابن حجر هیثمی در صواعق المحرقة، ذیل چهل حدیث فضائل علی ص 75) و ص 93 (به نقل از: حافظ دارقطنی به طور کوتاه) این احتجاج امیر مؤمنان را علیه عثمان آورده اند.

2- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 73 و به ترتیب ابن ابی الحدید، ج 6، ص 166، شماره 73

ابن ابی الحدید نوشته است: «امام بعد از ایراد این سخن دست دراز کرد و بیعت نمود .»

اکنون از ابن ابی الحدید می پرسیم :

آیا جز تهدید علنی به قتل امیر مؤمنان با مجوزی همچون فرمان عمر و مأموریت و آمادگی ، ابو طلحه با همکاری و کمک پنجاه نفر برای انجام آن، چه چیزی و چه عاملی علی را وادار به تسلیم و ناگزیر از بیعت نمود؟ و آیا بیعت آن چنانی را می توان به حساب راضی بودن و موافق بودن آن حضرت نسبت به خلافت متصدیان امر گذارد؟

8. از جمله تظلم های امیر مؤمنان علیه السلام که بیش از هر چیز طرفداران متصدیان خلافت را به تاب و تعب انداخته سخنرانی آن حضرت معروف به خطبه «ششقیه» است. (1)

این خطبه از یک سو افشاگر توطئه ها دسته بندی ها و صحنه سازی هایی است که در خانه نشین کردن علی علیه السلام، غصب خلافت - که حق مسلم شخص ایشان بود- و تاخت و تاز بر مسلمانان خلاصه گردیده است و از سوی دیگر، بیانگر نهایت نارضایتی امام و عدم موافقت ایشان با تصدی خلافت دست اندرکاران قبل از خود می باشد.

آری، حتی ابن ابی الحدید با مهارتی که در توجیه مطالب و مغالطه و پوشانیدن لباس حق به باطل داشته نتوانسته است گفته های صریح و قاطع امام را با توجیهاات خود بر خلاف آن چه هدف اصلی از ایراد آن بوده است ، وانمود کند .

از همین رو، بعض مخالفان از رهگذر تشکیک و انکار این خطبه امام علیه السلام در

ص: 168

1- نهج البلاغه، خطبه 3

صدد دفاع از متصدیان خلافت و سرپوش نهادن بر کارهای آنان برآمده اند (1)

اکنون به خاطر رعایت اختصار تنها به ذکر چند فراز از این خطبه می پردازیم :

(اما والله لقد تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى . يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْفَعِي إِلَى الطَّيْرِ ...)

به خدا قسم او (ابوبکر) پیراهن خلافت را بر تن کرد، در حالی که خود می دانست: من در گردش حکومت اسلامی همچون محور سنگ آسیابم (که بدون آن نمی چرخد) او می دانست سیل ها و چشمه های علم و فضیلت از دامان کوهسار وجودم جاری است و مرغان دور پرواز (اندیشه ها) به افکار بلند من ره نیابند .

پس من لباس خلافت را رها کردم و دامن خود را از آن در پیچیدم (و کنار رفتم) در حالی که بدین فکر فرو رفته بودم که با دست تنها (با بی یآوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این صحنه پر خفقان و ظلمت که پدید آورده اند صبر کنم، صحنه و محیطی که پیران را فرسوده جوانان را پیرو مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج می کشد...

(فيا عجباً! بينا هو يستقيلها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته...)

شگفتا او (ابوبکر) که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند (و با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری (عمر) کابین، بست و چه عجیب هر دو از خلافت به نوبت بهره گیری کردند ...

9. ابن ابی الحدید می نویسد :

علی علیه السلام در آغاز امر امارت وارد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم شد و در حالی که شمشیر

ص: 169

1- جهت آگاهی بر سندیت و بی چون و چرا بودن صدور آن از امیر مؤمنان علی علیه السلام به مصادر زیر رجوع شود امینی، الغدير، ج 7، ص 82 - 85؛ سید عبدالزهره حسینی، مصادر نهج البلاغه، ج 1، ص 309 - 324.

بر کمر آویخته و چشم‌ها همه بدو دوخته بود پس از حمد خدا و صلوات بر پیامبرش فرمود:

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُهُ وَوَرَثَتُهُ وَعِثْرَتُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ دُونَ النَّاسِ...)؛ (1)

پس از آن که خداوند پیامبر خود را قبض روح فرمود ما گفتیم: خانواده و وارث و عترت و اولیای آن حضرت ما هستیم نه دیگران در به دست گرفتن قدرت و فرمانروایی او هیچ کس با ما به رویارویی نپردازد و نسبت به حق مسلم ما طمع نمی‌ورزد که ناگهان گروهی از قوم ما پیش افتاده و زمام امر و فرمانروایی پیامبرمان را از دست ما گرفتند در نتیجه حکومت برای دیگران ثابت و استوار گردید و ما حکم رعیت و مردم معمولی را پیدا کردیم.

افرادی سست‌عنصر و ناتوان به ما طمع ورزیدند و مردمانی پست و بی‌شخصیت، به ما بزرگی و عزت فروختند از این برخورد چشمان ما به گریه افتاد و دل‌ها در سینه‌ها تپید و جان‌ها به ناله درآمد به خدا سوگند اگر بیم آن نداشتیم که میان مسلمانان جدایی و شکاف می‌افتد و کفر و جاهلیت دوباره بر می‌گردد و دین به تباهی می‌گراید با دست اندرکاران خلافت به گونه دیگری برخورد می‌کردیم....

10. ابن ابی‌الحدید به نقل از کلبی آورده است:

امیر مؤمنان علیه السلام چون اراده رفتن به بصره کرد این خطبه را ایراد فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ...) (2)

به هنگامی که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد قریش علیه ما (آل محمد) به پا خاستند و ما را از حقی که از همه مردم بدان شایسته‌تر بودیم کنار نهادند، پس من

ص: 170

1- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 307

2- همان، ص 308 (به نقل از: کلبی)

دیدم صبر بر این تجاوز و حق‌کشی افضل و بالاتر از جدایی و از بین رفتن وحدت کلمه مسلمین و ریخته شدن خون آن هاست، در حالی که مردم هنوز تازه به اسلام پیوسته‌اند و دین - همچون شیر که از پستان درآمده و با اندک چیزی فاسد می‌شود - افت پذیر است و کمتر پیشامدی آن را وارونه و به عکس آن چه هست معمول می‌دارد.

پس گروهی دست اندرکار خلافت و رهبری اسلامی شدند که در رسیدن به هدف و در رویارویی با ما کوتاهی از خود نشان ندادند و سپس به دار جزا شتافتند و خداوند خود صاحب اختیار محو سیئات آنان و گذشت از تدروی هایشان می‌باشد.

11. امام علی علیه السلام در فراز دیگر از غاصبان حقش به درگاه الهی چنین می‌نالد :

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ أَصَمُّ مَرَوْا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَرْبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ، فَعَجَزُوا عَنْهَا؛ وَ حُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا؛ فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ بِي، وَ الدَّائِرَةُ عَلَيَّ. اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا، وَ لَا تُمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)؛ (1)

بار پروردگارا! من علیه قریش از پیشگاه تو استمداد و دادخواهی می‌کنم، چه آن‌ها همه‌گونه شر و دشمنی را نسبت به پیامبر در خاطر نهان داشتند و از انجام آن ناتوان شدند و تو بین ایشان و پیامبر حاجز و مانع گردیدی پس آن‌ها مرا هدف قرار دادند و نقشه خود را درباره من پیاده کردند.

بار خدایا! حسن و حسین را حفظ فرما و تا من زنده‌ام فاجران قریش را بر آن‌ها مسلط مساز و آن‌گاه که مرگ من فرارسید تو خود نگهبان و رقیب آن‌هایی و بر همه چیز ناظر هستی

ص: 171

12. و آن بزرگوار ضمن خطبه ای که پس از بازگشت از صفین یا به گفته ابن ابی الحدید بعد از قتل عثمان و بیعت مردم با حضرتش ایراد کرد فرمود:

(...لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ، وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ؛ (1)

احدی از این امت را با آل محمد صلی الله علیه و سلم مقایسه نتوان کرد و آنان که ریزه خوارخوان نعمت آل محمداند با آن ها برابر نخواهند بود آن ها اساس دین و استوانه یقین اند .

غلو کننده افراطی باید به سوی آن ها بازگردد و عقب مانده باید به آن ها ملحق شود، ویژگی های ولایت و حکومت از آن آن ها و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وراثت او در میان آنان است.

هم اکنون حق به اهلش برگشته و از نوبه جایی که از آن جا منتقل شده بود باز گردیده است

پیداست که اگر امیر مؤمنان علیه السلام زمامداران پیش از خود را غاصب و غیر ذی حق نمی دانست و خود از روی میل و اختیار نسبت به حق خلافت چشم پوشی کرده و آن را بدان ها واگذارده بود چنین سخنی ایراد نمی کرد.

13. نیز ضمن خطبه ای که در آن از رویدادهای آینده پیشگویی کرده و گروهی از گمراهان را که به جاهلیت بازگشته اند توصیف می کند و می فرماید:

(حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ...؛ (2)

ص: 172

1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 143، خطبه 2

2- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 150. ابن ابی الحدید در ج 9، ص 132 در شرح این جمله: گوید مقصود از کلمه هجر والسبب، فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم است که درباره اهل بیت فرمود: (خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ). و مقصود از کلمه «أمرؤا بمودته ...» فرموده خداوند است که فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری (42) آیه 23)

... تا آن که خداوند پیامبرش را به سوی خویش فرا خواند، گروهی عقب گرد نموده و اختلاف و پراکندگی آن ها را به هلاکت کشانید و تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان (اهل بیت پیامبر) پیوند برقرار نمودند و از وسیله ای که دستور داشتند بدان مودت، ورزند روی برتافتند و بنا و بنیاد (ولایت) و رهبری جامعه اسلامی را از جای خود برکنده و در موضعی ناشایسته غیر از موضع خود برقرار کردند. اینان کانون همه گونه خطاها و گناهان و دروازه های همه گروندگان به باطل هستند آن ها در وادی حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و نادانی دیوانه وار بر روش آل فرعون فرورفتند .

14. ابن ابی الحدید به نقل از ابوالقاسم کعبی بلخی و او از سعید بن مسیب آورده است :

وقتی امام در حال خطبه خواندن نظرش به شخص اعرابی افتاد که از جا برخاست و فریاد زد: «و امظلمتاه؛ وای که بر من ظلم شده است .

»

حضرتش او را به نزد خود خواند و چون نزدیک شد فرمود

(إِنَّمَا لَكَ مَظْلَمَةٌ وَاحِدَةٌ، وَأَنَا قَدْ ظَلِمْتُ عَدَدَ الْمَدْرِ وَالْوَبْرِ)؛

همانا بر تو یک ستم واقع شده اما بر من به عدد دانه های باران و شمار موی بدن شتران، ظلم وارد گردیده است .

و به روایت عباد بن یعقوب او را صدا زد و فرمود:

(وَيَحْكُ، وَأَنَا وَاللَّهِ مَظْلُومٌ أَيْضًا، هَاتِ فَلْتَدْعُ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمْنَا)؛

وای بر تو به خدا سوگند من هم، مظلومم بیا تا با هم به کسی که بر ما ستم روا داشته است نفرین کنیم. (1)

15. از جمله تظلم های امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با پاسخ به نامه معاویه است

ص: 173

که مناسب است نخست متن آن را به آگاهی خوانندگان برسانیم و آن گاه به پاسخ آن پردازیم که بیانگر یک نمونه از نظلم های آن حضرت است.

نامه معاویه به علی علیه السلام

ابن ابی الحدید می نویسد: از جمله نامه های مشهور معاویه به علی علیه السلام این نامه می باشد که توسط ابی امامه باهلی فرستاده است و می نویسد:

به یاد می آورم روزی را که با ابوبکر صدیق بیعت بر خلاف شد، همسرت (فاطمه علیها السلام) را شبانه سوار بر الاغ می کردی و در حالی که دست هایت در دست های پسرانت حسن و حسین بود به راه می افتادی و آن ها را در خانه های مردم می بردی و کسی از اهل بدر و پیشقدمان در اسلام نبود مگر آن که او را به خود دعوت کردی و زن و فرزندان را به رخ آن ها کشیدی و از آنان علیه رفیق پیامبر (ابوبکر) مددخواهی کردی.

پس جز چهار یا پنج نفر، کسی به تو پاسخ نداد و به جان خودم قسم که اگر تو بر حق بودی به تو پاسخ می دادند لیکن تو ادعای باطلی داشتی و آن چه را ناشناخته بود می گفتی و چیزی را که قابل درک نبود می خواستی و هر چه را فراموش کرده باشم این سخنت را فراموش نخواهم کرد که وقتی ابوسفیان تو را تحریک به قیام کرد (تا در برابر ابوبکر و ... از پای نشینی) گفتی اگر من چهل نفر یاور می یافتم که واقعاً با من همراه بودند در برابر این قوم به پا می خاستم (1)

ملاحظه می کنید که معاویه - صرف نظر از گستاخی و بی ادبی در تعبیر امام علیه السلام چنان چه در پاسخ او می خوانید - خود نیز به اصل مطلب (اعمال زور) اعتراف نموده است که معلوم می شود بعد از شش ماه از غائله سقیفه هم، بیعتی که به گفته اهل تسنن انجام شده با زور و اجبار همراه بوده است و اگر برای احقاق حق از قیام مسلحانه علیه آن ها خودداری کرده یار و یآوری نداشته است تا از همکاری

ص: 174

آن‌ها استفاده فرماید و بنابراین، ترك قیام دلیل بر حقانیت و عدالت متصدیان خلافت نخواهد بود.

پاسخ امام علیه السلام به معاویه

به شرحی که ابن ابی الحدید نوشته است: نامه ای که معاویه توسط ابی امامه باهلی برای امیر مؤمنان علیه السلام فرستاد و از آغاز تا انجام حضرتش را با انواع تهمت‌ها، خرده‌گیری‌ها و نقاط ضعف مخاطب قرار داده بود امام نیز نامه جالب و مفصلی در پاسخ وی نگاشت که فرازی از نامه حضرت چنین است:

(... وَ قُلْتَ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُوا لِعَمْرِ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَهَ حَتَّى وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَابِهِ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ وَلَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ وَ هَذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ فَصُدُّهَا) (1)

... و گفتم که مرا همانند شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم، عجب! به خدا سوگند! خواسته‌ای مذمت کنی و ناخود آگاه مدح کرده‌ای، خواسته‌ای رسوا کنی ولی خود رسوا شده‌ای این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، ما دام که در دین خود شک و تردید نداشته باشد و در یقینش دچار تزلزل نشود و این خلاصه حجت و دلیل من است، حتی در برابر غیر تو

16. ابن ابی الحدید نوشته است: علی فرمود:

(كُنْتُ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَجُزءٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) (2)

من در دوران رسول الله صلی الله علیه و سلم همانند جزئی از آن حضرت بودم آن چنان که مردم به ستاره‌های آسمان (به خاطر عظمت خلقت آن‌ها از روی شگفتی) می‌نگریستند،

ص: 175

1- شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 181 - 187؛ مناقب خوارزمی، ص 175، فصل سوم از فصل 16؛ عقد الفرید، ج 2، ص 285؛ صبح الاعشی، ج 1، ص 228.

2- شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 326، شماره 733

به من نگاه می کردند .

آن گاه روزگار مرا فرود آورد پس فلان و فلان (ابوبکر و عمر) را همردیف با من قرار دادند .

سپس مرا قرین و همردیف پنج نفری کردند که عثمان (با همه ویژگی های اخلاقی و حکومتی که داشت) شاخص و برتر آنان بود و من گفتم: وامصیبتا.

اما روزگار بدین حد (از جفای بر من) اکتفا نکرد و آن قدر مرا در سرایشی قرارداد که همسان با پسر هند (معاویه) و ابن نابغه (عمر و عاص) به حساب آمدم .

جای بسی تأسف بر حال گوینده آن است که امام از همردیف گردیدن با، نامبردگان اظهار نفرت و گله و نارضایتی نموده است ولی مخالفان حضرت را تسلیم شده شرعی و مطیع و خشنود از خلافت آن ها وانمود می کنند

17. امام علیه السلام در نامه ای که به هنگام واگذاری حکومت مصر به مالک اشتر همراه وی برای مردم آن دیار فرستاد فرمود :

(فَلَمَّا مَضَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ...) (1)

... پس همین که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشت مسلمانان درباره امارت و خلافت بعد از او به کشمکش برخاستند، به خدا سوگند به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر امر امامت و رهبری را از خداندانش بگردانند و باور نمی کردم آن ها مسأله رهبری را از من دور ، سازند یگانه چیزی که مرا بُهت زده کرد، هجوم آوردن مردم به جانب فلان (ظاهراً مقصود ابابکر بوده است) و دست بیعت دادن به وی بود، در این هنگام، من دست بر روی دست نهاده و کناره گیری کردم تا جایی که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و برای نابودی دین محمد صلی الله علیه و سلم شعار می دهند .

ص: 176

در این جا بود که ترسیدم اگر به یاری اسلام و پیروانش نشتابم، دیر یا زود شکاف جبران ناپذیری در آن به وجود آید یا شاهد آن چنان تباهی خواهیم بود که اندوه و مصیبتش از رهایی و گم گشتن خلافت و ولایت بر شما دشوارتر آید؛ خلافتی که چند روزی بیش نمی ماند و مانند سراب به نیستی می گراید، یا همچون ابر از هم می پاشد و کارش به پراکندگی می انجامد

به خاطر پیشگیری از این حوادث، در آن گیر و دار به پا خاستم تا باطل از میان رفت و به نابودی کشیده شد و دین از آشفتگی رهید و به زیور اطمینان آراسته و پابرجا گردید .

18. ابن ابی الحدید به نقل از زبیر بن بگاری از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

روزی عثمان در شدت گرمای نیم روز به دنبال من فرستاد و من با انداختن نقاب بر سر و صورت به نزد او رفتم پس در حالی که بر تختی لمیده و شلاق در دست داشت و دو کیسه پول از طلا- و نقره پیش رو نهاده بود به من گفت: هر چه می خواهی از این پول ها بردار تا شکمت پر شود که تو مرا آتش زده ای!

پس من بعد از تعارف و گفتن کلمه پیوند خویشاوندیت برقرار باد؛ گفتم: اگر این پول ها مالی باشد که از کسی به توارث رسیده یا کسی آن را به تو بخشیده است یا از راه تجارت به دست آورده ای من یکی از دو کار را خواهم کرد یا می گیرم و تشکر می کنم یا گذشت می نمایم و با سختی می سازم .

ولی اگر از مال خداست (بیت المال) و حق مسلمانان و یتیم و ابن سبیل در آن است، پس به خدا سوگند نه تو حق بخشیدن آن را، داری نه من حق گرفتنش را!

عثمان گفت: من هم گذشتم جز آنچه را که تو از آن گذشت کردی، آن گاه از جا برخاست و با شلاق در دست داشت آن قدر که می خواست و دستش خسته شد مرا شلاق زد بدون آن که من عکس العملی نشان دهم و چون رها کرد، من نقاب بر سر کشیده به خانه برگشتم و گفتم: خدا میانه من و تو حکم کند اگر من

تورا امر به معروف و نهی از منکر نمودم. (1)

اکنون این سؤال مطرح است که آیا علی بر حق بود که به خاطر انعطاف ناپذیری و تن ندادن به ذلت و فرار از گرفتن حق السکوت، ضربه های شلاق را بر کیسه های طلا و نقره ترجیح داد یا عثمان که بدون هیچ گونه مجوز شرعی امیر مؤمنان را (با انواع سفارش های خدا و رسولش در حق او) به خاطر نهی از منکر و امتناع از گرفتن حق السکوت در برابر تندروی ها و بدعت های خلاف اسلام وی مورد هتک و هدف شلاق قرار داد؟! هدف شلاق قرار داد؟!!

در پایان برای آگاهی بر رقم های درشت و سنگین در هم و دیناری که عثمان بابت حق السکوت به سردمداران و ثروتمندان حق و حساب بگیر قریش می رجوع شود به کتاب ارزشمند الغدیر علامه امینی؛ زیرا به خاطر اختصار از شرح آن معذوریم. (2)

ص: 178

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 16

2- ج 8، ص 286

موضع گیری امیر مؤمنان در برابر جریان شورای خلافت

عموماً کسانی که داستان شورای خلافت را بعد از عمر (که بر اساس طرح شخص عمر پایه گذاری شده بود) نوشته اند این موضوع را نیز آورده اند که عمر پیش بینی نموده بود اگر اعضای شورای شش نفری بر اثر اختلاف نظر به دو گروه سه نفری درآمدند، حق تقدم در تصمیم گیری مربوط به گروهی باشد که عبدالرحمان بن عوف در آن است و بالاخره نقش اظهار نظر قطعی و سرنوشت ساز به عهده او گذارده شد و هنگامی که این نقشه پیاده شد و اختیار قطعی به دست عبدالرحمان، افتاد وی نخست به امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد کرد به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر خلافت را به عهده گیرد تا با حضرتش بیعت نماید.

اما امیر مؤمنان که خلافت را حق بی چون و چرای خود می دانست؛ با تکرار سه مرتبه پیشنهاد عبدالرحمان از بیم لوازم تن دادن به آن (همان طوری که در ماجرای سقیفه تا مرز سوزاندن در خانه اش یا تهدید توأم با قسم به احراق، و تهدید شدن به قتل و ...، تحت فشار قرار گرفت و با خودداری از بیعت با ابوبکر و مخالفت با خلافت او حداقل تا شش ماه ایام زنده بودن فاطمه زهرا علیها السلام موضع گیری کرد) در ماجرای شورای این چینی نیز تا مرز از دست دادن فرصت

دستیابی ظاهری به خلافت با رد کردن عمل به سیره ابوبکر و عمر، موضع گیری و سرسختی نشان داد و فرمود: «تنها عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر را می پذیرم، اما عمل به سیره آن دو را نه».

ولی چون عثمان آن شرط را به ظاهر پذیرا شد عبدالرحمان خلافت را بدو واگذار کرد و با وی بیعت کرد و خلافتش را اعلام نمود. (1)

در صورتی که اگر سیره ابوبکر و عمر مورد رضایت و تأیید علی بود و آن را صحیح می دانست پیشنهاد عبدالرحمان را می پذیرفت و خلافت را از دست نمی داد

اکنون این سؤال مطرح است که: اگر علی علیه السلام طبق حدیث موضوع بحث بر حق بود چگونه سیره آن دو نفر و عمل عبدالرحمان و روی کار آمدن عثمان که همه مورد تخطئه حضرت بود می توانست بر حق باشد و اگر سیره آن ها و بیعت عبدالرحمان با عثمان (که عمل به سیره آنان را پذیرفت) بر حق بود، پس بر حق بودن علی علیه السلام با رد کردن عمل به سیره آن دو چه معنای معقولی خواهد داشت؟!

راستی آیا این تناقض گویی نیست که ما طبق نظر کعبی بلخی و ابن ابی الحدید هم علی را بر حق بدانیم و هم آن چه را که علی مردود دانسته و حتی بگوییم: علی علیه السلام تن بدان داده است و به دروغ به حساب علی بگذاریم؟!

و به عبارت دیگر یا علی علیه السلام بر حق بود و سیره ابوبکر و عمر و طرح پیشنهادی عبدالرحمان و تصدی عثمان هر سه ناحق و بر باطل بودند یا آن سه صحیح بود و روش علی علیه السلام بر باطل که البته فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله (الحق مع علی)

ص: 180

1- احمد حنبل، مسند، ج 1، ص 75، حدیث 2؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 139؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 5، ص 40؛ ابن عبدربه قرطبی عقد الفرید؛ ابن اثیر، کامل التواریخ، ج 3، ص 27 (ضمن حوادث سنه 23)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 187 و 188 و 194؛ ابوالفداء، مختصر فی اخبار البشر (ضمن حوادث سنه 24)؛ باقلانی، التمهید، ص 209؛ ابن کثیر، البدایة والنهایه، ج 7، ص 146

و علی مع الحقّ) به طور کلی تردید را برطرف و تکلیف افراد حق جو و غیر متعصب را روشن می سازد

نیز در برابر شرط تحمیلی عمل به سیره شیخین که ابن عوف مطرح نمود و علی علیه السلام رد کرد و عثمان پذیرفت و در نتیجه برنده منصب ظاهری خلافت گردید این سؤال ها پیش می آید که متأسفانه یا خوشبختانه تاکنون جوابی نداشته است:

1. طرح عمل به سیره شیخین در برابر کتاب و سنت تحت چه عنوانی و به چه دلیلی جزء شرایط بیعت با خلیفه انتخابی درآمد؟!

2. مگر از خلیفه راستین پیامبر جز عمل به کتاب خدا و سنت رسول ممکن است چیز دیگری خواست؟!

3. و مگر او می تواند سیره کسی را در ردیف (عرضی یا طولی) کتاب و سنت مورد عمل قرار دهد؟!

4. اگر سیره شیخین موافق با کتاب و سنت بود دیگر چه نیازی به مطرح شدن جداگانه داشت؟! و اگر برخلاف کتاب و سنت، بود ابن عوف چه حقی داشت که آن را مطرح و تحمیل کند؟!

و عثمان چگونه خلیفه ای بود که آن را پذیرفت؟!

و شورا از چه رو در برابر آن تسلیم شد و سکوت اختیار کرد؟!

و علی چرا به خاطر رد آن از تصدی امر خلافت ممنوع گردید؟

و با توجه به این که عثمان از همان سال های اول خلافتش با پشت کردن به سیره شیخین و حتی کتاب خدا و سنت رسول اکرم از طرف شورا و دیگر صحابه و مسلمانان، مورد اعتراض واقع شد و پس از آن که به دست مسلمانان با مشارکت طلحه و زبیر (از افراد شورا) کشته شد امیر مؤمنان گرفتار پیامدهای آن و تاوان پس دادن به عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و دار و دسته های آن ها شد

از این ها گذشته، به چه دلیل انواع اختلافات مذهبی و رد ایرادهای عقیدتی

و عزل و نصب های حکومتی و محدودیت های علمی عبادی و شغلی (معمول در عربستان و دیگر کشورهای تحت نفوذ اهل تسنن) و کشتارهای دسته جمعی شیعه و سنی و تشکیلات، زندان ها غارت ها، آتش سوزی ها و تصفیه بلاد و کشورهای مسلمان نشین از افراد شیعه (1) در طول چهارده قرن گذشته اسلام، همه و همه در حمایت و جانبداری از صاحبان آن سیره ها و سرکوبی مخالفان آن ها خلاصه گردیده و تاکنون نیز ادامه یافته و همچنان با شدت به پیش می رود؟

و اما موضوع همکاری امام در بعضی از شؤون خلافت از قبیل :

1. جوابگویی به ارجاعات قضایی، ابوبکر، عمر، عثمان و حتی معاویه

2. قبول احتجاج و بحث و گفتگوی عقیدتی با علمای یهود و نصارا و دیگر فرستادگان خلفا به خاطر ناتوانی از بحث و مجادله با آن ها .

3. جوابگویی به مشاوره های سیاسی خلفا از قبیل : ارائه طرح در جهت اقدام به فتح، ایران، روم بیت المقدس و ... ، پس همه به خاطر حفظ آبروی اسلام و گسترش آن در دیگر مناطق و سرزمین های جهان و حفظ حقوق مسلمانان و دفاع از آن بوده است .

وانگهی، مسؤولیت امیر مؤمنان علیه السلام در همه شرایط از آغاز تا انجام به قوت و اعتبار خود باقی بود و در هر مورد لازم تا سر حد امکان به خاطر رعایت مصالح اسلام و مسلمانان ناگزیر وظایف امامت را انجام می داد.

بنابراین طبق شهادت پیامبر گرامی اسلام به معیت و ملازمه دائمی «علی با

ص: 182

1- مثل مصر که پس از روی کار آمدن صلاح الدین ایوبی به شرحی که مورخان نوشته اند و هم اکنون از نزدیک مشاهده می کنیم آن چنان شیعه را تار و مار نمود که با گذشتن حدود هفت قرن هنوز شیعه هیچ گونه عنوان رسمی در مصر ندارد و پیوسته در حال تقیه و فشار و انواع محدودیت ها به سر برده و می برد همچنین با روی کار آمدن سعودی های وهابی در حجاز شیعه تار و مار شد و تعدادی که هستند در نهایت تقیه و فشار و همه نوع محدودیت دینی علمی و اجتماعی به سر می برند و توضیح این رشته سر دراز دارد.

حق و حق با علی» شکی نیست که لازمه حتمی چنین شهادتی این باشد که علی عالمی بود که هیچ گاه خطا نکرد و عادل‌لی که هیچ وقت مرتکب ظلم و ستم نشد و بنده مطیع و فرمانبری که هیچ گاه پیرامون گناه نگشت، هر چه را پذیرفته است حق بوده، و هر چه را رد کرده و پذیرفته ناحق و بر باطل بوده است. (1)

ص: 183

1- جهت آگاهی به سلسله سؤال‌ها و جواب‌هایی از این دست رجوع شود به سروری، مناقب، ج 1، ص 270 - 276.

با توجه به این که موضوع بحث ما را «تحقیق و بررسی سند و دلالت بعض احادیث نبوی که بیانگر معیت و ملازمه دائمی امیرمؤمنان و حق و لوازم آن است» تشکیل می دهد مناسب است جهت تکمیل بیشتر بحث، برخی از آیات شریفه قرآن و روایات وارده و آراء و اعترافات تفسیری فقهی و کلامی رجال علم و اعلام اهل سنت را پیرامون شخصیت والای امیرمؤمنان علیه السلام در رابطه با کلمه «حق»، به آگاهی خوانندگان ارجمند برسانیم:

امیرمؤمنان علیه السلام راهنمای به حق

1. حسکانی از حفاظ حدیث و بزرگان اهل سنت با ذکر سند از ابن عباس صحابی جلیل القدر آورده است که مقصود از آیه شریفه: (وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (1) علی بن ابی طالب است و چنان است که روی سخن با پیامبر بوده و فرماید: بعد از تو ای محمد علی مردم را به حق گرایش می دهد و در کار خلافت به عدالت رفتار می نماید و معنای «امت» علم و شاخص در کار خیر

ص: 184

1- «و از آنان که آفریدیم گروهی به حق رهنمون می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» (اعراف (7) آیه 181).

بودن است همان طوری که در آیه: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً) (1) از شخص ابراهیم به «امت» تعبیر شده و او عَلم در خیر و آموزنده خیر بود .

نیز گوید: در کتاب فهم القرآن از امام جعفر صادق آمده که پیرامون آیه: (وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا...) فرموده است: این آیه مربوط به آل محمد می باشد. (2)

فخر رازی: گوید بیشتر مفسران گفته اند مقصود از کلمه «امت» در این آیه ، علی بن ابی طالب و ذریه طاهره او هستند. (3)

نیز خطیب خوارزمی به استناد نقل حافظ ابن مردویه اصفهانی از علی -رضی الله- آورده است که فرمود :

این امت هفتاد و سه گروه خواهند شد هفتاد و دو گروه در آتشند و یک گروه در بهشت و آن گروه (بهشتی) همان هایی هستند که خدای- عزوجل - در حق ایشان فرموده است: (وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) و آن ها من و دوستان و پیروانم هستیم. (4)

و علامه قندوزی عیناً آن را از خطیب نقل کرده است. (5)

نیز علامه شهاب الدین احمد (6) چنین آورده و علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی به نقل از بحر المناقب و مناقب ابن مردویه از علی آورده است و به جای کلمه «و هم أنا و محبّی» کلمه : «أنا و شیعتی و أتباعی ؛ من و شیعیان و پیروان هستیم ذکر نموده است. (7)

با توجه به آیه شریفه و حدیث مزبور و دیگر احادیث وارده پیرامون فرقه ناجیه

ص: 185

1- «بدون تردید ابراهیم امت مطیع و فرمانبری بود برای خدا» (نحل (16) آیه 120)

2- شواهد التنزیل ، ج 1 ، ص 204

3- تفسیر مفاتیح الغیب، ذیل آیه

4- مناقب (اواخر فصل نوزدهم)، ص 237

5- ینابیع المودة ، باب 35، ص 128.

6- توضیح الدلائل، ص 159 (مخطوط کتابخانه ملی فارس)

7- مرتضوی، مناقب، ص 52 .

با فراوانی اسناد و در حد تواتر بودن آن‌ها- استفاده می‌شود که گروه رستگار علی و شیعیان اوست و هم او مردم را به حق هدایت می‌کند و مراسم خلافت را بر اساس حق و عدالت برگزار می‌نماید و بی‌شک پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او امام بر حق و واجب الاطاعه بوده و هست؛ زیرا او نمی‌توانست مأموم و تابع بعضی از شیعیان باشد و شیعیان تابع حضرتش بوده و هستند نه متبوع

به همین دلیل مشایخ ثلاثه (ابوبکر، عمر، عثمان) نمی‌توانند جزو گروه شیعیان علی، باشند چرا که آن‌ها به گمان اهل سنت امام بر علی و متبوع او بوده‌اند نه تابع او.

همچنان که محارب‌ان با علی و دشمنانش مانند، زبیر طلحه و دار و دسته آن‌ها از ناکثین و معاویه و اتباعش از قاسطین و خوارج از مارقین، در شمار شیعیان او نبوده و نیستند

نیز اهل تسنن عموماً از جمع شیعیان علی خارج بوده و هستند؛ زیرا آن‌ها همه شیعیان رقبای علی و پیرو مخالفان او بوده و هستند نه خود او، و این موضوع را مرحوم علامه محقق متکلم قاضی نورالله در احقاق الحق (ج3، ص 415) نیز بدان اشاره کرده است.

امام علیه السلام و سفارش به حق

حافظ حسکانی - روایت از ابی بن کعب آورده است که بطور خلاصه آیه شریفه :

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (1)

در شأن امیر مؤمنان وارد گردیده و این موضوع به موجب قرائت آیه در حضور پیامبر اکرم بوده که تفسیر به آن حضرت شده است. (2)

ص: 186

1- عصر (103) آیه 3

2- شواهد التنزیل، ج 2، ص 372، حدیث 1154.

اکنون در توضیح این مطلب می‌گوییم تفسیر آیه شریفه: (وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) به امیر مؤمنان همچون حدیث (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و...) از یک سو مستلزم اولویت مطلقه علمی و غیر علمی علی علیه السلام در همه امور از جمله مقام رهبری و امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد و از سوی دیگر، دلیل بر مقام عصمت آن حضرت و مصونیت همه جانبه اش از خطا و گناه.

زیرا اولاً از لوازم غیر قابل افتراق توصیه به حق، آگاهی کامل و شناخت هر چه دقیقتر تمام موارد حق از ناحق است چنان که حتی نسبت به حق بودن یا ناحق و باطل بودن یک، مورد شک و تردید نداشته باشد. ناگفته پیداست که تا شخص به طور مطلق و بدون استثنا حق را از باطل باز نشناسد؛ نمی‌تواند به آسانی و اطمینان و بدون استثنا توصیه به حق کند و کافی است موردی از روی عدم شناخت یا بی‌اعتنایی نسبت به حق و باطل «توصیه به باطل» جایگزین «توصیه به حق» گردد که در این صورت خلاف آیه و تفسیر آن محقق می‌شود.

ثانیاً؛ توصیه به حق به طور اتفاقی و در بعض موارد، دون البعض نسبت به نوع مؤمنان عمومیت داشته و به نحو فراوان هم «توصیه به باطل» یا «ترك توصیه به حق» را همراه داشته و خواهد داشت.

اما آن چه می‌تواند از امتیازهای امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار آید و حضرتش را مستحق چنین مقام مقدسی نماید که از سوی خداوند به صدور چنین شهادتی مفتخر گردد توأسی به حق دائمی و در کلیه موارد مشروع و مجاز است که لازمه اش آگاهی کامل به حق و باطل و دوری از هوا و خطا و انگیزه‌های «توصیه به غیر حق» است؛ همانند امر به معروف که انجام آن در محلی باشد که فاقد شرایط مربوط است.

ثالثاً؛ لازمه توصیه به حق حقیقی در تمام برخوردها و دعوت و تشویق به حق و دفاع از حق است در هر جایی که زمینه آن فراهم گردد.

بدین ترتیب جمله (... وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ ...) که هم به موجب روایات و هم

به گواهی تاریخ زندگانی امیر مؤمنان، مصداق بی چون و چرایش علی بن ابی طالب علیه السلام است، بیانگر دو چیز می باشد :

1. اولویت همه جانبه علمی امیر مؤمنان علیه السلام و آگاهی آن حضرت به چیزهای دیگری که شرط خلافت و رهبری صحیح بر امت اسلامی است و تنها در چنین صورتی می تواند حق را از باطل بازشناسد و بدان توصیه و از آن جانبداری کند و از شخص خلیفه هم جز این توقعی نیست .

2. معصوم بودن و مصونیت مطلقه امیر مؤمنان علیه السلام از هرگونه خطا و اشتباه و گناه و هواهای نفسانی می باشد که بدون آن ممکن نیست کسی بر کرسی خلافت و ریاست بنشیند و در هر موردی که پیش آید توصیه و سفارش به حق نماید و از «توصیه به باطل» یا ترك وظیفه «توصیه به حق» مصون بماند.

در این مورد تاریخ زندگانی امیر مؤمنان علیه السلام چه در دوران حکومت خود و چه در ایام حکومت زمامداران پیشین و قضاوت های شگفت انگیز آن حضرت و دیگر قضایا و برخوردها همه شاهد این گفتار است در صورتی که غیر علی علیه السلام همه صحابه، به ویژه متصدیان خلافت همواره مبتلا به توصیه به باطل و ترك توصیه به حق بودند و این قولی است که جملگی (موافق و مخالف) برآند و چون تفصیل آن خارج از موضوع کتاب و ظرفیت آن می باشد علاقه مندان را به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم

در پایان این مقال اضافه می کنیم که سیوطی نیز به روایت از حافظ ابن مردویه اصفهانی آورده است که آیه :

(الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ) (1)

در حق علی علیه السلام و سلمان وارد شده است .

و با توجه به این که سلمان از اصحاب و تابعان درجه اول امیر مؤمنان و پیروان

ص: 188

واقعی آن حضرت بود که در هیچ مورد نه تخلفی از او دیده شد و نه کوتاهی از پیروی از امام اشکالی در این که هر دو مصداق آیه، باشند نخواهد بود منتها علی علیه السلام امام و متبوع بود و سلمان مأموم و تابع مگر آن که نام سلمان در این روایت از تحریف های دشمنان امیر مؤمنان باشد که به خاطر خدشه دار نمودن امتیازهای علی علیه السلام بر آن افزوده شده است در این صورت، دیگر موضوع بحث منتفی و روایت ابن مردویه مؤید روایت حسکانی خواهد بود.

اعترافات، عمر عمروعاص و... به حقانیت علی

در خاتمه لازم است اشاره ای نیز به اعترافات امثال، عمر، عمروعاص سفیان ثوری، ابوحنیفه و دیگر شخصی های علمی اهل تسنن پیرامون حقانیت علی و وادار نمودن دیگران به عمل بر طبق حق داشته باشیم:

1. بخاری و دیگر حافظان حدیث و تاریخ نگاران مورد قبول جامعه تسنن از عمر بن خطاب روایت کرده اند که وی به طور مکرر و با تعبیرات گوناگون و علنی، در برابر شخصیت های صحابه یا افراد شورا صریحاً اعلام و اعتراف نموده که امیر مؤمنان علی علیه السلام در بین صحابه و افراد مهاجر و انصار شایسته ترین کسی است که مردم را به حق رهنمون و به عمل بر وفق آن وادار می نماید، هر چند این کار مردم را خوش نیاید و حتی گردنش را هدف شمشیر قرار دهند. (1)

بدیهی است که تا کسی حق را آن طوری که باید نشناخته باشد و خود، با حق

ص: 190

1- بخاری، ادب المفرد، باب من أحب كتمان السر، شماره 582؛ ابن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 227؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، کتاب معرفة الصحابه، ج 3، ص 95؛ بلاذری، انساب الاشراف در احوال امیرالمؤمنین، ج 1، شماره 266 و 267؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق (بخش ویژه امیرالمؤمنین)، ج 3، ص 106 و 107، شماره های 1136 و 1137؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 185 و 190 و 195 و ج 12، ص 82؛ تلمسانی، جوهره، ص 95؛ ذهبی، تلخیص المستدرک، ج 3، ص 95؛ متقی هندی، کنز العمال، ج 5، ص 734 و 735 و 737

پیوندی محکم و قاطع نداشته باشد هرگز نمی تواند تا مرز خوردن شمشیر بر گردنش مردم را به حق گرایش دهد و از حق حمایت و جانبداری کند و این اعتراف عمر هم برداشت از کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و اله است که فرمود: (عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ...) و هم بر اساس مشهودات خود او از علی در طول حدود 38 سال معاشرت در همه شؤون شخصی و اسلامی

به نوشته ماوردی، ابن اسحاق چنین حکایت می نماید :

هنگامی که عمر زخم خورده وارد خانه اش شد از بیرون خانه سر و صدای مردم به گوشش رسید، گفت: چه خبر است؟

گفتند: مردم می خواهند به دیدار تو آیند. پس بدان ها اجازه داد وارد شدند و گفتند ای امیرالمؤمنین ولی عهدی تعیین کن عثمان را بر ما خلیفه قرار ده.

عمر گفت: چگونه او را خلیفه قرار دهم که مال و بهشت هر دورا دوست دارد (جمع بین این دو نشاید)

پس، از نزد او خارج شدند و چون دوباره سر و صدا به گوشش خورد و پرسید چه خبر است و به او گفتند باز مردم می خواهند به دیدار تو آیند . اجازه داد بر وی وارد شوند، آن گاه به او گفتند علی بن ابی طالب را بر ما خلیفه قرار ده.

عمر گفت: در این حال (که او را به خلافت تعیین کنم) شما را وادار می کند به راهی که حق است .

عبدالله بن عمر گفت: من به گفته او تکیه کردم و گفتم: ای امیر مؤمنان! چه چیز مانع تو از تعیین و معرفی علی است؟

عمر گفت: پسر من! در حال حیات و مرگ آن را تحمل کنم؟! (1)

طبری از طریق واقدی آورده است که :

چون خبر قتل عثمان به عمرو بن عاص (در فلسطین) رسید گفت: من ابو عبدالله

ص: 191

(با زمینه چینی هایی که مرتکب شدم) عثمان را کشتم. در حالی که در وادی السباع فلسطین به سر می برم آیا چه کسی بعد از او متصدی امر خلافت خواهد شد؟ اگر طلحه عهده دار آن گردد که ... و اگر ابن ابی طالب بر سر کار آید پس نمی بینم او راجز آن که به حق سامان بخشد (خلافت از هم گسیخته و حکومت متلاشی شده را سر و سامان دهد و پا بر جا نماید) و او در نزد من ناخوشایندتر کسی است که دست اندرکار خلافت شود. (1)

ابن قتیبه می نویسد:

مردی به نام «برد» از همدان بر معاویه وارد شد و شنید عمرو عاص درباره علی گستاخی و بدگویی می کند گفت ای عمر و مشایخ ما از رسول خدا شنیده اند که فرمود (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) اکنون بگو آیا این سخن حق است یا باطل؟

عمرو گفت: حق است و من اضافه می کنم که هیچ یک از صحابه رسول خدا مناقبی همانند مناقب علی نداشتند- و چون برد با شنیدن این حرف از روی تخطئه و استنکار بر عمرو فریادی بر کشید عمرو گفت:- ولی به خاطر دخالت در امر عثمان (که او را در خانه اش محصور نموده و کشتند) مناقبش را از بین برد.

برد آیا کشتار نمود یا دستور به کشتار داد؟

عمرو: هیچ کدام لیکن قاتلان را پناه داد و از تعقیب آن ها جلوگیری نمود.

برد: آیا مردم با او بیعت کردند؟

عمرو: آری.

برد: پس از چه رو از فرمانش سرباز زد و از بیعتش خارج شدی؟

عمرو: من او را درباره عثمان متهم می دانم!

برد: تو هم خود متهم هستی.

عمرو: راست گفتم ولی من به فلسطین سفر کردم.

ص: 192

برد به دار و دسته خود برگشت و گفت: به نزد گروه مخالف با علی رفتیم و از دهان خودشان حجت و دلیل به دست آوردیم که: علیُّ علی الحقُّ فاتَّبِعوه؛ علی بر حق است پس پیرویش کنید. (1)

ابو حنیفه رهبر مذهب حنفی گفته است:

احدی با علی به قتال و کشتار برنخواست: مگر آن که علی از وی اولی به حق بود و اگر علی به مقابله با آن ها بر نمی خاست هیچ کس نمی دانست سیره بین مسلمین و تکلیف شرعی با این گونه گروه ها از چه قرار است و شکی نیست که علی وقتی با طلحه و زبیر کشتار نمود که آن ها هر دو با او بیعت کرده بودند و به مخالفت با وی اقدام نمودند و در روز جمل، علی درباره آن ها به عدالت رفتار کرد و او عَلم مسلمین بود، پس سنت (حکم شرعی اسلامی) در قتال و کشتار اهل بغی و متجاوزان است. (2)

سفیان ثوری گفته است:

علی با هیچ کس به قتال نپرداخت مگر آن که علی از وی اولی به حق بود. (3)

ابن حجر عسقلانی نوشته است:

امام علی بن ابی طالب در قتال و کشتار کسانی که در جنگ های جمل و صفین و... به مقاتله با او برخاستند بر حق و صواب بود. (4)

ابن عربی می نویسد:

هر کس بر علی خروج کرد، یاغی و متجاوز بود و قتال با متجاوز تا برگشتن او به حق و تن دادن به صلح واجب است.

قتال علی با اهل شام که از داخل شدن در امر بیعت امتناع کردند و با اهل جمل

ص: 193

1- الامامة والسیاسة، ج 1، ص 93

2- خوارزمی، مناقب ابو حنیفه، ج 2، ص 83

3- ابو نعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج 7، ص 31.

4- فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج 12، ص 244، کتاب استتابة المرتدین

و نهروان و کسانی که خلع بیعت و سرپیچی از مقررات بیعت نمودند، حق بود و حق همه آن ها آن بود که در کنار او نماز بخوانند و آنچه به نظر آنان رسیده مطالبه کنند، پس چون همه آن ها این وظیفه را ترک کردند، یاغی و متجاوز گردیده و مشمول فرموده خداوند: (فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) (1) شدند که دستور می دهد: با گروه یاغی و ستمگر پیکار نمایید تا به فرمان خدا بازگردد و سر تسلیم فرود آورد. (2)

ابن همام حنفی نویسد:

علی در پیکار جمل و پیکار با معاویه در صفین بر حق بود... (3)

ص: 194

1- حجرات (49) آیه 9

2- جصاص ، احکام القرآن ، ج 2، ص 234 .

3- فتح الغدير ، ج 5، ص 461

الف) مصادر اهل سنت

1. إبطال الباطل، ابن روزبهان خنجي
2. إحقاق الحق، قاضي نور الله .
3. أحكام السلطانية، ماوردي، قاهره .
4. احكام القرآن، جصاص .
5. أدب المفرد، بخارى، مصر .
6. أربعين ابن أبي الفوارس ، خطي .
7. الأربعين في فضائل أمير المؤمنين ، عطاء الله دشتكي، خطي.
8. ارجح المطالب، امر تسرى حنفي، لاهور.
9. إزالة الخفاء ، شاه ولي الله ،دهلوى ،باكستان
10. الاستيعاب، قرطبي، مصر.
11. اسعاف الراغبين ضبّان مصر، قاهره
12. أسنى المطالب، ابن حوت بيروتى ، بيروت .
13. الإصابة في تمييز الصحابه ، ابن حجر عسقلانى.
14. ألاكتفاء في فضل الاربعة الخلفاء ، وصايبى، خطي .
15. الإمامة والسياسة مصر .
16. الاموال، ابو عبيد قاسم بن سلام، مصر
17. إنتهاء الإفهام، ابو محمد حسيني هندي، هند.
18. أنساب الأشراف، بلاذري، مصر و بيروت.
19. الانصاف ، باقلانى، قاهره.

2. البداية والنهاية ، ابن كثير دمشقى ، قاهره

21. تاريخ الاسلام، ذهبى، حيدرآباد .

ص: 195

22. تاريخ الأمم والملوك ، طبرى، مصر
23. تاريخ الخلفاء، سيوطى.
24. تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، بغداد.
25. تاريخ جرجان، حمزه سهيمى، حيدرآباد .
26. تاريخ دمشق ، ابن عساكر، بيروت .
27. تاريخ ابن واضح يعقوبى، نجف
28. تحفة الأحمدي، شرح جامع ترمذى، محمد مباركپورى، هند
29. تحفة المحبين ، بدخشى، خطى .
30. تحفه إثنى عشرية ، عبدالعزيز دهلوى .
31. تذكرة الحفاظ ، ذهبى، مكة معظمه .
32. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، نجف
33. ترجمه صواعق المحرقة ، كمال الدين جهرمى.
34. تلخيص المستدرک حاكم، ذهبى، حيدرآباد .
35. التمهيد ، باقلانى .
36. توضيح الدلائل ، شهاب الدين ، احمد خطى كتابخانه ملى فارس.
37. تهذيب الأسماء و اللغات ، نووى، غوطا .
38. جامع الاصول، ابن أثير جزرى، قاهره .
39. جامع صغير، سيوطى، مصر .
40. جمع الجوامع، سيوطى، قاهره .
41. الجوهرة في نسب الامام على وآله ، تلمسانى، دمشق.
42. حلية الأولياء ، ابونعيم اصفهانى، مصر.

43. حياة الحيوان ، دميرى ، مصر .

44. حياة محمد هيكل ، مصرى، قاهره

45. خصائص، نسائي، مصر و كويت.

46. دُرّ بحر المناقب ابن حسنويه موصلى خطى.

47. ديوان ، حافظ، ابراهيم شاعر نيل مصر، بولاق

48. ذخائر العقبي محبّ الدين طبرى، مصر .

49. ذخائر المواريث، عبدالغنى نابلسى

ص: 196

50. راموز الاحاديث ، ضياء الدين گمشخانوى
51. ربيع الأبرار، زمخشرى، بغداد .
52. الرقائق، عبدالله شافعى مصرى، خطى.
53. روض الأزهر ، كاكوردى .
54. روضة الأحاب ، عطاء الله دشتكى، خطى .
55. روضة المحتاجين، رضوان خلوتى ، بيروت
56. روضة المناظر ابن شحنه مصر .
57. الروضة النديه ، كحلانى مكتبه اسلاميه.
58. رياض النضرة ، محب الدين طبرى مصر .
59. سنن الكبرى ، احمد بيهقى ، حيدرآباد .
60. سنن ابن ماجه، مصر
61. سنن ترمذى مصر.
62. سنن دارمى، مصر .
63. سيرة النبوية ابن هشام، مصر .
64. سيرة على ، حلبى شافعى، قاهره
65. شرح المقاصد ، تفتازانى، تركيه .
66. شرح ديوان منسوب به امير مؤمنان، ميبدى، خطى.
67. شرح مواهب اللدثيه ، زرقانى، قاهره .
68. شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، 20 مجلد، قاهره.
69. شرف النبى ، خرکوشى، تهران.
70. شواهد التنزيل، حسانى، بيروت.

71. صحيح ابن حبان، بيروت.

72. صحيح بخارى مصر .

73. صحيح مسلم مصر.

74. صراط السويّ في مناقب آل النبيّ ، شيخاني قادري، خطى .

75. صواعق المحرقة ، ابن حجر مكى، مصر .

76. صيد الخاطر، ابن جوزى، قاهره.

77. ضعفاء ، أبو جعفر عقيلي، خطى

ص: 197

78. طبقات الشافعية ، عبد الوهاب سبكي ، قاهره
79. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ليدن.
80. عارضة ، الأحمدي بن عربي اشبيلي، مصر .
81. العبر في خبر من غير، ذهبي، مصر
82. عقد الفريد ، ابن عبد ربّه، مصر
83. علم الكتاب، سيد خواجه مير محمدي، دهلي .
84. غرة المنيفه ، سراج الدين غزنوي، قاهره.
85. الفاضل أبو العباس مبرّد مصر.
86. فتح الباري شرح صحيح بخارى، ابن حجر عسقلاني
87. فتح الكبير، يوسف نبهاني بيروتي ، بيروت .
88. فتح الملك العلي في... ، احمد صديق غماري، قاهره.
89. فتوحات اسلاميه ، ذيني دحلان مكى، مصر
90. فرائد السمطين ابراهيم حمويني، بيروت.
91. فردوس الأخبار، ديلمي، بيروت.
92. الفرق المفترقه، عثمان عراقي، أنكارا .
93. فصول المهمه، ابن صباغ مالكي ايران .
94. فضائل الصحابه ، احمد حنبل، بيروت.
95. فضائل اميرالمؤمنين ، احمد حنبل ، خطي
96. قرّة العينين ، دهلوى .
97. كامل ، أبو العباس مبرّد، مصر
98. الكشف والبيان، ثعلبي، خطي

99. كفاية الطالب ، گنجی شافعی، نجف

100. كنز العمال ، متقی هندی، حلب .

101. كنوز الحقائق، عبدالرؤف مناوی، مصر

102. الكنى والأسماء، دولابی، حیدرآباد.

103. اللآلی المصنوعة، سیوطی، مصر.

104. لباب الألباب فی فضائل الخلفاء والاصحاب ، دهلقى، خطی

105. لسان المیزان ابن حجر عسقلانی و مطالب العالیه او، مصر

ص: 198

106. لمع الأدلّه ، كمال الدين أنباري، بيروت.
107. المحاسن والمساوى ابراهيم بيهقى، مصر
108. مجمع الزوائد، نورالدين هيثمى، قاهره.
109. محاضرات الأدباء ، راغب اصفهاني، مصر
110. مختصر في أخبار البشر، أبو الفداء، قاهره .
111. مرآة الجنان، يافعى، بيروت.
112. مرآة الزمان، سبط ابن جوزى، حيدرآباد .
113. مروج الذهب، مسعودى، مصر .
114. مستدرک حاكم، حيدرآباد .
115. مسند الفردوس ابن شيرويه ديلمى، بيروت
116. مسند، ابو داود طيالسى، مصر.
117. مسند أبو يعلى موصلى، بيروت.
118. مشكاة المصابيح، بغوى، قاهره .
119. مصنّف ابن أبي شيبه، بيروت.
120. مطالب السؤل، ابن طلحه شافعى، ايران .
121. معجم كبير طبرانى، بغداد
122. المعيار والموازنه أبو جعفر اسكافى، بيروت
123. مفاتيح الغيب، فخر رازى، مصر .
124. مفتاح التّجاء ، بدخشى، خطى .
125. مقتل الحسين خوارزمى
126. ملل و نحل، شهرستانى، مصر

127. مناقب سيدنا علي فاضل عيني حيدرآبادي، قاهره .

128. مناقب علي بن أبي طالب، ابن مغازلي، بيروت .

129. مناقب ، خطيب خوارزمي نجف .

130. مناقب، شيخ حسن مصري كاشي.

131. مناقب، عبدالله، شافعي خطي

132. مناهج الفاضلين، محمد حموييني خراساني.

133. منتخب تاريخ دمشق، ابن بدران، دمشق .

ص: 199

134. منتخب كنز العمال متقى هندی حاشیه مسند احمد .

135. منحة الإلهية، مختصر تعريب تحفه إثني عشریه، محمود الوسی، ریاض .

136. منهاج السنة، ابن تیمیہ حرّانی، مصر

137. مواقف در علم كلام عضدالدين ایجی مصر .

138. مودة القربى سيد على همدانى، لاهور.

139. نزل الابرار بدخشی، هند .

140. نزهة المجالس، صفوری، مصر

141. نهاية الاقدام، شهرستانی

142. وسيلة المآل، احمد با كثير حضر می.

143. وسيلة المتعبدين، عمر ملا اردبیلی، حيدر آباد.

144. وسيلة النجاة، محمد مبين لكهنوی، لكهنو .

145. وفيات الاعيان، ابن خلکان، قاهره

146. ينابيع المودة، سليمان قندوری، تركيه و نجف

(ب) مصادر شيعی

147. الإمامة والتبصره ابن بابويه، قم .

148. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، تهران

149. ذیل مجلدات تاریخ دمشق، محمودی، بیروت.

150. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، تهران .

151. صراط المستقیم، بیاضی، تهران .

152. عبقات الأنوار، مير حامد حسين لكهنوی، لكهنو .

153. غاية المرام، سيد هاشم بحرانی، تهران .

154. الغدير امينى، بيروت

155. كشف الغمه، اربلى .

156. ملحقات احقاق الحق، مرعشى نجفى، تهران.

157. مناقب ابن شهر آشوب، سروى مازندرانى

158. نهج الحق، علامه حلى، تهران.

ص: 200

الولاية و الإمامة سبب لحياة الإسلام الأصيل و استمراره و سبب للوحدة و الوئام الاجتماعي.

الإمامة تسبب شموخ الإنسان و تنمية الاجتماع على الصعيدين: الدنيوي و الأخروي. فإن المجتمع الفاقد للإمام مهياً للذل بل الفناء.

فلذلك كان الرسول الأكرم صلى الله عليه و اله يُعرّف في مواقع مختلفة خلفاء المعصومين بتصريحات جزلة و بليغة و من تلك التصريحات الحديث المعروف و هو «الحقّ مع عليّ و عليّ مع الحقّ» الذي أصبح موضع الشك و الريب لبعض مؤلّفي أهل السنّة.

فهذه الدراسة تستهدف مناقشة هذا الحديث الشريف إثباتاً له بما ورد في مصادر أهل السنّة. الناشر

مؤسسة بستان الكتاب

مركز الطباعة و النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي

الناشر اكثر نجاحاً على المستوى الوطني

عنوان المكتب المركزي: ايران قم اول شارع شهداء ركن الزقاق 17، ص ب : 917

الهاتف: +982517742155 ، الفاكس: +982517742154 ، التوزيع: +982517743426

ص: 201

الحقّ مع عليّ عليه السلام

التنقيح الثاني

مهدي الفقيه الإيماني

مؤسسة بستان الكتاب

1385/1427

ص: 202

Wilāyah and Imāmah (guardianship and leadership) is the cause of survival and continuation of true Islām and the reason for unity and solidarity of the Muslim community. Imāmah is what brings about man's exaltation and society's growth in areas concerning both this World and the Hereafter. The community without an Imām is prepared for detraction and even destruction. That is why at different intervals the Great Messenger (S) introduced his successors in clear and palpable statements. One such statement is the well-known Hadith "al-Hagh`gh-u ma'a 'Alī-yin va 'Alī- yun ma'-al-hagh`gh.", "The Truth is with 'Ali and 'Alī is .with the Truth.", the authenticity of which has been disputed by some Sunni scholars

The present book investigates the authenticity of this noble Hadīth and proves its credibility through citing .the Sunni sources and references

The Publisher

Būstān-e Ketāb Publishers Frequently selected as the top publishing company in Iran, Būstān-e Ketāb Publishers is the publishing and printing house of the Islamic Propagation Office of Howzeh-ye Elmiyeh-ye .Ghom, Islamic Republic of Iran

P.O. Box: 37185-917

Telephone: +98 251 774 2155

Fax: +98 251 774 2154

E-mail: info@bustaneketab.com

Web-site: www.bustaneketab.com

Hagh bā Alī (A) Ast

(The Truth is with 'Alī (A

Second Edition

Mahdī-ye Faghīh Īmānī

Būstān-e Ketab Publishers

1385/2006

ص: 204

خاتم الانبياء، خ حافظ، تلفن: 2213050

خدمات فرهنگي فدک خ مسجد سيد، تلفن: 2205485

پيام، عترت خ مسجد سيد، تلفن: 3367451

فرهنگسرای اصفهان دروازه دولت، تلفن: 2204029

نشر و پخش کریم اهل بیت سبزه میدان مجتمع تجاری، امیر تلفن: 2238832

کاشان:

یزدانخواه بازار تلفن: 4454859

نمایشگاه کتاب آموزش و پرورش خ شهید رجای یتلفن: 4449443

خانه کتاب چهارراه آیه الله کاشانی روبروی جهاد تلفن: 4450313

خوانسار:

ارمغان، قلم خ امام جنب بانک ملی مرکزی تلفن: 2222236

بوشهر:

موعود اسلام، خ، لیان تلفن: 2524933

برازجان

محصولات فرهنگي حوزه خ، مولوی جنب مسجد فاطمة الزهرا علیها السلام تلفن: 4242060

جم:

مؤسسه کتاب مدرسی بخش ریز سه راهی بانک صادرات، تلفن: 7652670

تهران:

آفاق خ، پاسداران دشتستان چهارم تلفن: 22847035

پخش آثار خ شهدای ژاندار مری تلفن: 66460233

پخش، پکتا خ انقلاب چهارراه کالج ابتدای حافظ شمالی، تلفن: 88926270

پخش دانش، علم خ انقلاب، خ 12 فروردین تلفن: 66954850

حافظ، نوین بازار بین الحرمین تلفن: 55631374

حکمت، خ ابوریحان شماره 3، تلفن: 66461292

دارالکتب الاسلامیه، خیابان پامنار تلفن: 55627449-55620410

دفتر نشر فرهنگ اسلامی خ انقلاب، تلفن: 66469685

دفتر نشر فرهنگ اسلامی شریعتی پشت حسینیه ارشاد خ شهید ناطق نوری شماره 17 تلفن: 22858947

سازمان تبلیغات اسلامی میدان فلسطین، تلفن: 88903843

سروش خ انقلاب، تلفن: 66493620

شبکه، اندیشه ابتدای خ آزادی تلفن: 66925127

شفیعی خار دیبهشت، تلفن: 66494654

قدیانی خ شهدای ژاندار، مری تلفن: 66404410

کتاب مرجع خ فلسطین، تلفن: 88961303 و 88963768

کتاب، شهر خ انقلاب، خ ابوریحان، خ شهید نظری ش 92، طبقه 3 تلفن: 66412762

کوکب خ 12 فروردین، تلفن: 66406548

محصولات فرهنگی عصر ظهور خ افسریه تلفن: 33147230

مولی خ انقلاب، تلفن: 66409243

کرج:

مؤسسه فرهنگی، اسراء بلوار 7 تیر بین چهارراه مصباح و میدان امام حسین علیه السلام ک سادات ساختمان یادگار پدر تلفن: 2804822

خامس آل عبا میدان کرج، اول بلوار شهید چمران: تلفن: 2248486

شهری:

کتابفروشی علامه شعرانی ابتدای جاده قم جنب مسجد امام رضا علیه السلام، تلفن: 55906729

خراسان رضوی

مشهد:

انتشارات، امام ابتدای کوی دکترا، تلفن: 8430147

سبزوار

کتابفروشی فلاحتی خ بیهقی روبروی مؤسسه خیریه، ایتم، تلفن: 2921338 - 2243662

نیشابور:

کانون فرهنگی شهید باهنر خ فردوسی شمالی تلفن: 2226089

خراسان جنوبی

قائن:

قائن، خ مهدیه نرسیده به میدان مبارزان تلفن: 5226158

خوزستان

آبادان:

بوستان، کتاب خ طالقانی جنب حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، تلفن: 2224681

اهواز:

اشراق نادری تلفن: 2228681

پخش کتاب مصباح الهدی اول، کمپلو مسجد موسی بن جعفر، تلفن: 3789111

رشد خ حافظ تلفن: 2216345

ص: 205

شیوه تهیه آثار

خواستاران کتابهای مؤسسه می توانند از طریق وب سایت: <http://www.bustaneketab.com> یا فروشگاه ها و نمایندگی های فروش آثار مؤسسه را تهیه نمایند و یا با واریز مبلغ کتاب به حساب سیبا (ملّی): 0101159055003 به نام مؤسسه و ارسال فیش آن به نشانی مؤسسه، از طریق پست دریافت نمایند.

مؤسسه برای واگذاری نمایندگی آثار خود به کتاب فروشها و مراکز پخش - خصوصاً در شهرهای فاقد نمایندگی با انعقاد قرارداد آمادگی دارد

مؤسسه بوستان کتاب

(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

تیر ماه 1385

فروشگاه های مؤسسه

فروشگاه مرکزی قم میدان شهدا، بوستان کتاب قم، تلفن: 7743426

فروشگاه شماره 2، تهران خ انقلاب خ فلسطین جنوبی دست چپ کوچه دوم (پشن)، پلاک 22/3 تلفن: 66460735

فروشگاه شماره 3 مشهد، چهارراه، خسروی مجتمع، یاس جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: 2233672

فروشگاه شماره 4، اصفهان، خ، حافظ چهار راه کرمانی جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: 2220370

فروشگاه شماره 5، اصفهان میدان انقلاب روبروی سی و سه پل جنب سینما، ساحل، تلفن: 2221712

کتاب فروشی ها و مراکز انتشاراتی و نمایندگی فروش کتابهای مؤسسه در داخل کشور

آذربایجان شرقی

تبریز:

شهید شفیع زاده خ امام خمینی رحمه الله ، تلفن: 5566923

ولایت، خ شریعتی جنوبی تلفن: 3308988

کتابفروشی شهید باکری میدان شهدا، روبروی بانک ملی مرکزی تلفن: 5558925

آذرشهر:

اندیشه خ امام مجتمع میلاد نور تلفن: 4224172

بناب:

طباطبایی جنب مصلی، تلفن: 7228639

مراغه:

مرکز فرهنگی، ثقلین میدان طلوع فجر، تلفن: 2239000

مرند:

انتشارات گلزار ادب خ پروین اعتصامی، تلفن: 2257447

میانه:

رسالت خ سرچشمه، تلفن: 2235011

آذربایجان غربی

چالدران:

رضایی خ ساحلی، تلفن: 3622255

اردبیل:

نمایشگاه دائمی آموزش و پرورش خ امام خمینی رحمه الله تلفن: 2231859

مؤسسه فرهنگی آیه الله مروج خ 30 متری، تلفن: 2248944

مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان تازه، میدان پاساژ امام حسین علیه السلام، طبقه اول پ 3 تلفن: 3365145

اصفهان:

امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، خ چهار باغ، تلفن: 2204933

پخش، ربیع دولت آباد برخوار، خ مطهری ک داوری تلفن: 5827882

ثامن الاثمه، خ چهار باغ جنب مسجد بقیة ا... تلفن: 2223539

مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) از سال 1361 با هدف «تبیین و گسترش معارف دینی و ارزش های انقلاب اسلامی» با نشر آثاری از «اندیشمندان و فرهیختگان» کار خود را آغاز کرد. پس از به بار نشستن تلاش پژوهشی «واحدهای دفتر تبلیغات اسلامی» انتشار آن را نیز عهده دار شد.

این مؤسسه آثار را در سه گروه مخاطب «تخصصی عمومی کودک و نوجوان» پس از تصویب در «شورای بررسی آثار» با رعایت معیارهایی از جمله: «اتقان و محتوای مناسب نیاز جامعه به موضوع اثر، روشمند بودن تألیف نبودن آثار مشابه در بازار و...» در 16 موضوع اصلی و 60 موضوع فرعی در حوزه اندیشه اسلامی منتشر می کند. ضمناً مؤسسه فاقد هرگونه درآمد و بودجه دولتی و یا سایر حمایت های مالی است و به صورت خودگردان اداره می شود.

پرافتخارترین ناشر برگزیده کشور

تنها ناشر در کسب مجموعه امتیازهای زیر

(19 نوبت ناشر، نمونه 41 کتاب برگزیده با 172 امتیاز)

5 نوبت ناشر سال کشوری (1375، 1378، 1379، 1382 و 1384) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

6 نوبت ناشر سال حوزه (1377، 1379، 1381، 1382، 1383 و 1384) برگزیده مدیریت حوزه علمیه قم

3 نوبت ناشر سال دانشجویی (1381، 1382) و (1384) برگزیده جهاد دانشگاهی

1 نوبت ناشر برگزیده سال قرآن کریم (1383) برگزیده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛

2 نوبت ناشر برگزیده نمایشگاه بین المللی کتاب تهران (1375) و (1381)؛

1 نوبت ناشر جشنواره کتاب آسان (1383) برگزیده سازمان نهضت سواد آموزی

1 نوبت ناشر سال استان قم (1378)؛

141 کتاب برگزیده با کسب 172 امتیاز در جشنواره های مختلف (سال کشوری حوزه دانشجویی ولایت و...)

عکس

□

نشانی گیرنده

مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی) ابتدای خیابان شهدا، صندوق پستی 917

تلفن: 0251-7742155: شماره: 0251-7742154

ص: 209

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

